دانش

۱۶

زمستان ۱۳۶۷

فصلنامهٔ رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران ـ اسلام آباد

بخش فارسی

❀ سه رسالهٔ میر سید علی همدانی

❀ ترجمه ای کهن از رسائل برادرانِ روشن

❀ تمثیل در شعرِ مولانا

❀ استادِ ارجمند دکتر وحید قریشی

❀ نسخهٔ کهنِ تفسیر حسینی در موزهٔ کراچی

❀ رباعیاتِ فارسی غالب

❀ خوشنویسانِ ایرانی در سر زمین هند و پاکستان در قرن دهم هجری

❀ مجملی دربارهٔ ترجمه های منظوم دو بیتی های بابا طاهر عریان همدانی بزبانِ اُردو

بخش اردو

❀ نصاب کمالیهٔ از شاه کمال

❀ فارسی کی ایک نادر بیاض

قابل توجهٔ نویسندگان و خوانندگان دانش

❀ مجلّهٔ سه ماههٔ «دانش» مشتمل بر مقالاتی پیرامون زبان و ادب فارسی و اشتراکات تاریخی و فرهنگی ایران و شبه قاره می باشد.

❀ بخشی از مجلّه به مقالات فارسی و بخش دیگر به مقالات اردو اختصاص می یابد.

❀ مقالات ارسالی جهت «دانش» نباید قبلاً منتشر شده باشد.

❀ به نویسندگانی که مقالهٔ آنها جهت درج در «دانش» انتخاب می شود، حق التحریر مناسب پرداخت می شود.

❀ مقاله ها باید تایپ شده باشد. پاورقی‌ها و توضیحات و فهرست منابع در پایان مقاله نوشته شود.

❀ «دانش» کتابهای را در زمینه های زبان و ادب فارسی و فرهنگ اسلامی و ایرانشناسی معرفی می کند. جهت معرفی کتاب دو نسخه از آن به دفتر «دانش» ارسال شود.

❀ آراء و نظرهای مندرج در مقاله‌ها، نقدها و نامه‌ها ضرورتاً مبیّنِ رأی و نظر مسئول رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران نیست.

❀ هر گونه پیشنهاد و راهنمایی خود را به آدرس زیر ارسال فرمائید.

مدیر مسئول دانش

رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران

خانه ۲۵ـ کوچه ۲۷ـ ایف ۲/۶ـ اسلام آبادـ پاکستان

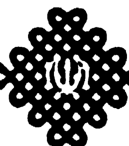
تلفن: ۸۲۵۱۰۲-۸۲۵۵۲۹

دانش

۱۶

زمستان ۱۳۶۷

فصلنامهٔ رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران ـ اسلام آباد



❀ دانش

❀ حروف چینی : گرافکس الیون ، لاهور

❀ خوشنویسی عنوان دانش: قاضی محمد امین انجم

❀ چاپخانه: منزا پریس ، اسلام آباد

❀ محل نشر: رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران
خانه ۲۵ ، کوچه ۲۷ ، ایف ۲/۶ ، اسلام آباد ، پاکستان
تلفن: ۸۲۵۱۰۴ ، ۸۲۵۵۴۹

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب

بخش فارسی

❀ سه رسالۀ میر سید علی همدانی ۳
بکوشش دکتر محمد ریاض

❀ ترجمه ای کهن از رسائل برادرانِ روشن ۲۶
نجیب مایل هروی

❀ تمثیل در شعرِ مولانا ۴۸
دکتر علوی مقدم

❀ استادِ ارجمند دکتر وحید قریشی ۷۸
دکتر گوهر نوشاهی

❀ نسخۀ کهنِ تفسیر حسینی در موزۀ کراچی ۹۸
میرزا نظام الدین بیگ جام

❀ رباعیاتِ فارسی غالب ۱۰۲
دکتر سید وحید اشرف

❀ خوشنویسانِ ایرانی در سر زمین هند و پاکستان در قرن یازدهم هجری. ۱۲۵
دکتر محمود فاضل (یزدی مطلق)

❀ مجملی دربارهٔ ترجمه های منظوم دو بیتی های بابا طاهر عریان همدانی بزبانِ اردو. ۱۲۲
الیاس عشقی

❀ کتابهای تازه ۱۵۲

❀ اشعار فارسی ۱۷۲
اسلم انصاری ـ حسنین کاظمی (شاد)

بخش اردو

❀ نصاب کمالیه از شاه کمال ۱۷۶
محمد اکبر الدین صدیقی

❀ فارسی کی ایک نادر بیاض ۲۱۰
دکتر مختارالدین احمد

❀ اخبارِ فرهنگی ۲۲۲

❀ استدراکات ۲۲۹

آشنایی بامدیر جدید

فصلنامهٔ دانش

درپی تصمیم برادر گرامی آقای سید عارف نوشاهی به ادامهٔ تحصیل و تودیع ایشان در چهاردهمین شمارهٔ فصلنامهٔ دانش ضمن تقدیر از زحمات وی، جای خوشوقتی است که مدیریت جدید فصلنامه را یکی دیگر از شخصیتهای برجستهٔ علم و ادب، جناب دکتر سید سبط حسن رضوی برعهده گرفتند.

ایشان از شخصیتهای نامبردار به شمار می روند که پس از دریافت درجهٔ دکتری در رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه تهران، سالها در پاکستان به تدریس و تحقیق پرداخته و آثار گرانبهایی تألیف نموده اند.۰

امید است با دانش و بینش و کوشش و مدیریت ایشان فصلنامهٔ دانش بیش از پیش در گسترش فرهنگ و ادبیات مشترک اسلامی بخصوص ممالک دوست و همسایه (ایران، پاکستان، افغانستان) مؤثر واقع گردد. انشاءالله

مدیر مسؤل

سه رساله
میر سیّد علی همدانی

- تلقینیه
- نامیه (رؤیائی)
- همدانیه

بکوشش
دکتر محمد ریاض

بسم الله الرحمن الرحیم

یادداشت مصحّح

راَجع به احوال و آثار حضرت میر سید علی همدانی معروف به شاه همدان (۱۲ رجب ۷۱٤ - ٦ ذی الحجه ۷۸٦ھ) کتاب فارسی نگارنده در اواخر سال ۱۹۸۵م بوسیلۀ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد چاپ گردیده (۱) و تکرار مطالب در این وهله بی مورد می نماید. اضافۀ این نکته البته ضروری است که شاه همدان به عربی و فارسی بیش از صد اثر کوچك و بزرگ دارد که یك چهارم آن همه آثار هنوز از حلیۀ چاپ آراسته نشده است. از آنجمله است رسائل سه گانه زیر که بچاپ آنها مبادرت می ورزیم:

۱- رسالۀ تلقینیه که باسامی " رساله در توبه " و " در بیان آداب مبتدی و طالبان حضرت صمدی " نیز موسوم است.

۲- رسالۀ منامیه که بسی مختصر می باشد و موضوع آن حقیقت خواب و منام کاملین است.

۳-رسالۀ همدانیه با عنوان ذیلی در معانی سه گانه همدان، که عبارت مسجّع و عربی آمیز دارد، سبك این رساله با سبك، " ذکریه " شاه همدان که در آخر کتاب مذکوره فوق چاپ شدۀ نگارنده قرار گرفته، شباهت دارد.

تلقینیه

در نسخهٔ خطّی این رساله بدست مصحّح بوده است: نسخهٔ خطی شماره ٤٢٧٤ موجود در کتابخانهٔ ملی ملك تهران (علامت = ملك) و نسخهٔ خطّی (بدون شماره) جزو مجموعهٔ رسائل میر سید علی همدانی در خانقاه احمدی ذهبیه تهران (علامت = خا) بعنوان رساله در توبه . هر دو نسخه نوشته شدهٔ قرن نهم هجری بنظر می آید. در اینجا نقلی از « ملك » را با عکس « خا » مقایسه نموده ایم.

در فهرست نسخ خطی فارسی موزهٔ بریتانیا مرتّبهٔ ریو (ج۲ص ۸۳٦) رساله ای بعنوان «در بیان آداب مبتدی و طالبان حضرت صمدی» موسوم و مضبوط است. البته این عبارت از جمله اول رساله مأخوذ است و چون در بحثهای اوّلیه رساله مساله توبه مورد بررسی قرار گرفته لذا آن را « رساله در توبه » هم نامیده اند ولی اسم « تلقینیه » آن انسب و حقیقی بنظر می رسد.



بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی افهمنا (۱) دقایق العرفان بترجمان اللسان تلقیناً وعلمنا معرفة آداب المعرفة فی حضرة ربوبیة تعلیماً والصلوة والسلام علی رسوله المبعوث الی الانام لیبیّنهم حقایق الاسلام اجمالاً و علی آله واصحٰبه الذین اهتدوا بالحق تسلیماً. اما بعد:

این رساله ایست موجز و عجاله ایست مختصر در بیان آداب مبتدی و طالبان حضرت صمدی و کیفیت وصول بمقصود اصلی و مطلوب حقیقی که بموجب التماس یکی از خواص اخوان که در انکشاف این معانی اهتمامی تمام دارد، به تحریر موصول گشت تا طالبان سعادت ابدی را تذکره ای بُوَد و سالکانِ طریق ایزدی را تبصره ای گردد ان شاء الله العزیز، وما ذلك علی الله العزیز.

بدان الهمنا الله وایاکم اسرار طریقه بحسن توفیقه که چون حضرت صمدیت عزّشانه می خواهد که بنده را به خلعتِ کرامت متجلی(۲) سازد و بر حقایق ذات و صفات خودش وقوفی بخشد و به تزکیهٔ نفس و تصفیهٔ قلب و تحلیه روح مشرف گرداند تا روح آن بنده

محیط انوار تجلیات و مهبط اسرار ذات و صفات او باشد، اول در دل او نوری از انوار قدیم نزول فرماید تا بواسطه آن نور دیدهٔ بصیرت او که به تراکم غبارات تعلقات نفسانی و تلذّذ ذات جسمانی مردود و مسدود بود، روی به انفتاح آرد و بر مبدأ و معاش و معاد خود نظری اندازد و در سبب روح بشر و فضیلت او بر جمیع موجودات تأمّلی نماید تا زبان وقتش بدین کلمه گویا گردد که، ربنا ما خلقت هذا باطلاً سبحانك فقنا عذاب النار. هم در این تفکّر و تدبّر باشد که ناگاه آن نور قدیم که متضمن (۳) این معانی است، در مشکوٰة دلش مرة اخری جلوه گری کند و زبان حال بی صوت چون در مقال آید که «وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون»، ای یعرفون، آن بیچاره خود را از دولت این معرفت بمراحل دور می یابد و او را بر فوت این دولت تأسفی و تألمی پیدا آید و بادراك آن تشوّقی حاصل گردد تاکه او را در تحصیل اسباب این سعادت داعیه پیدا شود و این داعیه را در اصطلاح صوفیه «ارادات» نامند و وجهٔ تسمیه آن است که چنانچه «ارادت» مقدمهٔ جمیع افعال است همچنین این داعیه نیز مبدأ مقامات سالکان و منشأ معاملات طالبان است و بدین وجه صاحب این داعیه را «مرید» گویند. و بعضی گفته که اسم مرید از قبیل تسمیه شی است باسم نقیض آن شی زیرا که پیش ایشان مرید کسی را گویند که ترك مرادات خود گفته باشد و مرید ارادت حق گشته. پس چون این داعیه که مسماة بارادت است بفعل پیوندد، آن را «توبه» گویند. و توبه عبارت است از دخول در طاعت امر حق و خروج از متابعت نفس و شیطان و این واجب است بر جمیع مسلمانان از مردان و زنان کما قال الله تعالی: توبوا الی الله جمیعاً ایها المومنون و این امری است بطریق عموم. و قال الله تعالی: یایهاالذین آمنوا توبوا الی الله توبة نصوحاً و معنی «النصوح» الخالص لله و خالصاً عن الشوائب (٤) است. و قال رسول علیه السلام: التائب حبیب الله، التائب من الذنب کمن لا ذنب له، و حقیقت توبه ترك معاصی است در حال و عزم بر ترك آن در استجال و تدارك تقصیرات سابق الاحوال. وقال سهل التستری رحمة الله علیه: التوبة تبدیل الحرکات المذمومه با محرکات المحمودة فلایتم ذلك الا بالخلوت واصمت واکل الحلال. و این تبدیلی حاصل نشود مگر در استقامت در

متابعت حضرت نبی (ص) و کمال متابعت موقوف است بر تشبّه و تحقّق و تثبّت. این اصل که مدار جمیع مقامات طریق است، قسم اول تشبّه است، قسم دوم تثبّت است و قسم سوم تحقّق است. اما قسم اول که تشبّه است، منقسم بر دو قسم: قسم اول در بیان تشبّه بصورت است و قسم دوم در بیان تشبه به سیرت است. اما تشبّه به سیرت آنست که باید باطن خود را از خیالات فاسده در عقاید باطله مثل شرك و کفر و حسد و حقد (۵) و عجب و ریا و اعتقاد بدعت و عزم بر ظلم مسلمانان وحبّ جاه و مال و ریاست و غیر ذلك پاك گرداند و روضهٔ دل را بانواع ازهار و ریاحین اخلاق حمیده و عقاید چون توحید و ایمان و ایقان و اخلاص و صدق و توکل و صبر و شکر و رجا و حزن و اعتقاد سنت و بدایت نیکی و حُبّ فقرو زهد و نیّت حسنات (٦) و تسلیم و رضا و یاد موت و قبر و قیامت و حساب و صراط و میزان و شوق و انس و محبت و معرفت و محاسبه و مراقبه و مکاشفه و تفکر و تدبر و غیر آن که هر یك از ایشان نوری است از انوار الهی، مصفّا و منوّر گرداند تا آیینهٔ دل قابل انعکاس انوار تجلیات جلالی و جمالی گردد، ذلك فضل الله یوتیه من یشاء اما تشبه در صورت آنست که جمیع افعال خود را که متعلق است باعمال ظاهری مشابه افعال حضرت رسول (ص) و صحابه و صلحای سلف (۷) گرداند تا بشرف این بشارت که «من تشبّه بقوم فهو منهم» مشرف شود. اما تشبه در اقوال آنست که تا تواند زبان را از تلویث کذب و غیبت و بهتان و نمامی و فحش و ملاعبه و کثرت کلام و مزاح و امثال آن محفوظ و مصئون دارد تا مجری ذکر حق گردد و همیشه زبان را بذکر حق و امر معروف و نهی منکر و تلاوت قرآن و احادیث و حکایات اولیا و مشایخ که مهیج (۸) رغبت طاعت است، مشغول دارد. قال النبی صلی الله علیه وسلم: کلام ابن آدم کله علیه الا امر بمعروف او نهی عن منکر او ذکرالله عزّ و جل. یعنی حرف بنی آدم همه زیان اوست مگر آنکه امر کند به نیکی کردن و یا باز دارد از بدی کردن و یاد کند خدا را و باید که به رعایت این هشت خصلت ملازمت نماید:

اول آنست که خلافِ وعده نکند مگر بعذری مشروع (۹) و

صحیح. دوم آنکه سوگند بخدا نخورد راست یا دروغ، بعمداً وسهواً. سوم آنکه دروغ در جدّ و هزل نگوید. چهارم آنکه هیچ کس را لعنت نکند از صالح و طالح (۱۰). پنجم آنکه دعای بد در حق دوست و دشمن نکند. ششم آنکه شهادت بشرك و کفر و نفاق خلق ندهد خاصه شهادتِ دروغ. هفتم آنکه هیچ احدی را قذف نگوید خواه محض و خواه غیر محض. هشتم آنکه در تکلّم از الفاظ ما و من و امثال آن که مبنی است از انانیت، احتراز کند تا لسان را با باطن (۱۱) ربطی حاصل شود و نتایج و ثمرات همه اقوال و افعال مشاهده افتد. و دیگر باید که در اظهار و افشای راز عیوب مردم نکوشد بلکه در عیوب نفس خویش دائم متفکر بود و در ازالهٔ آنها ساعی (۱۲) باشد. قال النبی علیه السلام : اذا ارادلله بعبد خیراً بصره بعیوب نفسه. یعنی چون خواهد خدا تا بنده را بنکوئی بینا گرداند، او را به عیبهای خویش بصیرت حاصل شود و آن به چهار چیز است : اول آنست که نفس خود را مقیّد و محبوس سازد به صحبت بشیخ کامل که بینا باشد بعیوبِ نفس و عارف باشد بآفات (۱۳) خفیهٔ آن و او را حاکم گرداند بر نفس خویش تا هر چه کند باشارت او کند. ناچار به نور ولایت آن بزرگوار بر عیوب خفیهٔ خویش واقف گردد. دوم آنکه اگر این چنین شیخ که وجود او در این زمانه عزیز است، نیابد، باید که صدیقِ صادق و متدیّن طلب کند و او را رقیبِ احوال خویش گرداند تا در تقلیع و تدفیع آن بکوشد و این نیز طریقهٔ اکابر دین است. سوم آنکه اگر این چنین کسی را هم نیابد باید که معرفت عیوب نفس خود را از لسانِ اعدا استفاده کند زیرا که بسی باشد که عیوب در نظر دوست کمالات نماید و این یا از فرط محبّت بود یا از مداهنه. چهارم آنکه در محافل و مجالس حاضر شود و در اقوال و افعالِ مردم نظر کند تا آنچه از ایشان ناپسندیده آید، از آن احتراز کند و آنچه پسندیده افتد بدان ممارست نماید و بدین طریق نیز واقف عیوب نفس گردد و چون از عیوب نفس مزکی شود از مرض باطن روی به صحت آرد، باید که جمیع اوقات را در نماز و تلاوت و اوراد و اذکار و تسبیح و تقدیس مصروف و مستغرق دارد و این نیز چهار طریق دارد:

اول آنکه دل و زبان او مستغرق ذکر است در همه اوقات مگر در ضرورت معیشت (١٤). پس او از صدیقان است و این مقام ممکن نگردد مگر بانواع ریاضات و برصبر بر محن طاعات و احتراز از شهوات در مدّتِ مدید و عهدِ طویل. دوم آنکه ظاهر و باطن او مستغرق بُوَد در هجوم (١٥) دنَیا و ذکر حق را در دلِ او جا نمانده باشد مگر نادراً بطریق رسم و عبادت، پس او از سالکان است. سوم آنکه مشغول هم بکارِ دنیا بوَد و هم بکاری دین و لیکن اهتمام امورِ دین بر وی غالب است. پس او از ناجیان است. چهارم آنکه او در اهتمامِ امورِ دنیا غالب است بر امورِ آخرت. این کس از مغفوران است و همچنین در آخرت نیز احوال ایشان متفاوت است :

اول را با آتش دوزخ کار نبود مطلقاً. دوم را از جنّت و نعیم آن حظی نبود اصلاً. سوم را ورودی در نار بود اما بزودی خلاص یابد بقدر استغراق او در ذکر. چهارم را ورودی است در نار با طول مکث در مدّت دراز که اکثرش را حدی نیست، وقنا ربّنا عذاب النّار.

پس اگر او از جمله ذاکران است، باید که ذکر خفی را که مأخوذ است از مشایخ کبار رحمهم الله،مداومت کند و این نوع ذکر گفتن اقرب است باخلاص و ابعد است از ریا و تصنّع.

مبتدی را واجب است که ذکر خفی را ملازمت نماید بحکم حدیث که « خیر الذکر الخفّی » و این ذکر که اعزّ اذکار است باید که در اشرف اوقات بدان اشتغال نماید، چون در آخر پاس شب و بعد صلوت عصر تا غروب و بین العشائین. پس اگر از جمله مجردان منقطع و ارباب عزلت (١٦) است، این هر سه وقت را صرف سازد در ذکر و فکر و اگر از اهل صحبت و ذو عیال بوَد، وقت اول که آن آخر پاس شب است، مضبوط دارد و باقی اوقات را ما امکن بذکر مصروف گرداند. وچون خواهد که در آخر پاس برخیزد، عندالانتباه از نوم آیات و ادعیۀ ماثوره که مخصوص است، بدان وقت بخواند و بعد از استکمال طهارت متوجه قبله شود و دوگانه تحیّت وضو گزارد. بعده شروع کند در نماز تهجد که اکثرش دوازده رکعات است و اوسط آن هشت و ادنی چهار. باید که به اوسط آن که هشت رکعت است، اکتفا کند و چون فارغ شود، ده بار درود بفرستد و یکبار فاتحه خواند و

بعد (از) آن این دعا بخواند :

رب اعنی علی ذکرك و شکرك و حسن عبادتك و توفیق طاعتك و اجتناب معصیتك، یا رب هب لی من لدنك رحمة، انك انت الوهاب وصلی الله علی محمد و آله اجمعین.

وکیفیت ذکر خفی آن است که مربع بنشیند و چشمها بربندد و دو دستها بر سر ذقن بماند و بغلها گشاده دارد و پشت را راست سازد و سر در پیش اندازد و کلمه « لا » را از سر ناف بقوه برکشد و سر را راست کنده « اله » گویان جانب پستان راست بسر اشارت کند و « الا » گویان سر باز برد و « الله » گویان باز طرف پستان چپ که موضع دل است بسر اشارت کند و درمیان این کلمات فصل نکند بلکه متصل گوید و بعد هر ذکری نفس رها گرداند. و این طریقت اولی واقف است به سنت و ابعد است از تکلف و در عین ذکر سه چیز را حاضر داند : اول مذکور یعنی حضرت حق، دوم دل، سوم روحانیت شیخ. و ایضاً در عین ذکر بدیدهٔ بصیرت بین بینای انفس و ناظر باشد و معنی ذکر را در خاطر گذراند که نیت هیچ بوجود مگر وجود حق و زبان را با دل موافق دارد و همچنان بقوت و حضور و تانی (۱۷) تمام تا طلوع فجر ذکر کند و بعد ازان دوگانه سنت گزارد و صد بار تسبیح گوید و دعای صبح بخواند و فرض با جماعت بگزارد که جماعت از جمله شرائط سلوك است و بعده بخواندن اوراد مشهور بقوت و ذوق تمام مشغول باشد تا طلوع آفتاب و تا تواند نماز چاشت را از دست ندهد. مابین عشائین را احیا کند بذکر یا بفکر یا بالصلوة اوابین (۱۸) و در این اوقات مذکوره تا تواند ذکر خفی را بقوت تمام بگوید زیرا که این نوع ذکر را در تصفیه قلب تاثیری تمام است و اگر آن نتواند بفکر مشغول باشد که آن نیز متضمن ذکر است با زیادت اطمینان و اگر غلبه توارد خواطر این هم نتواند به نوافل بپردازد و بعد از فراغ نماز عشاء بذکر اشتغال نماید تا آنکه خواب غلبه کند و بعده با وضو در خواب رود و مسواك دهن و رکعتین را مهیا گرداند به نیت قیام لیل و در وقت وضع پهلو آیات و ادعیه که ماثور است بخواند و به هیئت دام نخسپد و پاها را فراز نکند و دل را از حقد (۱۹) و حسد پاك دارد. و ذکر گویان در

خواب رود تا شیطان را در باطن او تصرف نماند و هر واقعه که بیند راست باشد.

و اما تشبه در لباس آن است که از ملابس بر آن قدر که عورت را بپوشد و دفع سرما و گرما کند، اکتفا نماید و از جامه های نرم و با قیمت و متلون احتراز کند. بلکه از رنگها رنگِ کبود را اختیار کند و سرخ و زرد نپوشد و ادنی آن پیرهن و ازاری و دستاری و ردائی درشت باشد و چنان بود که اگر بشوید جامه دیگرش باشد که بپوشد تا اولین را بشوید آنکه همان جامه مکرر داشته باشد تا اگر یکم را به شستن حاجت افتد دیگر بپوشد(۲۰) و اعلای آن، آن بوَد که برای ایام متبرکه چون عیدین و جمعه وغیر آن جامه مخصوص داشته باشد مع جامه های مذکور و باید که از بستر نرم و بالین اجتناب نماید بلکه درهمان جامه که روز پوشیده است خواب کند و از جامه خلقه و رقعه عار نکند. از تشبه با منعمان (۲۱) دور بماند. آنکه باید که از نعمت های لذیذ تر احتراز کند و ادنی آن بود که بر آنچه سدّ رمق است اکتفا کند. از نان شعیر ناپخته و اوسط آنکه نان شعیر پخته و نان گندم نا پخته بود و اعلای آن نانخورش آن است که نان گندم یا طعامی دیگر بود و هرچه از این بالا تر بود تنعم کند و ادنای او تره و نمکی بود و اوسط روغن بود و اعلای آن گوشت باشد در هفته یك بار و بیشتر از دو بار تنعم باشد. و مرتبه اعلای زهد و توکل در این باب آن باشد که اقتصار بر دفع جوع فی الحال کند یعنی چون در بامداد سکونت نفس حاصل کند باید که برای شب چیزی اذخار نکند و اوسط آن باشد که اذخار روا بود برای یك ماه و ادنی آنکه برای یك سال اذخار کند و در این مدت باید که چیزی از کسی قبول نکند و آداب سفره نهادن و برگرفتن را رعایت کند و از جملهٔ آداب آن یکی این است چون خواهد که تناول کند، دسترخوانها فراز کند برای تعظیم طعام و نه به تفاخر و مباهات و بدو زانو بنشیند و بسم ـ الله گوید و ابتداء طعام به نمك کند و بعده لقمه خود. به سرانگشت بر دارد و به دهان بیارد و تمامش دهد و فرو برد و الحمدلله گوید و چون لقمهٔ دوم بردارد بسم الله الرحمن گوید و در سوم بسم الله الرحمن الرحیم گوید و در اثنای طعام خوردن به حکایات انبیا و

اولیای سلف مشغول باشد و استعجال (۲۲) ننماید و پیش از سیر خوردن دست از طعام باز کشد و در آن کوشد تا روز و شب یك وقت خوردن عادت کند و اگر نتواند دو وقت که آن چاشتی و مابین ظهر و عصر است، هم روا بود. و بعضی از صلحای سلف گفته اند که هر که دو وقت چیزی خورد، او را جوع نبود و باید که در ظرف سفالی بخورد که آن بتواضع نزدیك تر است و چون فارغ شود این دعا بخواند :

اللهم اغفرلی و لصاحب هذاالطعام والانعام ولمن کان سببا و سعیا فیه اللهم زد نعمتك علی عبادك ولا تقص بفضلك و رحمتك برحمتك یا ارحم الراحمین.

و اگر اختصار بر اول کند ،هم روا بود و باید که به شره و شهوت نخورد بلکه به نیت آن خورد که تا در ادای حقوق الله و حقوق عیال و اطفال قیام نماید تا بر حسب نیت ثمره دهد.

و اما تشبه در مسکن آن بود که بمقدار ما یحتاج قناعت کند و ادنای آن آنست که بگوشه مسجدی یا خانقاهی یا رباطی سکونت نماید چنانچه اهل صفه کرده بودند. و اوسط آنکه در حجره ای (۲۳) بمقدار حاجت بماند و اعلای آن آن بود که موضعی خاص برای خویش ترغیب کند بشرط آنکه زیاد از قدر حاجت نباشد و آن بلند نسازد که آن منهي است. چنانچه در اثر است که هرکه بنای خانهٔ بیش از شش ذرع برآرد ناداه منارأ ای این یا افسق الفاسقین. و قال النبی علیه السلام : من بنی آدم ما فوق ما یکفیه کلف ان یحمل یوم القیامة. یعنی هرکه بنا کند سرای بیش از قدر حاجت فرمایند او را روز قیامت تا آن را برخود گیرد.

اما تشبه در اثاث آن بود که باید که در خانه او از امتعه (٢٤) دنیا بغیر از خوردنی و پوشیدنی بدان وجه که گفته شد، چیزی دیگر نباشد و ادنای آن حال عیسی را علیه السلام بود و آن شانه ای و کوزه ای و سوزنی (۲۵) باشد. وکان مضج رسول الله صلی الله علیه وسلم ینام علیه وسادة حشوها لیف و عماده کذالك. و چون در حجره مبارکش چیزی از متاع دنیوی بودی در نیامدی تا بخشش به

درویشان نکردی. در خبر است که هیچ وقتی در خانه او زر و نقره شب نکردی. یعنی هماندم که رسیدی نفقه کردی و شب نگذاشتی.

و اما تشبه در رفتار آنست که از مواضع التهم (۲۶) احتراز کند. قال النبی علیه السلام: اتقوا عن مواضع التهم. و از تفنن در اسواق و حمامها و محلتها بغیر ضرورت اجتناب نماید بلکه نفس خود را هم بزاویه خویش یا به صحبت شیخ مخصوص و محبوس نماید. البته برای دفع ملال و کسب و کار چند اوقات روز بیرون بیاید. و پیوسته برای عبرت اندوزی مقابر مشایخ و مسلمانان را زیارت نماید و تکبر و ریا و غره ریاست (۲۷) نورزد و اسفل السافلین را هم بدیدهٔ حقارت ننگرد و صحبت عالم متقی و صدیق متدین را که او را بامور آخرت موجه نماید و به غرور دنیا توحشی دهد، غنیمت داند و برای این مواقع بیرون آمدن اولی است و هم برای عیادت مریض و تشیع جنازه که ثواب آن بسیار است البته از معاشرت با فسّاق و فجار و اهل دنیا و بدعت و ضلالت و ملوك و امرا و حکام تجنب نماید، و جمیع اوقات را مضبوط دارد و مستغرق گرداند بذکر و فکر و محاسبه و مراقبه و هر قولی و فعلی که از او صادر شود باید که نسبت خیر مقرون گرداند تا اجرش مضاعف شود که « الاعمال بالنیّات ». و در اتمام و اکمال این خصایل مذکوره سعی مجهود نماید و وهن و تکاسل و سستی و تعاطل را بخود راه ندهد. بلکه اناء اللیل و اطراف النهار از انواع طاعات و اصناف ریاضات بمجاهده باطن مشغول باشد و در اقلاع (۲۸) مواد اخلاق ذمیمه و انفراس (۲۹) اشجار اوصاف حمیده و در مساحات دل یدبیضا نماید و از امور عاداتی بدو رسومی سوء اجتناب کند و هر عبادتی و ریاضتی که کند حقیقت و سر آن از خود طلب دارد و بر تعجب و نصب عبادات متحمل و صابر بود و آن ممکن نشود مگر بدان که چون خواهد که درکاری شروع کند که نفس از آن کاره باشد باطن خویش بزبان حال او را تسلّی دهد که ای نفس ساعت دیگر اجلت در رسد و ترا از ضیق (۳۰) و ظلمت عالم جسمانی برهاند و بفضای ریاض روح و ریحان روحانی برساند زیرا که اجل آتی و به هر ساعتی ممکن است که در رسد. چنانکه لفظ حضرت نبوی بدان ناطق است که: کن فی الدنیا کانك غریب او عابر سبیل

وعد نفسك من اصحاب القبور.

حکایت :

آمده است که یکی از اکابر دین که در زاویه خویش گوری کنده بود و کفنی مهیا داشته تا هر بامداد آن کفن را در بر کردی و در گور در آمدی و ساعتی سکوت کردی. چون بیرون آمدی با نفس در خطاب آمدی که ای نفس ! انگار که ترا از دنیا برده اند و گور کرده و انگار که ترا در دنیا باز گردانیده و یك روز مهلت دادند. باید که بانواع طاعات و اذکار و عبادات خود را معروف سازی زیرا که معلوم نیست که باز مگر این چنین مراجعت دهند یا ندهند. این همه آداب مذکوره و شرائط سلوك مخصوص است در کسی که از مخالطت مردم انزوا کرده باشد و با خلوت وحدت انس گرفته. اما کسی که بدولت صحبت کامله شیخ مکمل که بظاهر و باطن آراسته باشد ، مشرف گشته و ظاهر و باطن خود را بدو تسلیم کرده باشد ، باید که هیچ عبادتی و عملی به از اطاعت امر شیخ نداند بلکه هر چه او فرماید بر خود امتثال (٢١) آن واجب داند و دگر دل از لوث اعتراض پاك دارد که آن افضل طاعات و اشرف عبادات است :

کار تو در امر آن یك ساعت است
بهتر از بی امر عمری طاعت است

اصل دوم تشبّه است:

بدان ای عزیز که چون سالك راه حق بدین صفات موصوف شود و خود را در جمیع افعال و اخلاق مشبّه باخلاق و افعال حضرت نبی علیه السلام گرداند و نسبت تشبه بایشان درست کند باید که بمجرد تشبه قناعت نکند بلکه در هر مقامی از مقامات مذکور و سالهای دراز استقامت ورزد و ثبات نماید و نفس خود را در انواع ریاضات و اصناف مجاهدات بیمار ناید و هرکاری و عملی که پیش گیرد نیت چنان کند که ورد و اصل آن از دست نگذارد کما قال علیه السلام : احب الاعمال الی الله تعالی ادومها و اِن قلّ. یعنی دوست ترین عملها پیش خدای تعالی دایم ترین آنها ست اگرچه اندك بود. وسئل عن

عائشه من الاعمال رسول الله صلى الله عليه وسلم: فقالت كان اعمالة دايمة فكان اذا عمل عملاً اثبته. یعنی پرسیده شد عائشه را رضی الله عنها از عملهای پیغمبر خدا. پس گفت عائشه که بود عمل او دائم. یعنی چون عملی از عملها پیش گرفت در ثبات آن قیام نمودی و هیچ وقت از دست ندادی و این معنی را در تصفیه قلب و تزکیه نفس تاثیری تمام است زیرا که چون سالك در عملی که نفس از آن کاره باشد استقامت و ثبات نماید و نفس خود را بدان متکلف گرداند، لاجرم بعد مداومت در مکایده و مجاهده بجدّت طویل آن متکلف و بالکرات مطبوع و محبوب او گردد زیرا که مثال نفس در ابتدای حال مثال کودك رضیع است چنانکه کودك در ابتدای نشاة به شیر مادری مشتهی باشد و از انواع اطعمه (۳۲) که به نسبت لذات متنفر اطیب چون تناول اطعمه مکروه شود همان مطبوع او گردد و از مشتهیات قدیم تنفّر نماید همچنین نفس نیز در ابتدا بمباشرت شهوات مشتهی بود و از معامله عبادات متنفر باشد اما چون نفس متکلف شود باعمال صالحه و بدان استقامت ورزد، محبوب او گردد و از مرغوبات اصلی که آن معاصی است، اجتناب نماید و چون آن حسن محبوب او شد از آفت کسالت و ملالت که مهّب غرّات شیطان و محرك شهوات انسانیت خلاص یابد و در این حال بسا باشد که بر آن تلذّذ و تنعّم کند و از نوائب ریا و هوا (۳۳) و خواطر فاسده و وساوس مشوّشه مبّرا آید و در این وقت هر عملی و ذکری و دعایی که از وی در وجود آید به محل قبول قریب گردد و جمیع عبادات و ریاضات او مثمر احوال سنیّه و مقامات علیّه گردد و ایمان لسانی او ایقانی گردد و اکثر اسرار طریقت بر وی مکشوف گردد و سیر او از عالم ملك بملکوت و حقیقت « اوفوا بعهدی اوف بعهدکم » آشکارا شود. و لیکن این اصل که عبارت است از این صراط که مهد (۳٤) است بر متن جهنم و ادّق است از شعر و احدّ است از سیف از مشکل ترین اصول دین و سخت ترین منازل ارباب یقین است زیرا که هیچ کس از صلحا و اولیا و اکابر دین از زلّات این راه خالی نیست پس هر یکی را بمقدار زلات او در این راه ورودی در نار خواهد بود کما قال الله تعالی : و ان منکم الاّ واردها و صراط مستقیم که در فاتحة الکتاب مذکور است اشارت هم بدین معنی است. اللهم ارزقنا متابعة رسولك

الكريم و اهدنا صراط المستقيم.

اصل سوم تحقق است:

بدان ای عزیز که چون سالك طریقت داد این مقامات دهد و ظاهر خود را که عبارت از شریعت است، آراسته گرداند و باطن خود را به کمال تثبّت و استقامت که اشارت بطریقت است در حروب مجاهدات و صفوف ریاضات مصفّی گرداند، باید که بمجرد تشبه و تثبت اکتفا نکند، بلکه در پی هر کاری و عملی که کند مترقب و مترصد انفتاح ابواب الطاف الهی و الطاف نامتناهی باشد، تا ناگاه نوری از انوار قدیم بر دل او تجلیّ کند و خانهٔ وجود او را به جاروب فنا از خاشاك هستی پاك گرداند و مساحت دل او را از اذی خس و خار نیت و حدوث پاك گرداند. بعده از انواع ازهار واردات غیبی و الهامات ملکی در ریاض دل دمیدن گیرد و اطراف مملکت بدن را بلکه جمیع جهات عالم از آن نور مشحون و مملو یابد و خود را درمیان نه بیند و هرچه گوید از او گوید و هرچه شنود از او شنود و او را در همه بیند و همه را از او داند و هر لحظه بلبل وقتش بزبان حال بدین ترنم می سراید که اذا ابصرتنی ابصرته و اذا ابصرته ابصرتنی :

روز و شب می گفت مجنون این سخن
من کیم لیلی و لیلی کیست من
ما دو روحیم آمده در یك بدن
من کیم لیلی و لیلی کیست من

و در این مرتبه سرّ«انّی رایت ربّی فی احسن صورة»مکشوف شود و حقیقت یوم تبدل الارض غیرالارض والسموات و برز والله الواحد القهار آشکار گردد و سلطان روح بر اریکهٔ نزاهت بطریق خلافت جلوه گری کند و جنود الرحمن بر عساکر شیطان غالب گردد و جمیع جهات بدن در تصرف روح در آید و صاحبِ این حال هم در این جهان آن جهانی گردد و حیات و ممات(٢٥) پیش او یکسان نماید کما قال الله تعالی:ولا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات بل احیاء‌ولکن لا تشعرون. اگر در خواب است مستغرق تعاقب تجلیات است که تنام عینانی ولا ینام قلبی گردد و اگر در یقظه است مستوجب (٢٦) توارد اسرار و

انوار صفات است که « تحسبهم ایقاظاً و هم رقود » شود و سرّ حکمت و سبب خلقت آدم و عالم و جمیع اجناس مختلفه و موت و حیات و ماهیت روح و حلول او در اجسام و کیفیت بعث (۳۷) و حشر و نشر و حساب و میزان و صراط و حکمت خلقت جهنم و جنّات و کیفیت لِقا مکشوف و معلوم او گردد و خود را مسجود (۳۸) جمیع ملایکه یابد. ذالك فضل الله یوتیه من یشاء والله ذوالفضل العظیم.
ابیات :

ملوك عشق که از گنج فقر نازانند
ز ناز و نعمت کونین بی نیازانند
بساط عالم ناسوت در نوردیده
فراز کنگره عرش سرفرازانند
همای همت شان کز فضای لاهوتی
به هیچ باز نیابد که شاهبازانند
بیك قدم همه شب بر بساط بزم وجود
چو شمع آتش عشق تو جان گدازانند

والسلام علی من اتبع الهدی



منامیه

نسخهٔ خطی شماره ۴۴۰۱	(مجموعه) کتابخانهٔ مرکزی و مرکز اسناد ، تهران	علامت =	اصل
نسخهٔ خطی شماره ۲۸۳۰	(مجموعه) کتابخانهٔ مرکزی و مرکز اسناد ، تهران	علامت =	م ۲
نسخهٔ خطی شماره ۲۲۵۸	(مجموعه) کتابخانهٔ مرکزی و مرکز اسناد ، تهران	علامت =	م ۳
نسخهٔ خطی شماره ۴۲۵۰	کتابخانهٔ ملی ملک تهران	علامت =	ملی ۱
نسخهٔ خطی شماره ۴۲۷۴	کتابخانهٔ ملی ملک تهران	علامت =	ملی ۲
نسخهٔ خطی شماره ۱۱۵۹	کتابخانهٔ ملی مجلس شورای عالی تهران	علامت =	ط
نسخهٔ خطی شماره ۲۴۷	مجموعهٔ استاد علی اصغر حکمت در دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران	علامت =	د
عکسی شماره ۶۷۱	کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران	علامت =	ع ۱
عکسی شماره ۱۶۶۶	کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران	علامت =	ع ۲

نسخ این وجیزه در کتابخانه های آستان قدس رضوی مشهد و موزهٔ بریتانیا و فرهنگستان تاشقند نیز وجود دارد. در پاکستان هم چهار نسخه آن وجود دارد یکی در کتابخانه گنج بخش، دو دیگر در کتابخانه موزهٔ ملی کراچی و یکی در کتابخانه تندو قیصر، بخش حیدرآباد سند.



بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله حق حمده والصلوة علی خیر خلقه محمد و علی آله و اصحبه (۱). اما بعد : این عجاله ایست بموجب التماس عزیزی از اخوان الصفا که حقوق مودت ایشان بر این ضعیف واجب است و قدوم نیات وی بر جادهٔ اخلاص ثابت، در بیان حقیقت مثال و خیال مطلق و مقید و کیفیت مراتب منامات رؤیا و درجات خلق در ادراک علوم و معانی از عوالم علوی و احوال خیال و امثال و ارواح (۲) وغیره و بمقتضای آن التماس کلمه ای چند آنچه زبان وقت املا کند، در قلم خواهد آمد، ان شاءالله العزیز.(۳)

بدان ای عزیز، نورالله بصیرتك بنوره که وجود نور را من حیث الاحدیه والکثرت نزد ارباب کشف و عرفان سه مرتبه است .

مرتبهٔ اول نور حقیقی مطلق است، دوم ظلمت و سوم ضیاء. اما

رؤیت نور مطلق از آن روی که مجرد است، از نسبت و اضافات متعذر است زیرا که آن عین هویت مطلق است و مرتبه بارگاه جناب حضرت صمدیت رفیع تر از آنست که طائر افهام و عقول مخلوقات به پیرامن سرادقات جلال آنحضرت تواند رسید: لا تدرکه الابصار وهو یدرك الابصار وهو اللطیف الخبیر. لیکن رؤیت آن نور در حالت تنزل در مظاهر و تعین آن در حجب (٤) مراتب بانسب و اضافات ممکن است و هر یك را از اقسام سه گانه شرفی است. البته شرف نور به اصالت است یعنی بنا بر نسبت به نور حقیقی مطلق زیرا که هم اوست که سبب ظهور اعیان موجودات است که در کتم عدم مخفی و مستتر بودند و در ظلمت خانه نابودی متواری مانده اند.

مرتبهٔ دوم ظلمت است که در مقابل نور است و آن را سه قسم

قسم اول ظلمت حقیقی است که رؤیت آن بهیچ وجه ممکن نیست و آن عدم محض است. قسم دوم ظلمت جهل است که رؤیت آن به حس بصر اگرچه ممکن نیست اما بنور بصیرت آثار قبیح آن هویدا است. قسم سوم ظلمت محسوس است ومرئی چون ظلمت شب و تاریکی منازل مظلمه را با حس می توان ادراك نمود. و شرف ظلمت آنست که واسطهٔ ادراك نور مطلق می گردد و بسبب تنزل آن در مراتب ظلمات امکان امتزاج و اتصال آن بنور حقیقی امکان دارد.

مرتبهٔ سوم ضیاء است :

آن جمعیت نور و ظلمت است و حقیقت آن امتزاج (٥) آنها. طرفین آن برزخی است میان عدم و وجود زیرا نور صفت وجود است و ظلمت صفت عدم و از این جهت اصل ممکن را هم بظلمت وصف کنند و مقدار نورانیت که « ممکن » را حاصل است بسبب وجود است که بواسطهٔ آن از کتم عدم ظهور کرده است. پس ظلمت وی از جهت عدمیت اوست. چنانکه نورانیت از جهت عدمیت از جهت استفاضه نور وجود است و هر نقصی که ممکن می گردد از احکام نسبت عدمیه است. و آنکه رسول الله علی الله علیه وسلم فرمود که « ان الله خلق الخلق فی ظلمة ثم رش علیهم من نوره » اشارت بدین معنی است و

خلق در این محل به معنی تقدیر است یعنی تقدیر سابق به ایجاد افتاد و « رش » کنایه بعمل نور است یعنی از افاضه وجود نور از خزاین جود ازلی بر ممکنات ظاهر گشت.

چون این معانی مقرر گشت، بدان که عدم حقیقی که در مقابل وجود مطلق است، محقق نیست الاّ بواسطهٔ تعقل و ادراك وجود محض که نور مطلق است من حیث هی، و درك و رؤیت آن ممکن نیست الا بواسطهٔ تنزل. مرتبهٔ عدم از روی تعقل مثال آیینه است که مقابل تجلیات منعکس باشد. همان طور انوار وجود مشاهده شوند که طرفین ضیاء اند که حقیقت آن را بصیرت درونی عارف عالم ادراك توان کرد زیرا که عالم ارواح و آنچه اطراف آن است سراپا نورانیت است و عالم اجسام متصف به ظلمت و کدورت است. و عالم مثال و ضیاء برزخ است میان اجسام و ارواح و متوسط بین العالمین و در هر یك از این دوعالم مناسبتی و مشابهتی وجود دارد و هر عینی از اعیان مراتب عالم اجسام و ارواح بواسطه مناسبتی که میان این دو عالم است بحسب قوت و ضعف در این عالم جولان می کنند و حقایق و اسرار عالم وجود را در میدان خیال جلوه می دهند و در مرآت وجود مشاهده اسرار می کنند.

ای عزیز، چون هویت غیب مطلق نور حقیقی است و کمال رؤیت نور موقوف است به ضد آن که ظلمت است، پس موجب تعلق ارادت حق به ایجاد عوالم مختلفه موجب کمال رؤیت آثار عظمت و احکام قدرت است از روی وحدت جملةً و از روی ظهور او در مراتب و شئون صفات زیاد، اگرچه (٦) او در ذات واحد است. جلا و انجلاء که ذات وی راست بحصول نه پیوست الا بظهور در هر مرتبه متعین و شان مقید و متعین به کمال رؤیت موقوف گشت تا به ظهور در جمیع مراتب و شئون مشاهده شود. البته اختلاف شئون و مراتب اعیان و استعدادات و قابلیات آن در مراتب اطلاق و تعین و تقید تفاوت خصوصیات هر یك غیر متناهیه افتاده الا جرم عدم مستلزم دوام تنوع ظهورِ ذات حق شد در عوالم مختلفه.

ای عزیز، اگرچه مراتب اعیان و کثرت شئون از روی افراد و اشخاص تعینات غیر متناهی است، اما از وجه کلی محصور است در

دو عالم ظهار و باطن اسرار جمیع مراتب ظهور مبنی بر اعتدال و انحراف است و ظهور مظاهر که نتائج اعتدالات و انحرافات است، بواسطه سیر در منازل عوالم چهارگانه بکمال می رسد اول معنوی، دوم روحانی، سوم مثالی و چهارم حسی تا تلاطم امواج دریای وحدت نور حقیقی در جداول مراتب جبروت و ملکوت بصحنه صحرای عالم مثال مطلق نرسد، مستسقیان مغازه محبت و متعطشان فیافی مودت بورود حیاض زلال اسرار حضرت صمدیت محفوظ نگردند و تا سطوت تیغ آفتاب هویت غیب از اوج فلك کبریا در منازل مظاهر حسیّه وجود غروب نکند نقاش اعیان مفیده استفاضه انوار هدایت از نجوم اسماء صفات نتواند کرد.

ای عزیز، ضیاء دو نوع است. یکی نور محسوس است که ظاهر بنفسه و مظهر بغیره است از اشکال و الوان. دوم، نور لطیف که مظهر اسرار غیب است در کسوت خیال که آن عالم مثال مطلق است و عالم مثال مطلق را دو وجه است: وجهی عام از روی ذات خود و وجهی خاص بمقیدات عالم خیال و خاص اسرار جبروتی بواسطهٔ سیر خیال مقید در عالم مثال و عدم سیر و درجات ضعف و قوت آن بر اقسام اند چنانکه نبی صادق علیه الصلوة والسلام از کلیات آن خبر می دهد که: الرؤیاء ثلث رؤیاء من الله تعالی و رؤیا من الشیطان و رؤیاء حدیث المرء نفسه، قوت و ضعف آثار اسرار ملکوتی که در صحنه عالم مثال متجلیَ می گردد در حالت رکوع و حواس در آیینه مثال مقید مشاهده فرق می کند. مشاهده کردن اسباب بیداری قلب را سزد و چنین نائم بیدار است نه نائم واقعی. البته چنین رؤیا یا خوب هر کسی را میسر نیست. توجه سالك لازم باین نکته است که دل را سالم نگاه دارد تا هموم تصاریف روزگار ملال خاطر او نگردد. در او تنَوع هوس و نفس بر شعور او از پس پردهٔ حجاب سیطره نیابند. در قرآن مجید می بینیم که پیغامبری باشاره ای در نوم کوشش کرد که فرزند دلبند خود را در راه خدا قربان کند و اینگونه حال به حضرت خلیل مخصوص نماند دیگر انبیاء علیهم السلام هم بخواب عمل می - کرده اند.

باید طبع را بر صور محسوسات متفرقه مجرد از معانی قطع

کند ، مواد صوری که مصاحب آن گشته باشد از عوالم حسی در حالت نوم پیش قوت خیال جلوه گری کند و چنانکه شاغل روح است، در بیداری از مطالعه اسرار روحانی بواسطه حواس ظاهره در حالت نوم نیم شاغل او گردد بواسطه خیال باب عالم مثال بر وی مسدود کرده اند. پس رؤیای این چنین کس دال بر هیچ معانی نبود و صوری بی روح می ماند که آن را هیچ اثر نبود.

ای عزیز بدانکه میان عالم ارواح و عالم اجسام عالمی دیگر است که آن نمودار هر دو عالم است و فیضی که از عالم ارواح بعالم اجسام می رسد ، بواسطهٔ آن عالم می رسد زیرا چون فیض روحانی از عالم ارواح بعالم اجسام تنزل می کند ، مجرد است از مناسبت و الفت با عالم اجسام و چون بعالم مثال مطلق می رسد ، آن عالم را کریم الطریقین می یابد که با عالم ارواح بواسطهٔ مجاورت مشابهتی دارد و با عالم اجسام هم چنین. پس چون آن فیض داده شد ، در مقام غریب نسیم آشنائی می یابد ، تهیج نائره اشتیاق وطن اصلی غالب می گردد و بآن اثر روحانی مالوف حال خود جلوه می دهد و جریان نتایج اسم ـ الظاهر که عالم اجسام است و بآن اسرار روحانی ممتزج گشته ، بواسطه برزخیت جاذب آن فیض می گردد به اسفل السافلین جسمانیت ، و این عالم متوسط را دو مرتبه است و دو اسم ، مرتبه تقید هر متجلی صحیح و در این مرتبه آنرا خیال مقید خوانند و مرتبه اطلاق و در این مرتبه آن را مثال مطلق گویند و انطباع آن معانی در مرتبه اطلاق این عالم مطابق اصل بود بی شك ، اما در مرتبه تقید گاه مطابق باشد و گاه غیر مطابق بحسب صحت هیکل دماغ و اختلال آن و انحراف و اعتدال مزاج و قوت و ضعف متصوره.

ای عزیز نسبت خیالات مقید مردم با عالم مثال مطلق نسبت جداول خرد است که از نهر عظیم متفرع می گردد و هر یك را طرفی متصل است بعالم مثال بطرفی دیگر منشعب می گردد. در تاملات عوارض و روح لواحق و لوازم و اقسام امور محسوسات پس خیال مقید به مشابهٔ جاسوس است و شهر بدن و دائماً کار او تجسس اخباراست و گاه توجه طرف متصل او بعالم مثال شود و از بحر اعظم مثال مطلق اعتراف ساق معانی و اسرار کند و گاه باشد که در ظلمت

تیه بمجاوری احکام کثیره ضیاء گم شود که مرجع اصلی خود باز نیابد و رجوع او بمعرفت علوم و معانی ممکن نگردد و هر چه در حالت یقظ بواسطه ادراك حواس ظاهر از مختلفات امور مورد توجه او شده باشد ، در وقت رکود حواس همان اشیا بمعاونت مصورها در پرده خیال نمایندگی کنند و آن را هیچ اثر نبود و خواب این چنین کس بیشتر اضغاث احلام باشد و این حال اکثر خلق است الا ماشاء الله.

چون این قاعده مقرر شد ، بدانکه اسباب صحت چند چیز است بعضی از آن مزاجی و بعضی خارج از مزاج. اما آنچه مخصوص به مزاج است صحت هیات دماغ است و اعتدال مزاج و قوت تصرف مصوره و آنچه خارج مزاج است بقای حکم مناسب و اتصال و قرب خیال مقید شخص که مقتضی اتحاد است بعالم مثال و قلت وسائط است از تعلقات لذات نفسانی و افکار فاسده و تصورات باطله و تشعب هموم بامور متفرقه و داشتن احوال و امور مرضیه. ازینجا ست که معبر کامل صاحب بصیرت که بقوت کشف سری و روحی بر مدارج ارواح و مراتب تمثلات عالم مثل و اشباح اطلاع یافته باشد چون رؤیای صاحب مزاج مستقیم بشنود ، بحسب معرفت او بمواقع منام و مواطن خیال تشخیص آن رؤیا کند در خیال خود و از طرف متصل خیالی ، بعالم مثال در آید و آن رؤیای شخص را با معانی که مناسب او باشد ، در آن عالم نسبت دهد بلکه اگر معبر کامل باشد ، بمراتب علویات در عالم مثال توقف نکند و ترقی کند بعالم ارواح و ازینجا بعالم جبروت منتهی شود و از مرآت استعداد عین ثابت آن شخص مشاهده کند که اصل آن رؤیا بمقتضای استعداد حال که نمود از چیست و حقیقت آن در عالم شهادت در کدام وقت پدید آید و بچه صورت ظاهر شود و بعده بمطالعه آن سر اگر مصلحت گفتن بود ، از مضمون خبر دهد ، آن خبر را تعبیر گویند و آن مخبر را معبر خوانند ، و هر خلل که در رؤیا واقع شود ، از عدم مطابقت میان مقصود و بیان صورت اند از آثار کدورت باطن که انحراف مزاج و فساد هیئت دماغ و اختلال احوال حسی صاحب رؤیا بود. چون کذب در اقوال و سیرت نامرضی و صرف اوقات در امر خسیس چنانکه بقید آثار صفات جمیله در ضمن آن مستهلك گردد. والامر بالعکس اذا کان الحال بالعکس و آنکه رسول

علیه الصلوة والسلام فرمود که « اصدقکم رؤیاً اصدقکم حدیثاً » اشارت است (به) این معانی عالی.

چون این معانی مفهوم شد، اکنون بدان که طبقات نوع انسانی از ادراك اسرار و معانی عالم مثال و ارواح وغیره بواسطهٔ خیال مقید در حال نوم بر چند قسم است. بعضی آنانند که رؤیای ایشان قابل تعبیر نیست و این قوم بر دو قسم اند :

قسم اول محجوبانند که صفات مستور دارند و احکام انحرافات خلقیه بر نفوس ایشان غالب گشته است و کدورت نفسانی و هیئت قوای روحانی مشرع خیال که متصل است بعالم مثال مسدود کرده و به استیلای ظلمت قوای روحانی خبیثه از مطالع اسرار دور افتاده و از خلعت کرامت تعریفات الهی محروم گشته و بیداری این قوم عین خواب است و خواب عبث نه بیداری ایشان را ثمره و (نه) خواب ایشان را نتیجه و تحسبهم ایقاظاً وهم رقود سواء هم محیاهم و مماتهم.

قسم دوم متوسطان اهل سلوکند که آئینه دل خود را مستور قبول فیض معانی و حقایق نموده اند ولی دست از سلوك و طی مراحل نکشیده اند و پیوسته امیدوار رحمت حق هستند. از ثبات و استواری آنان دل شکسته نباید بود و عجب نیست که صاحبان کمال باشند.

اما آن قسم که رؤیای ایشان بتعبیر محتاج است هم دو قسم اند :

قسم اول متوسطان اند و قسم دوم کاملان. اما متوسطان آن طائفه اند که در بعضی اوقات جمع از تعلقات جسمانی می کنند و بحسب فراغ از شواغل آیینه ایشان اندکی صفا می پذیرد و بعضی معانی از عالم مثال در وی منعکس می گردد و آن عکس بر دماغ می زند و بواسطه بقیه روح آثار اوصاف ذمیمه (٧) اثر حدیث نفس بآن ممتزج می گردد و قوت مصوره و متخیله معنی ممتزج را در کسوت خیال عرضه می دهد و امثال این چنین رؤیا را معبری فطین (٨) می - باید که به امکان نظر اثر حدیث نفس را از معنی مجرد تمیز کند.

قسم دوم کاملانند که ذهب نفس را از معانی در بوته مجاهده

صاف گردانیده اند و آیینه دل را از زنگار طبیعت پاك کرده و قدم همت در سیر الی الله بر کنگره اوج کبریا زده و در میدان شهود از کروبیان و روحانیان ملاء اعلی سبق برده، طی بساط زبان و مکان کرده ادبار امکان پس پشت انداخته، اسرار ازل بر لوح ابد خوانده از روزن ازل نظاره صحرای ابد کرده، بر مدارج بروج اسماء و صفات عالم جبروت عبور کرده و از مشرق هویت غیب طلوع کرده، عرش دل را مستوی حضرت الهیت گردانیده، پس چون دل این طائفه خزانه اسرار حق گشته است، در حالت نوم عکس بعضی از اسرار که در خزانهٔ دل متوطن است، بدماغ زند و قوت مصوره آن عکس را در کسوت خیال مقیده بر ذهن (۹) عرضه دهد و چون عکس بصورت اهل نیست لاجرم به تعبیر محتاج نباشد و این نوع خوراك کمال است از انبیا و رسل و خواص اولیا صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین. چون معلوم کردی که آن طائفه که رؤیای ایشان قابل تعبیر نیست، دو گروه اند:

یکی ناقص و دیگری کامل. و آنها که به تعبیر نیاز دارند، هم دو طائفه اند یکی ناقص و یکی دیگر کامل.

اکنون بدان که در ظهور نتیجهٔ بعضی از منامات تاخیر می افتد و حکم بعضی سریع الظهور می باشد. ای عزیز، ظهور نتایج را چنین بحکم غیر بدل خود با اوقات معین مقرون ساخته اند. نزد ارباب قلوب و تحقیق صدق و علو منام بر صدق و علو صاحب آن دلالت می‌کند زیرا که چون قوت عروج نفس در ادراك بکمال رسد خرقه غیب عالمها علوی کند و در محل اعلی که خزانه علم قدیم است، مطالعه این امر قریب الوقوع کند، و لابد بعد از طلوع این سالك آن امر ازآن حضرت بهر عالم از عالمهای عالیه که نزول کند، مدتی مکثر می کند و بحکم تصرف اسمی که رب و مدبر آن عالم است، منطبع می گردد و از آنجا بجائی دیگر نزول می کند و در حدیث آمده است: ان الامر الالهی یبقی فی الحق بعد ترقی الی السما الدنیا فی ثلثة سنین، اثر نتیجه بعضی رؤیای اهل حق کمال بعد از چهل سال ظاهر شود چنانکه حضرت یوسف را از این جمله بود که گفت: « انی رائیت احد عشر کوکباً والشمس رأیتهم لی سٰجدین (الی الاخر) تا آن روز که

گفت: هٰذا تاویل الرؤیای من قبل قد جعلها ربی حقاً، نزد اکثر مفسرین و اهل تواریخ چهل سال بود و سرعت ظهور حکم رؤیا دلیل است بر ضعف حال رأی که قوت ترقی و عروج ندارد که کیفیت صور امور و حقایق مقدره از عوالم عالم أخذ کند و غایت ترقی وی در حالت اعراض از تعلیمات جسمانی و شواغل نفسانی آن است که آنچه از فدك متمر بفضا وجود نزول یا صعود کرده بود، بقدر صفای نفس ادراك بعضی از آن امور کند و از آنجا تجاوز نتواند کرد و قوت عروج بعالم علوی ندارد. لاجرم به سبب قرب آن امر مدرك ظهوراتی و نتیجه رؤیا در تأخیر نیستند (١٠).

ایزد تعالی خطوات و نفاس سالکان منازل (١١) اعلی و قاصدان مقاصد اقصی را از آفات عوارض صدور و آثار شوائب موانع (١٢) عمل شهود در پناه عصمت محفوظ و مصؤن دارد بمنّه و کرمه. ان ربی قریب مجیب. والحمد لله وحده والسلام علی من زکی نفسه. والسلام علی من اتبع الهدی.



همدانیه

این رساله مختصر محتوی سه معانی متفاوت همدان است. می‌گویند بعضی از معاصرین علیه نسبت «همدانی» مصنف ایرادی می‌گرفتند که «همه دان» بودن شایسته مقام خداوند متعال است و «همه دانی» (همدانی) وی را می سزد. بعضی از نویسندگان حضرت سید جلال الدین بخاری معروف به مخدوم جهانیان جهانگشت (م ۷۸۵ یا ۷۸۷ ھ) را هم جزو ناقدین صفت «همدانی» ذکر نموده اند (الف) از فحوای رساله پیداست که پرسندۀ معانی «همدان» از اشخاص مهمی بوده و مصنف گرامی نسبت به ایرادات مردمان عامّه هم اشارتی نموده است. متن این رساله طبق نسخه های خطی زیر تصحیح گردیده که خوشبختانه اختلافات ناچیزی را دارا می باشند:

نسخه به شماره	۸۲۲۵	کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران	با علامت	=مرکزی اصل
نسخه به شماره	۴۰۵۶	کتابخانهٔ ملیّ ملک تهران	با علامت	= ملک ۱
نسخه به شماره	۶۷۱	کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران	با علامت	- عکسی
(عکسی)	۴۲۵۰	کتابخانهٔ ملی ملک تهران	با علامت	= ملک ۲
(عکسی)	۴۲۷۴	کتابخانهٔ ملی ملک تهران	با علامت	= ملک ۳

پنج نسخه خطی دیگری از این رساله در کتابخانه موزۀ بریتانیا لندن، کتابخانهٔ موزۀ پاکستان در کراچی (ج) و کتابخانهٔ فرهنگستان شوروی در تاشکند موجود است. همانطور دو نسخه قدیمی خطی در کتابخانه گنج بخش اسلام آباد، یکی در کتابخانه انجمن ترقی اردو کراچی و یکی در تندو قیصر، بخش حیدرآباد سند وجود دارد.



بسم الله الرحمن الرحیم

شاهراه شریعت محمدی و مسالك طریقت احمدی بر سالکان بیابان (۱) طریقت و روندگان میدان حقیقت بضیای اشعۀ انوار حقائق آن عزیز روشن باد و نسیم روانح انفاس حیات بخش او سبب احیای مرده دلان مقبره جهالت (۲) باد، بمنه و کرمه.

غرض از تحریر این عجاله و تقریر این مقاله آنکه دیروز خدمت آن عزیز، ساعتی تشریف حضور فرموده و در آن مجلس بجهت اسم «همدان» سخنی چند رفته بود. آن عزیز در تأمّل (٤) خود مصیب می‌نماید، اما از جهت معاندان جاهل که بجهت خوشامد هرکس بجان می‌کوشند و بطبع جیفه چون سگ بـر هر سفله می خروشند، و در هر مجلس چون دیـگ بی نمك می جوشند، جوابی چند در معانی (۲) همدان نوشته خواهد آمد، انشاءالله تعالی.

جواب نخست: بباید دانست که در اصطلاح صرف و لغت، همه بر وزن فعل و همه دان همدان بر وزن فعلان باشد همچون خلبان و دوران وغیره. همدان و همه دان فرق دارد. این دومین به حرف «ها» حاجت ندارد که کسی اعتراض کند که همه دان (٤)، عالم کل را گویند و بجز ذات متعال باری عزّشانه کسی سزاوار «همه دانی» نیست و همه (٥) آن را قبول (٦) داریم.

جواب دوم: همدان اسم دو موضع است یکی از یمن، دوم از عراق عجم. نخستین با سکون میم آمده است و دوم بفتح میم. آنکه در بعضی از کتب عربی آمده است که «همدان صحّ بسکون المیم» مقصود ازان همان موضع یمن است. مصداق همدان با فتح و حرکت میم، گفتار فخرالدین رازی رحمة الله علیه است که در یکی از ابیاتش بعنوان مثل تصریح نموده (۷) است:

(۸) وانکس که بداند و بداند که بداند
در مسند خود را به سر صدر نشاند
وانکس که نداند و بداند که بداند
بیدار کند زود که در خواب نماند
وانکس که نداند و بداند که نداند
از خویشتن از کفر و جهالت برهاند
وانکس که نداند و بداند که بداند
تو مرده‌شمارش که کسش زنده نخواند(۹)

اینك به عراق اندر شهری است معظّم کو را «همدان» خوانند و او هیچ نداند واز ابنای عصر، یکی دیگر نوشته بود:

فراق بر دل نادان چو برگ کاهی نیست
ولیك بردل « همدان » چو کوه الوند است

جواب سوم: « همدان » علم و علامتی است برای خواص. درباره اعلام معانی خاصه اهل منطق گفته (۱۰) اند : « عبدالله مفرد اذ کان علما لانه یعتبر فیه معنی العبودیة والالوهیة » این است آنچه به نسبت اهل ظاهر گفته اند ولی جواب سؤال (۱۱) را در اصطلاح متصوفه می گوییم با اشارتی چند. ولی آثار حقایق آداب و عادات این قوم مندرس شده و عزیزانی که باحیای این شیوه (۱۲) می پرداختند متواری (۱۳) گشته و از ننگ افعال این تر دامنان روی در حجاب غیرت کشیده و اینك خود بینان مغرور خود را رهنما جلوه گر کرده اند « واضلوا کثیراً وضلّوا عن سواء السبیل » :

امّا الخیام، فانها کخیام
واری نساء الحی غیر نسائها

دریغا که عمر عزیز در تردد ملاقات زید و عمرو صرف کرده شد(۱٤) و هرجا که مردی را باوصاف حمیده تلقی نمودند ولو در اقصای بلاد باشد، بملاقات وی کمر همت بسته و قطع مراحل سفر کرده شد ولی وای که در مواقعی چند جز مصداق « کسراب بقیعة یحسبه الظمان ماء حتّی اذا جاءه لم یجده شیئاً » چیزی بدست نیامد :

وما ان عرفت الناس الا ذممتهم
جز الله خیراً من یکن لست اعرفه

انّا لله وانّا الیه راجعون بر چنین اوضاع. باز بسر آن سخن می رویم که می خواستیم دربارهٔ معانی عرفانی « همدان ».

ای عزیز ، اگر شخصی این بیست و نه حروف تهجی (۱۵) را یاد گیرد و در کتاب خانه ای رود که در آنجاهزار مجلّد کتاب بود ، پس بگوید که هر چه در این هزار مجلد کتاب است، من آن همه را می دانم از وجهی او راست گفته باشد. چه هر کلمه که در این کتب است از حروف مرکبّ است و هو عالم فی الکتب من الحروف. اما اگر از تفصیل مسائل کتب مذکور (۱٦) از وی سئوال کنند متحیر شود

(۱۷) . در این مثال نکته است که بجز قاصران فهم دیگر آن را درک خواهند نمود. اگرچه در کتب مسائل زیاد ذکر کرده باشند، چون بر رقعه اسم عالم آنها را بسنجیم، کلمه ای بیش نباشد. پس از حیثی اگر کسی بگوید که او (۱۸) همه را می داند، و همدان است، غلط نمی گوید ولی این نظر و بصیرت سزاوار سعیدان ازلی است.

پس ای عزیز، هر بیدلی را که از سوختگان بادیه محبت است بواسطه خواطف جذبات عنایت الوهیت جبه وجود بشری منسلخ گردانند و دیده همت او را به سوزن " ما زاغ البصر وما طغی " از روی اغیار بر دوزند، و عین بصیرت وی را بکحل " المؤمن بنظر بنورالله " روشن گردانند، و جمال کمال خود را به صفات ذرات موجودات بر نظر او جلوه دهند، و آیینه دل او را از آلایش غبار محدثات بصیقل علم پاك گردانند و شراب زلال محبت بجام معرفت از دست ساقی" یحبهم و یحبونه " در کام جان او ریزند و مرغ روح او را که طائر، عالم ملکوت است، در هوای فضای مساحات حظائر قدس جولان دهند و در مکتب شهود بر چهره الواح وجود، حقیقت " سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم " بر وی عرضه کنند تا این گدای مسکین بر ورق هر ذره سرّی از اسرار باری را مطالعه (۱۹) می کند و حقیقت " وان من شئ الا یسبّح بحمده " می بیند و از محنت خانه منازل و مراتب کثرت موهومات، در خلوتخانه وحدت می گریزد و از ظلمت نیستی " وما عندکم ینفد " در هستی " وما عند الله باق " پناه می آرد و بسمع جان، از زبان حال (۲۰) هر ذره می شنود که :

جهـان را بـلندی و پـستی تـویی
ندانـم چهٔ، هـر چـه هـستی تـویی

آن وقت حقیقت " و نحن اقرب الیه منکم ولکن لا تبصرون " آشکار می گردد و آفتاب عزت " والله من ورائهم محیط " از پس نقاب «فان لم تکن تراه» روی نماید و سر " وهو معکم اینما کنتم " ظاهر گردد (۲۱) و عروس معانی " فاینما تولوا فثم وجهه الله " جلوه گری کند (۲۲) و غمزه " الله نور السموات والارض " سرّ " رأیت ربّی فی احسن صورة " باوی درمیان نهد. پس او سواد رقم «هوالاول

والاخـر و الظاهر والباطن» را محیط دائره ملك و ملکوت می بیند از و وسعت این دائرة بیابان کسی کجا تواند شد؟ (کذا) «فاین تذهبون. ان هو الا ذکر للعلمین».

ای عزیز، هر بیدلی که وجود محدث (۲۳) موهومات را ذره وار در اشعه انوار آفتاب جلال احدیت مستهلك یابد، وهیچ نه بیند الا ذات قدیم و هیچ نداند الا وجود حقیقی مطلق، اگر در این مقام لاف « سبحانی فی الدار غیری » زند، معذور بود و اگر گوید ما همه بینیم یا همه دانیم، از وجهی راست باشد زیرا او مستغرق وجودی است که وجود جمله اشیا منوط (۲٤) با وی می باشد، پس هر که شمه ای از معارف اوصاف آن وجود می داند او همدان است و هرکه نداند، او هیچ نداند ولو در انواع و اقسام علوم متبحر باشد. اما باید (۲۵) دانست که سالك را این نظر بر سبیل اجمال بود در مقام وحدت ولی اگر حاجب غیرت تتق عزت را از پیش مراتب افعال و صفات بی نهایت بردارد، و کثرت اعیان ظهور کند، دریای حیرت و هیجان پیش آید و عقل مدرك بکلام « قل رب زدنی علما » گویا گردد و روح تیز بین که صومعه (۲٦) نشین حظیره قدس است دست بدعایی « اللهم ارنا الاشیا کما هی » بردارد و سر « لا یعرف الله غیرالله » مکشوف گردد و « العجز عن درك الادراك، ادراك » مفهوم شود. ای عزیز، اگر از این هم روشن تر می خواهی، گوش داشته باش. هر وقت که داعیه درونی طلب، گریبان صادق را بگیرد، قدم سعی سالك را بر بساط عبودیت بحکم « فاستقم کما امرت » ثابت گرداند و بر آستانه خدمت مراد، من قر باب الملك یوشك ان یفتح له » ملازم شود و به تیغ بی دریغ مجاهده « وجاهدوا فی الله حق جهاده » اصل و فروع شجره خبیثه اوصاف و اخلاق ذمیمه را قطع کند و بآتش شوق « نارالله الموقدة التی تطلع علی الافئدة » خرمن هستی موهوم بسوزد و بصقله متابعت سنت نبویه (ص) « قل ان کنتم تحبون الله فتبعونی یحببکم الله » زنگ رسوم و عادات را از آیینه دل پاك کند و مساحت صدر را که محل تدبیر است، از اوساخ غبار شرور خواطر فاسده و افکار باطله، به جاروب نفی و اثبات دور کند و بر مرکب صبر «واصبر مع الزین یدعون ربهم بالغداوة والعشی یریدون وجهه »

سوار شود و عقبات علائق « زین للناس حب الشهوات » قطع کند و بحکم « الفقر سواد الوجه فی الدارین » بر دوش جان نبود و سیر خاك مذلت(۲۷) «من احب آخرته ضل بدنیا» نشیند و باشارت «قل الله ثم ذرهم» دل از التفات (۲۸) کونین برگرداند و دست توکل بحبل متین « واعتصموا بحبل الله جمیعا » استوار کند و از آفات عوارض صدور، بکهف حفظ « ففروا الی الله » پناه آرد و هر آیینه سوابق عنایت « من تقرب الی شبراً تقربت الیه ذراعاً » از مراد کرم، استقبال حال آن ضعیف کند، و کسوت هدایت « والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا » در سر او (۲۹) اندازد و بر سریر کرامت « الله یجتبی الیه من یشاء » هستی موهوم او را در وجود مطلق خود متلاشی گرداند که (۳۰) « المحدث اذلقی بالقدیم لم یبق له اثر » و همه هستی خود را بجای نشاند و بداند که « من قتله محبتی، فانادیته » و وجود او را بخلعت « کنت سمعه و بصره و لسانه » مزین گرداند و از برای تکمیل نقایص، وی را مستفیض (۳۱) نماید.

ای عزیز، سالکی که در این مقام رسد، هر چه بیند، بحق بیند، و هر چه گوید بحق گوید و هرچه داند، بحق داند و برچیزی پوشیده نیست: « ان الله لا یخفی علیه شی فی الارض ولا فی السما » فهم من فهم، فمن لا سیری لا عرف. بدین مختصر اکتفا می کنیم چون زیور جمال این عروس نوباوه فکر از نظر جاهلان جاحد کدورتهای دلهای معاند مستور اولی تر است (۳۲).

از خصایل حمیده اهل کمال یکی آنست که هرچه بشنوند، آن را بوجه احسن تاویل کنند که «الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه» و از اوصاف خبیثه ناقصان معاند یکی آنست که هرچه شنوند به حجد مشغول شوند « و اذلم یهتدوا به فسیقولون هذا انك قدم » و اکثر اهل زمان بدین صفت می باشند الا ماشا الله و لذالك خلقهم. و تمت کلمة ربك صدقاً و عدلاً. لا مبدل لکلماته. والحمد لله وحده.

والسلام علی من اتبع الهدی.



حواشی

مقدمهٔ مصحح:

۱- احوال و آثار و اشعار میر سید علی همدانی با شش رساله وی (فتوتیه، مشارب الاذواق، طرادات دیوان حافظ، درویشیه، السبعین فی فضایل امیرالمؤمنین حضرت علی، ذکریه)، صفحه: ۵۵ + ۵٤۵

تلقینیه:

۱- خا (اصل): لقننی

۲- ملک: مجلیّ

۳- ایضاً ضامن

٤- ملک: لتوانب

۵- ایضاً: حقه

٦- ایضاً: حسن

۷- ایضاً: سلفی

۸- ایضاً: تهیج

۹- ایضاً: مشروحی؟

۱۰- ایضاً: غیر صالح

۱۱- ملک: بطن

۱۲- ایضاً: سعی نماید

۱۳- ایضاً: انات

۱٤- ایضاً: معشیت

۱۵- ایضاً: هجوم

۱٦- ملک: عزل

۱۷- ایضاً: تآلی

۱۸- ایضاً: اوبیتی

۱۹- ایضاً: عتو

۲۰- ایضاً: دیگری

۲۱- ملک: تنعمان

۲۲- ایضاً: استحال

۲۳- ایضاً: حفره ای

۲٤- ایضاً: متو؟

۲۵- ایضاً: سوزن

۲٦- ملک: تهمه

۲۷- ایضاً: غرّه و ریاست

۲۸- ایضاً: اخلاع

۲۹- ایضاً: انقراس

۳۰- ایضاً: مضیقه

۳۱- ایضاً: مثال

۳۲- ایضاً: انمه

۳۳- ایضاً: هواجس

۳٤- ایضاً: مهمده ؟

۳۵- ایضاً: مرگ

۳٦- ایضاً: مستوجب

٢٧- ایضاً: بعثت

٤٨- ایضاً: مسجد

منامیه:

١- م ٢: صحبه

٢- مل ١: روحها

٣- ط: انشاء

٤- د: بی بها

٥- مل ١:مزاج

٦- ع ٢: گرچه

٧- مل ١: ذمّه

٨- ع ٢: فطن،

٩- ط: ذهن

١٠- ع ١: نیفند

١١- ع ٢: نازل

١٢- ع ١: موالع

همدانیه

مقدمه

الف ـ مقدمه رسائل میر سید علی همدانی چاپ شده بوسیله انجمن خدام الصوفیه، قصور (لاهور) س ن.

ب ـ فهرس ریوج ٢

ج ـ جزو کتب شادروان شمس الدین

د ـ بشماره ٢٢٤٠ تا ٢٢٤٢ ، فهرست ج ٣ از آن فرهنگستان

متن

١- ملك ٢: بیدای

٢- عکسی: جهل

٣- مرکزی: معنی خود

٤- ملك ٢: اسم همدان

٥- عکسی: هم دان

٦- مرکزی: مقبول

٧- عکسی: نمود

٨- ملك: وکسی

٩- عکسی: تو مرد مشمارش که کسش مرد نداند

١٠- ملك: میگویند

١١- مرکزی: سوال ندارد

١٢- ملك ٢: طریق

١٣- ملك ١: متوازی؟

١٤- ملك ١: کردم

١٥- مرکزی: هجا

١٦- عکسی: مزبور

١٧- ایضاً: می شود

١٨- مرکزی: او ندارد

١٩- ملك ٢: درك

۲۰- عکسی: حالت

۲۱- مرکزی: شود

۲۲- ملك ۲: نماید

۲۳- عکسی: حادث

۲۴- ملك ۱: مربوط

۲۵- مرکزی: بباید

۲۶- ملك ۲: گوشه

۲۷- عکسی: ذلت

۲۸- ملك ۲: التفات به

۲۹- عکسی: وی

۲۰- مرکزی: که گفته اند

۲۱- ملك ۲: مستفید

۲۲- ملك ۱ و عکسی: می باشد

نجیب مایل هروی
مشهد

ترجمه ای کهن
از رسائل برادران روشن

اهمّیت رسائل اخوان الصفا و خلّان الوفا، و رواج آن درمیان محققان جهان اسلام، امریست آشکار و پیدا (١)، و هرچند که نظر ابوسلیمان منطقی را که گفته است: نگارندگان رسائل مذکور « تعب بسیار کشیده و فایده ای نبخشیده اند، رنجی عظیم تحمّل کرده، بهره و منفعتی بحصُول نرسانیده اند، حوالی سرچشمه گشته اند و پی به آب نبرده، تا خواهی ساز نواخته اند امّا طربی حاصل نشده » (٢) مدقّق و محقق بدانیم، درین که رسائل مزبور پس از تألیف و تبویب درجهان فرهنگ اسلامی از رواج چشمگیری برخوردار بوده است، نمی توان تردید کرد. ترجمه ها و تلخیص هایی مکّرر که ازین رسائل به زبانهای عربی، اردو و ترکی شده است از جهتی مؤیّد این رواج تواند بود. غیر از ترجمه ها و گزیده هایی که از مجموعهٔ رسائل اخوان ـ الصّفا به زبانهای مذکورشده، بیشتر فارسی زبانان، به آن رسائل توجّه بسیار داشته اند، و چندین بار به ترجمهٔ مجموعهٔ آن رسائل، و گاه نیز به برخی از رساله های آن پرداخته اند. چنانچه امیر حسین غوری هروی (م ٧١٨) رسالهٔ «انسان و حیوان» را ترجمه ای متصرّفانه کرده و بااضافاتی در کتاب طرب المجالس ــ قسم سیوم در فضیلت و شرف انسان برجمیع حیوانات ــ خود گنجانیده و خود نیز گفته است: «درین معنی چند فصل بر نهج رسالت از رسائل کتاب اخوان الصفا که اهل حکمت جمع کرده اند در قلم آمد و بحث و مناظره جماعت حیوانات با قوم مردم بنوعی دیگر ترتیب یافت». (٣) و محمّد بن محمود بن محمد زنگی بخاری همان رساله را با افزودگیهایی، پارسی کرده و به نام «بستان العقول فی ترجمان المنقول» به غازان وسعد ـ الدین محمد فرزند تاج الدین تقدیم داشته است. بنگرید به: فهرست نسخه های خطی فارسی ٢/٤-١٠٦٣.

در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران نسخه ای از ترجمه رسائل اخوان الصفاست که متن عربی را نیز بهمراه دارد گویا غیر از ترجمه کهن و قدیمست که در این گفتار شناسانیده خواهدشد.

میرزا احمد وقار فرزند وصال شیرازی همان رساله را در روزگار ناصرالدّین شاه قاجار پس از ۱۲۷۶ که سلطان مراد میرزا هرات را از یاغیان بگرفته بود، درسن ۶۰ تا ۷۰ سالگی ترجمه کرده و به نام «مرغزار» خوانده است با این سر آغاز: «کتاب مرغزار ترجمهٔ رساله اخوان الصّفا من مؤلّفات الوقار». (۵)

ملك الکتّاب شیرازی درسدهٔ چهاردهم هجری، ضمن آنکه ترجمهٔ رسائل اخوان الصفا را تحقیق و چاپ کرده است، در چاپ دوم ترجمهٔ مزبور رسالهٔ «انسان و حیوان» از رسائل اخوان الصفا را که در متن مترجَم مزبور ترجمه نشده بوده، پارسی کرده و به کتاب افزوده است.(۶)

محقّق دانشمند آقای علی اصغر حلبی نیز ترجمه ای مختصر و برگزیده از رسایل اخوان الصفا به فارسی عرضه کرده است .(۷) امّا پیش ازین ترجمه ها از رسایل اخوان الصفا ترجمه ای کهُن از آن رسایل به زبان فارسی در دست است به نام مجمل الحکمة از مترجمی ناشناخته، که رسایل یاران روشن را با حذف مطالب مکّرر (۸) و افزودن مطالبی دیگر با توجّه به شیوهٔ زیر ترجمه کرده است.

۱- غیر از حذف مطالب تکراری، مترجم، رسالهٔ انسان و حیوان را ترجمه نکرده است.

۲- بعضی از مطالب را مترجم به ترجمه اش افزوده است. این مطالب بیشتر در زمینهٔ فلسفه و نکاتی دقیق در علم طبیعی است و این نکته می نمایاند که مترجم بایستی از آگاهان و دانشمندان عصر خود بوده باشد.

۳- مترجم در رسالهٔ مربوط به موسیقی از کتابی به نام «اَلادوار» بهره برده است، بنگرید به پس ازین.

۴- در رساله «حدُود» مترجم غیر از توجّه به رسائل اخوان‌ـ الصفا، از رسالهٔ حدود و کتاب اشارات و تنبیهات ابو علی سینا و

نقاوة الحکمة خواجه حسن بن جریر سپاهانی و از نوشته های عبدالله بن جبرئیل بن بختیشوع طبیب نیز استفاده کرده است.

و امّا اینکه مترجمِ این ترجمه کیست و درچه زمانی به آن پرداخته است؟ نکته ایست قابل توجه؛ بخصوص که درباره ای از کتابشناسیها و فهرستهای نسخ خطّی (۹) و نگاشته های محقّقانهٔ معاصر مانند تاریخ ادبیات در ایران از آقای ذبیح الله صفا و تاریخ علوم عقلی همو و تاریخ ادبی براون، بصورت های گوناگون متناقض و بدور از صواب عنوان شده است.

گفتنی است که این ترجمه پس از نیمهٔ اوّل سدهٔ هشتم به وسیلهٔ کتّاب و نسخه نگاران به خطا معرّفی شده است چنانچه در نسخهٔ شمارهٔ (۲۰۹۷) کتابخانهٔ مجلس، کاتب، آن را از احمد بن اسماعیل معروف به ابن نارچی دانسته (۱۰) و در ترقیمهٔ نسخهٔ فرهنگستان تفلیس از سدهٔ ۱۱ه، کاتب ترجمهٔ مزبور را به مولانا محمد بن الحسن الطّوسی نسبت داده است (۱۱) نیز در یك نسخهٔ دیگر از سده ۱۱-۱۲ه، ترجمهٔ مزبور را به سراج الدّین محمود ارموی صاحبِ لطائف الحکمة نسبت داده اند. (۱۲)

غیر از نسخه های مذکور، در جمیع نسخِ متاخرّ ترجمهٔ مورد نظر را به نام ترجمانی ناشناخته از نیمهٔ دوم سدهٔ هشتم هجری خوانده اند که به روزگار سید بهاءالدّین سیف الملوك، شجاع الملك و شمس الخواص (!) تیمور گورکان (۷۷۱-۸۰۷) رسائل اخوان الصفا را تلخیص و ترجمه کرده است. (۱۳)

این پراکندگی و تشتّت در خصوص انتساب ترجمهٔ مورد بحث، در محدودهٔ ترقیمه های نسخ خطّی و نیز در حدود برخی از فهرستها محدود نمانده و به برخی از نگاشته های علمی و محقّقانهٔ روزگار ما نیز راه یافته است. از مهمترین این گونه نوشته ها، که در مراکز آموزشی، بعنوان کتب درسی مورد توجّه می باشد، آثار استوار آقای ذبیح الله صفا است بطوریکه درسه اثر مشهور ایشان، این کتاب به اشکال مختلف معرفی شده، و در هیچ موردی، آن چنان که سزاوار این کهنه کتاب می باشد معرفی این کتاب و نسخه های آن بعمل

نیامده است. چنانچه در «مختصری در تاریخ تحوّل نظم و نثر پارسی» (۱٤) می خوانیم: «در اینجا بی مناسبت نیست که ذکری از یکی از ترجمه های رسایل اخوان الصفا به نثر فارسی که در همین عهد از تلخیص عربی آن موسوم به مجمل الحکمة صُورت گرفته است به میان آید. این کتاب که نسخی از آن موجود است در عهد سلطنت تیمور به فارسی روانی در آمده و از جملهٔ بهترین تلخیص های رسایل اخوان-الصفاست».

در اثر ارزشمند «تاریخ علوم عقلی در تمدّن اسلامی» می-خوانیم: «از رسائل اخوان الصّفا نسخ متعدد باقی است و تلخیص هایی از آن صورت گرفته است از آن جمله خلاصه یی بفارسی است که نسخه خطّی آن در کتابخانهٔ مجلس موجود است، و تلخیص دیگری از آن به تازی تهّیه شده است در ریاضیات و منطقیّات و طبیعیّات و الهیّات به نام مجمل الحکمة که ترجمهٔ فارسی آن در بعضی کتابخانه ها موجود است ... و ترجمهٔ تمام این رسایل به زبان فارسی در سال ۱۳۰۱ هجری در بمبئی چاپ شده است».

در عبارات مذکور آقای صفاچینن پنداشته اند که:

(۱) کسی از رسائل اخوان گزیده ای ترتیب داده به نام «مجمل-الحکمة» که در سدهٔ هشتم و نهم مترجمی آن را به فارسی ترجمه کرده است. این تصّور مقرون به صواب نیست؛ زیرا اسناد و مآخذ موجود می نمایانند که همان کسی که، گزیدهٔ مزبور را ترتیب داده، همزمان با گزینشش آن را به پارسی ترجمه کرده است. به عبارت دیگر گزیده ای از رسایل اخوان الصفا به نام مجمل الحکمة نداریم، بلکه همین گزیدهٔ مترجَم است معروف به مجمل الحکمة چنانکه حاجی خلیفه می-نویسد: «مجمل الحکمة - فارسی فی الحکمة فی الرّیاضیّات والمنطقیّات و الطبیعیّات و الالهیّات واکثره رموز انتخبه رجل من الخراسانییّن بحذف الحشو و ایضاح الرّمز من رسائل اخوان الصفا، و نقله بعضهم من الفارسی الی الدرّی» (؟). (۱٦)

(۲)- این که پیش از این ترجمه، ترجمه ای دیگر نیز از رسایل اخوان الصفا به زبان فارسی شده است، این نظر آقای صفا بر

اثر دیباچهٔ نسخه های تصرّف شدهٔ مجمل الحکمة است که در آینده به آن توجه خواهیم داد. چنانچه در دیباچهٔ نسخ نامعتبر مجمل الحکمة می خوانیم : « ما یك دو جای دیدیم که این کتاب را به فارسی نقل کرده اند و همچنین مرموز گذاشته، واین ضعیف را فرمودند که این کتاب را به فارسی دری نقل کنُد و هر چه حشو است از وی دور کند». (۱۷)

در این که آیا پیش از مجمل الحکمة ترجمه ای دیگر نیز از رسایل اخوان الصّفا به فارسی شده است، مآخذ و منابع معتبر، وجود چنین ترجمه ای را نشان نمی دهند. نسخهٔ شمارهٔ (۱۱۱۳) کتابخانهٔ مرکزی، که همراه با متن عربی است، گویا ترجمه ای دیگر ست ، امّا ظاهراً ترجمه ایست ساخته و پرداخته پس از سدهٔ هشتم هجری، زیرا تا آنجا که آثار مترجم فارسی از عربی، تا اواخر نیمهٔ دوّم از سدهٔ هشتم می نمایانند، پیشینیان در کارهای ترجمه ای، هرگز به نقل متن اصلی نپرداخته اند، البّته در شرح آثار پیش از خود، متن را نیز آورده اند و نیز در ترجمه هایی که از قرآن مجید کرده، اصل متن را نقل کرده اند و لکن در ترجمهٔ محض، هرگز به ذکر عبارات متن توجه نداشته اند، واین شیوهٔ آوردن متن درکنار متن مترجم پس از نیمهٔ دوّم از سدهٔ هشتم درمیان مترجمان رواج یافته است که اصل متن را همراه با ترجمه بیاورند، که البته درین دوره نیز، مترجم، بقصد ترجمه عمل نکرده، بلکه مقصود او شرح بوده، و به ترجمه نیز پرداخته است.

از سوی دیگر عبارات دیباچه در نسخه های نامعتبر در خصوص ترجمهٔ رسایل اخوان الصّفا و اینکه آیا پیش ازین ترجمه نیز ترجمه ای بوده است مخدوش و دست خورده بنظر می رسد، در حالی که دیباچهٔ نسخ کهُن دقیقاً نشان می دهد که این ترجمه نخستین و کهن ترین ترجمهٔ رسایل یاران روشن است. بنگرید به پس ازین.

باری تا آنجا که منابع و مدارك موجود می نمایانند، و تا آنجا که نگارندهٔ این سطور اطّلاع دارد کهن ترین ترجمه ای از رسایل اخوان الصّفا به زبان فارسی، همین مجمل الحکمة است و همهٔ نسخ موجود با ساختمانی که پیش ازین وصف شده، نیز همین ترجمه است

با این مشخصاتی که :

(۱) سه نسخه کهُن ازین ترجمه موجود است که کهن بودنِ آن را اثبات می کنند و ما در پایان این گفتار از آنها یاد می کُنیم.

(۲) سه نسخهٔ دیگر داریم که در ترقیمه های آنها، ترجمهٔ مورد نظر را به ارموی و طوسی و ابن نارچی نسبت داده اند، بنگرید به پیش ازین.

(۳) دهها نسخهٔ دیگر ازین ترجمه داریم که ترجمه را به مترجمی از روزگار امیر تیمور گورکان (۷۷۱ - ۸۰۷) می رسانند که نادرست است، زیرا جمیع این نسخه ها همان زبان و ساختمانی را دارند که سه نسخهٔ معتبر و مربوط به ترجمهٔ کهُن مجمل الحکمة دارد. آنچه از نسخه های متأخّر که ترجمه را به نیمهٔ دوّم از سدهٔ هشتم می رسانند در معرض تصرّف و شاید دستبرد علمی قرار گرفته و عقدهٔ نا آشنایی متأخَران و معاصران را نسبت به این ترجمه کور و کور تر گردانیده، موارد زیراست :

در دیباچهٔ نسخه های متأخر از مخدوم مترجم بصورت «سید بهاءالدین، سیف الملوك، شجاع الملك شمس الخواص تیمور گورکان» یاد شده است در حالی که در نسخ کهن، یعنی نسخه های سدهٔ هفتم و نیز برخی از نسخه های معتبر سدهٔ هشتم چنین نامی در دیباچه نیامده است. دراین که آیا مراد از تیمور مذکور در دیباچهٔ نسخ متأخرِ مجمل-الحکمة همان تیمور گورکان (م ۸۰۷) باشد، علاّمه قزوینی نوشته است که : «این کتاب (=مجمل الحکمة) به اسم کسی دیگری بوده است باالقاب مذکوره، و اسمش هم شاید تیمور بوده است ولی نسّاخ متأخر بمناسبت تیمور، کلمهٔ گرکان را نیز سهواً و اشتباهاً و جهلاً، نه تقلباً و تزویراً و تدلیساً و غشاً برآن افزوده اند... زیرا که اگر کسی می خواست تقلّباً این کتاب را به نام امیر تیمور گورکان بنماید و بنایش براین غش و تدلیس قرار می گرفت چرا این القاب عجیب و غریب را که نه در عصر تیمور و نه بعد از او ابداً هیچ کس از معاصرین یا متأخَرین مطلقاً آنهارا در حقِ او استعمال نکرده اند، استعمال می-کرد، طبیعی و منطقی این بود که همان القاب معموله ای که امیر

تیمور در عصر خود بدان معروف بوده است براسم او اضافه نماید نه سید بهاءالدّین و شجاع الملك و سیف الملك و شمس الخواص»(۱۸)

نگارندهٔ این سطور با تردید بیشتر بر دیباچه نسخه های متأخر نظر انداخته ام و می پندارم که این ترجمه از رسایل اخوان الصفا در نیمهٔ دوّم از سدهٔ هشتم بوسیله کسی دیگر ـــ غیر از مترجم اصلی آن ـــ دستکاری شده و قسمتهائی از دیباچهٔ آن کاملاً مخدوش گردیده، و متصرّف درین دستبرد علمی دقیقاً دیباچه را با افزودن نام تیمور و کلماتی دیگر بگونه ای دیگر گون نموده، که بتواند بر نسخهٔ تصرّف کردهٔ خود، نام ترجمه ای دیگر و خالی از حشو و زواید بگذارد، وترجمهٔ پیشین را بدور از تنقیح و همراه با حشو و زواید بنمایاند.

بنابر این در دیباچهٔ نسخ متأخر مجمل الحکمة در دو مورد تصرّف شده است نه دریك مورد، آن چنانکه گفته اند مورد اوّل آنست که اسم تیمور را با کلمه گورکان، باالقابی نامربوط که معلوم نیست که آیا در متن مترجم اصلی بوده است یا نه - به دیباچه افزوده است، که نشان دهد که پیش از او نیز این کتاب ترجمه شده بود، امّا با حشو و زواید و او به ترجمه ای پرداخته است منقّح و بدور از حشو و زواید. به عبارت دیگر تصرّف کننده مدّعی شده است که مجمل الحکمة در اصل عربی بوده و پیش از او یك بار باهمه زوایدش به فارسی ترجمه گردیده است و بارِ دیگر به اهتمام او، دقیق تر ترجمه شده، در حالیکه این ادعّای متصرّف از یکسو بخلاف نکته ایست که حاجی خلیفه (۱۹) درخصوص این کتاب گفته است، و نسخ کهن نیز نشان می دهد که مترجم از رسایل اخوان الصفا مطالبی را گزین و به فارسی ترجمه کرده است به نام مجمل الحکمة، و از دیگر سو مغایر و بلکه نقیض نص دیباچهٔ نسخ معتبر و کهن آنست. برای محقّق نمودن این نکته خوانندهٔ ارجمند را به دیباچه مترجم اصلی و دیباچهٔ تصرّف شده توجه می دهیم.

(۱)دیباچهٔ مترجم اصلی براساس نسخه پرج (شمارهٔ ۹۱):

«پس چنان افتاد که (۲۰) این ضعیف این کتاب را (=رسائل اخوان الصّفا) بازِ (۲۱) پارسی دری نقل کند و هر چه حشو است از

او دور کند و هر چه مرموز است، آشکارا کند».

(۲) دیباچه تصرّف شده نسخ متاخّر:

«وکتاب مجمل الحکمة مجموع است، و لیکن همچنین مرموز است و در آن حشو بسیار است و بسیار مکرّر است و ما یك دو جای دیدیم که این کتاب را پارسی نقل کرده اند و همچنان مرموز گذاشته، و این ضعیف را فرمودند که این کتاب را به فارسی دری نقل کند و هر چه حشو است از وی دور کند».

بهر حال پس از آنکه نسخه ای متاخّر ازین ترجمه که درترقیمهٔ آن سراج الدّین محمود ارموی (٥٩٤-٦٨٢) بعنوان مترجم یاد شده است (۲۲) شناسانیده شد، آقای صفا آن ترجمه را از همین ارموی دانست و نوشت که: « از سراج الّدین اثر مهّم دیگری به پارسی داریم به نام مجمل الحکمة که نسخی از آن در دست است. این کتاب پر ارزش که شایستهٔ طبع و توزیع است ترجمه یی همراه با تلخیص است از رسایل اخوان الصّفا... و شیوهٔ تحریر مترجم درین کتاب همانست که در لطایف الحکمة دیده ایم». (۲۳)

این نظر آقای صفا نیز همانند حدس گذشته، با منابع و مآخذ موجود مغایر است،زیرا از یکسو مسلّم است که این کتاب توسط مردی از خراسان گزین و به فارسی ترجمه شده (٢٤) و از نثر کهن مجمل الحکمة که قرین سبك خراسانی است نیز این نکته پیدا و آشکار می شود، از دیگر سو، اوّلاً ارموی، خراسانی نبوده و مشرب و پسند های ذهنی او باپسندهای اخوان الصفا سازگار نیست و علاوه برآن با آنکه نثر لطائف الحکمة نثریست روان و شیوا، ولی گونهٔ فارسی آن کتاب با گونهٔ فارسی مجمل الحکمة نمی خواند، اما علّت این انتساب به گمان نگارنده در اینست که در رساله موسیقی آن کتاب، مترجم از رساله ای در موسیقی به نام « الأدوار» یاد کرده است و نمی دانم که آیا این رساله از مؤلّفات مترجم است یانه، ولی نباید کتاب الادوارِ عبدالمؤمن بن یوسف بن فاخر معروف به صفی الدّین ارموی (حدود ٦١٣ - ٦٩٣) باشد (٢٦)، هر چند که کاتب گویا با توجّه بهمین اشاره، مجمل الحکمة را به ارموی، آنهم نه صفی الدّین، بلکه

سراج الدّین نسبت داده باشد! والله اعلم، فتامل.

باری، پس مجمل الحکمة از کیست و در چه زمانی ساخته شده است؟ پاسخ به این دو سؤال هر چند که بر مبنای مآخذ تاریخی دشوار می نماید و لیکن براساس گونه نثر فارسی کتابِ مورد نظر، و نیز با توجه به نسخ معتبر و کهن آن تا حدّی مقدور است و ممکن.

نثر مجمل الحکمة نثریست با خصوصیات و ویژگیهای کهن، شبیه با نگاشته های خراسانیان، عبارات بسیار کوتاه، ساده و استوار است، تکرار افعال بسیط و مرکب در آن بکرات آمده، افعال پیشوندی در سر تا سر کتاب دیده می شود، ویژگی گونه ای در ساختمان عبارات مشهود است و پاره ای از واژه های لهجه ای نیز در آن هست و بهمین دلیل است که مرحوم بهار درسبك شناسی، آنگاه که از ویژگیهای نثر سدهٔ هشتم و نهم سخن می گوید، مجمل الحکمة را از جملهٔ کتابهائی بر می شمارد که باسبك و شیوهٔ قدیم همانند شیوهٔ نگارشهای بابا افضل کاشانی و خواجه نصیرالدین طوسی و قطب الدین شیرازی برمی گیرد. (٢٧)

و امّا نسخه های خطّی مجمل الحکمة بسیار زیاد است و متعدّد. نسخی که پس از نیمهٔ اوّل سدهٔ هشتم کتابت شده اند، شاید بعضی از آنها خالی از اعتبار نباشد و لیکن بیشترینه این نسخه ها از اعتبار ساقط اند، امّا نسخ کهن این کتاب عبارتند از:

(١) نسخهٔ برلین: مورّخ ٨ صفر سنهٔ ٦٠٨ﻫ (پرچ شماره ٩١) (٢٨).

(٢) نسخهٔ پاریس که بقول مرحوم قزوینی خیلی قدیمی است و اسم تیمور را در دیباچه ندارد. (٢٩)

(٣) نسخهٔ کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی (شماره ١١٢) که همراه با سیزده رسالهٔ دیگر دریك مجموعه کتابت شده، و رساله های پیش از مجمل الحکمة تاریخ (٦٦٧) را دارد. (٣٠)

(٤) نسخه شماره ٥ کتابخانهٔ عزت بیك قویون، که با نسخ کهن نوشته شده است. (٣١)

با توجّه به سبك نگارش كتاب و با توجّه به تاريخ نسخهٔ برلين كه در ٨ صفر سال ٦٠٨ نوشته شده است، و با توجّه به سخن حاجي خليفه كه مجمل الحكمة تلخيص و ترجمهٔ رسايل اخوان الصفاست از دانشمندي خراساني، محقّق است اگر گفته شود كه اين كتاب ارزنده فارسي شايد بين سالهاى ٥٩٠ تا ٦٠٨ پرداخته شده است. و اگر نسخهٔ برلين و تاريخ كتابت آن تحقيقاً و تدقيقاً بررسى نشده باشد، بازهم پذيرفتني است اگر گفته شود كه مجمل الحكمة درنيمهٔ اوّل و يا اوايل نيمهٔ دوّم از سدهٔ هفتم ساخته شده، نه درنيمهٔ دوّم از سدهٔ هشتم.



يادداشتها

(١) اخوان الصفا: ياران و برادران روشن، يعنى جماعتى كه از مقتضيات كدورت بشرى رسته باشند و به اوصاف كمالات روحانى آراسته. (تهانوى: كشاف اصطلاحات فنون ١٠٠/١) ؛ قياس كنيد اين تعبير را با تعبيرى كه اسدالله مبشرى از اخوان الصفا بصورت «برادران خلوص و دوستان وفا» كرده است در تاريخ فلسفهٔ اسلامى كربن، تهران ١٣٦١ ص ١٨٣. نيز براى اطلاع از رسايل اخوان الصفا بنگريد به هانرى كربن، تاريخ فلسفهٔ اسلامى، ترجمه اسدالله مبشرى ١٨٣-١٨٧، گلد تسيهر : العقيدة والشريعة فى الاسلام ٢١٢ به بعد، حناالفاخورى - خليل الجر : تاريخ فلسفه درجهان اسلام، ترجمه عبدالمحمّد آيتى ، تهران ١٣٥٨، ج ا ص ١٩٠ به بعد، نيز بنگريد به: ذبيح الله صفا: تاريخ علوم عقلى، تهران ١٣٥٦، ٢٩٦ به بعد.

(٢) بنگريد به : قفطى: تاريخ الحكماء (ترجمه-) به كوشش بهين دارائى، تهران ١٣٤٧، ص ١١٩ نيز ر. ك : بيهقى: درة الاخبار و لمعة الانوار (=ترجمهٔ تتمهٔ صوان الحكمة)، حيدر آباد، ١٣٥٤، ص ٢٣ ش ١٧.

(٣) بنگريد به: امير حسينى غورى هروى: طرب المجالس، به اهتمام سيد عليرضا مجتهد زاده، مشهد ١٣٥٢، ص ٦٦.

(٤) مراد نسخه شمارهٔ ١١١٢ آن كتابخانه است. بنگريد به: دانش پژوه؛ فهرست كتابخانه مركزى دانشگاه تهران ٢٢٢٧/٦.

(٥) ايضاً همان كتاب ٢٠١٠/١٣ و ٤٢/١٦، نيز ر. ك: احمد منزوى؛ فهرست نسخه هاى خطّى فارسى ٨٤٥.

(٦) اين كتاب به سال ١٢٠١، و نيز در ١٣٠٤ در كلكته چاپ شده است ر.ك: مشار، فهرست كتابهاى چاپى.

(۷) ترجمهٔ گزیدهٔ رسائل اخوان الصفا، تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۳.

تکرار مطالب در رسایل اخوان الصفا بسیار زیاد است. علّت آن نیز ــــ همچنانکه گفته اند ــــ آنست که هریك از رسایل مزبور توسط یك تن از اخوان نوشته شده، و بی هیچگونه عمدی، مطالبی در رسایل مزبور تکرار شده است.

(۹) از آن جمله بنگرید به: فهرست کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، ۲۲۲۷/۶، فهرست مجلس ۸۵/۶ و ... گفتنی است که الذریعهٔ آقا بزرگ ۵۰/۲۰ و فهرست نسخه های خطّی فارسی منزوی، درین مورد، مستثناست؛ زیرا مؤلّفان دانشمند به نسخه های کهن و یادداشت مرحوم قزوینی توجّه داشته اند.

(۱۰) بنگرید به: فهرست مجلس ۸۵/۶

(۱۱) بنگرید به : دانش پژوه؛ نسخه های خطّی ۱۷۹/۸ ش ٥٤.

(۱۲) بنگرید به : همو؛ فهرست کتابخانهٔ دانشگاه تهران ٢٤٤٥

(۱۳) بنگرید به: براون؛ تاریخ ادبی ایران، جلد سوم، ترجمهٔ علی اصغر حکمت، ص ۱۵۲.

(١٤) چاپ چهارم، مرکز دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۳، ص ۸۹.

(۱۵) طبع تهران ۱۳۵٦، ص ۳۰۱.

(۱٦) کشف الظنون ١٦٠٤/٢، گویا «دری» درست نیست و ظاهراً باید ترجمه ای ترکی از همین مجمل الحکمة باشد.

(۱۷) به نقل از فهرست نسخ خطّی مجلس ٥١/٢.

(۱۸) قزوینی: یادداشتها، بکوشش ایرج افشار ٥٠/٧.

(۱۹) بنگریدبه: همین گفتار، پیش ازین.

(۲۰) علامهٔ قزوینی کلمهٔ «فرمان» را چنین افزوده اند: پس چنان [فرمان] افتاد. یادداشتها ٤٩/٧. ظاهراً «چنان افتاد بمعنای لازم آمد، سزاوارشد، در خور آمد، بکار رفته است چنانکه سعدی در بسیاری از مواضع گلستان «بیفتادن» را معنی بکار برده است.

(۲۱) بازِ = باکسرهٔ اضافه در آخر، یعنی به ، با.

(۲۲) دانش پژوه: فهرست کتابخانهٔ مرکزی ٢٤٤٥. چنین است ترقیمهٔ نسخهٔ مزبور: «ترجمه اخوان الصفا و خلان الوفا بترجمهٔ علامه علماء الاسلام، سلطان القضاة و الحکام و کمل علوم الاوّلین والآخرین سراج الملّة والدین الارموی».

(۲۳) تاریخ ادبیات در ایران ۱۲۲۱/۲.

(٢٤) کشف الظنون، بنگرید به پیش ازین، در همین گفتار. (۲۵) برای نثر و سبك نویسندگی ارموی در لطائف الحکمة، بنگرید به غلامحسین یوسفی. مقدمهٔ همان کتاب، تهران ۱۳۵۱، صفحهٔ سی و یك به بعد.

(۲٦) در صورتیکه روزی اثبات شود که مجمل الحکمة را صفی الدین ارموی ساخته است، باید تاریخ نسخهٔ پرچ (شمارهٔ ۹۱) را که ٦٠٨ نوشته اند، بی اعتبار دانست.

(۲۷) بنگرید به: سبک شناسی ۲۱۷/۳.

(۲۸) قزوینی: یادداشتها ٤۹/۷.

(۲۹) ایضاً ٥۱/۷.

(۳۱) بنگرید به: احمد منزوی؛ فهرست نسخه های خطّی فارسی ج ۱ ص ٦۸۲ - ٦۸٥.

(۳۲) نسخهٔ مورد بحث را که علامه قزوینی از روی فهرست پرچ معرفی کرده بود ، آقای ایرج افشار رؤیت کرده و تاریخ کتابت آن یعنی سال ٦۰۸ را ایشان نیز تایید کرده و نوشته اند که:" درسیواس نوشته شده ، به خطِ نسخ حسین بن محمدترکمان ". بیاضِ سفر ۲۲۹.



دکتر علوی مقدم
اسلام آباد ـ پاکستان

تمثیل در شعر مولانا

جلال الدین محمّد بَلْخی، معروف به مولانا، ولادتش در ششم ربیع الاوّل سالِ ٦٠٤ هجری است. و علّت شهرتِ او به ملّای رومی، طولِ اقامتِ اوست در شهرِ قُونْیه* که اقامتگاه او و مَدْفن اوست. خودِ او همواره خود را از مردمِ خراسان شمرده ومردمِ دیار خود را دوست داشته و از یادِ آنان، فارغ نبوده است.

مولانا روز یکشنبه پنجم جُمادی الآخرة سال ٦٧٢ هجری، از این جهانِ فرودین رخت بربست و روحِ بزرگِ او به عالمِ بقاء شتافت وای کاش بیش از اینها در این جهانِ خاکیِ عُمر می کرد و عالم را بیش از این از حقایق پُر می ساخت.

می گویند: این غزل آتشینِ پُر سوز و گداز را در واپسین شبِ حیات که خویشان و بستگانِ او در اضطراب بودند و سلطانْ ولد، فرزند مولانا، هردَم بی تابانه به سر پدر می آمد و تحمّل آن حالت بیمار گونهٔ پدر را نداشت و از اتاق، بیرون می رفت، سروده، غزل اینست:

رو سر بنه به بالین، تنها مرا رهاکن
ترک منِ خرابِ شبگردِ مُبتلا کن
مائیم و موج سودا شب تابه روز تنها
خواهی به ما ببخشا، خواهی برو جفا کن
دردی است غیر مردن کان را دوا نباشد
پس من چگونه گویم کان درد را دواکن

---

* قونیه بروزن کُنْیه درست است، نسبت آن هم، قونیوی می باشد.

در خوابِ دوش پیری درکوی عشق دیدم
بادست اشارتم کرد که عزم سوی ماکُن

گویند: مردم قُونْیَه از خُرد و بزرگ در تشییعِ جنازهٔ مولانا حاضر شدند و حتّی اقلیّت هایِ مذهبیِ ساکن در آن دیار یعنی عیسویان و یهودیان که صلح جوئی و نیك خواهی او را آزموده بودند بادیگر مسلمانان همدرد شدند و در سوك او شیون و افغان کردند.

مولانا را در نزدیکیِ مَدْفنِ پدر خود « سلطان العلماء » به خاك سپردند. ✱

مولانا تمام عمر خود را در کَسْبِ معرفت و تکمیل فضائل گذراند و عمرِ پر ثمر او سراسر کوشش است و جدّوجهد.

از مولانا علاوه بر اقوال و تعلیماتِ شفاهی دو دسته آثار منظوم و منثور به جا مانده است:

آثار منظوم:

الف ـ غزلیّات که معروف است به کلیّات یا دیوانِ شمس، که برخلافِ دیگرْ شاعران به جای ذکر نام و یا تخلّصِ شعری خود، نام مُراد خود را می آورد و شمسِ تبریزی تخلّص میکند به طوری که اگر از روابطِ مرید و مُرادی و مراتبِ ارادتِ مولانا به شمس آگاه نباشد، گمان می کند که شمس یکی از غزل سرایان بوده و این غزلیّاتِ نَغْز را او سروده است.

ب ـ مثنویِ معنوی اوست که امروزه هر جا مثنویِ علی الاطلاق گفته می شود، منظور مثنویِ مولانا جلال الدین است؛ زیرا در اصطلاحِ اهل فضل، هر مطلق منصرف می شود به فردِ اکْمل و فردِ اکْمل درمیانِ مثنویهای زبان فارسی، مثنویِ مولانا است.

✱ برای آگاهی بیشتر دربارهٔ شرح احوال مولانا رجوع شود به: بدیع الزمان فروزانفر، رساله در تحقیق احوال و زندگی مولانا جلال الدین محمد مشهور به مولوی، تهران، چانچانهٔ مجلس، بهمن ماه/ ۱۳۱۵.

ج ـ از مولانا رباعیّاتی هم به جامانده که در سال ۱۳۱۲هـ. ق در مطبعۀ اخترِ اسلامبول به طبع رسیده که به قرینه می توان گفت: برخی از آنها، از آنِ مولوی است وسیستم فکری آن رباعیات با افکار موجود در مثنوی و غزلیّات، تناسب دارد و دربارۀ برخی از آن رباعیّات هم می توان تردید کرد و در صحّتِ انتسابِ آنها به مولانا شکّ کرد.

و خلاصه اینکه رباعیّات به پایۀ غزلیّات و مثنوی نمی رسد.

آثار منثورِ مولانا:

الف ـ فیه مافیه ـ که مجموعۀ تقریراتِ مولانا ست که در مَجالسِ خود بیان می کرده و پسر او بهاءالدین معروف به سلطان ولد، یادداشت می کرده و بدین صورت در آمده است.

ب ـ مکاتیب که مجموعۀ مکتوبات و نامه هایِ مولانا است به مُعاصرانِ خود.

ج ـ مجالسِ سَبْعه عبارت از مجموعۀ مواعظ و مجالسِ مولانا است، که به صورت اندرز و به طریق وعظ و نصیحت در مَنابر بیان می کرده است و در واقع نثرِ مجالسِ سبعه، نثر محاوره ای است. این مَجالس بانَعْتِ خدا آغاز می شده و به تناسب گاه حدیث و آیه ای و گاه هم داستانی جهت استشهاد می آورده و سر انجام، نتیجۀ اخلاقی می گرفته است *.

پس از ذکرِ مقدّمات، به مطلبِ اصلی که « تمثیل در شعر ملاّی رومی » است، می پردازیم.

در آغاز باید دید که تمثیل چیست؟

در فرهنگهای فارسی نوشته اند(۱): تمثیل : مثال آوردن، تشبیه کردن، مانند کردن، صورتِ چیزی را مصوّر کردن، داستان یا حدیثی را به عنوانِ مثال بیان کردن، داستان آوردن، می باشد.

* برای آگاهی بیشتر رجوع شود به: رسالۀ تحقیق احوال و زندگی مولانا، تالیف استاد فروزانفر.

قدامة بن جعفر، متوفی به سال ۳۲۷ هجری در کتاب «نقدالشعر» نوشته است(۲): تمثیل عبارت از این است که شاعر خواسته باشد، به معنائی اشاره کند و سخنی بگوید که برمعنائی دیگر دلالت کند، امّا آن معنایِ دیگرِ سخنِ او مقصود و منظورِ اصلیِ وی را نیز نشان دهد.

ابن رشیق قیروانی، متوفّی به سال ٤٥٦ هجری، در کتاب «العُمدة» تمثیل را از اقسام استعاره دانسته و گفته است (۳): تمثیل به اعتقادِ بعضی از مُماثله است و آن، چنان است که چیزی را به چیزی تمثیل و همانند کنی که در آن اِشارتی باشد و بحثی را نیز در تفاوتِ استعاره و تمثیل و تشبیه، طرح کرده است.

شمس الدین محمد قیس رازی، در معنایِ تمثیل گفته است (٤): «وآن هم از جملهٔ استعارات است الاّ آنکه این نوع استعارتی است به طریق مثال، یعنی چون شاعر خواهد که به معنیٰ اشارتی کند، لفظی چند که دلالت بر معنی دیگر کند بیاوردو آن را مثالِ معنیِ مقصود سازد و از معنیِ خویش بدان مثال عبارت کند و این صنعت خوشتر از استعارتِ مجرّد باشد».

در واقع، تمثیل بهترین وسیله ایست که عقل به آن وسیله، مَعانیِ غیر محسوس را برای اَفرادِ کُند ذهن محسوس می نماید و پرده از روی حقایقِ عقلی برمی دارد و هر ناشناخته ای را شناخته می‌گرداند؛ زیرا گاه هست که توده ای از مردم براهینِ عقلی را نمی‌توانند به سادگی درک کنند و از راه تمثیل، حقایق را بهتر می توان تفهیم کرد.

بی جهت نیست که برای تفهیمِ امر معنوی و فهماندنِ چیز غیر محسوس، مثالی محسوس می آورند تاکه مَطلب بخوبی استنباط گردد و کاملاً مرکوزِ ذهن بماند.

تفاوت میان تشبیه و تمثیل

در لغت، چندان تفاوتی میان تشبیه و تمثیل نیست؛ زیرا همان طوری که گفته می شود: «شبهّتَه ایّاه و شبهّتَه به تشبیهاً» همان طور هم گفته می شود: «مثلّته» (۵)

ولی علمای بلاغت، میان تشبیه و تمثیل، تفاوت قائل شده اند، مثلاً عبدالقاهر جرجانی، متوفّیٰ به سال ٤٧١ هجری، در کتاب «اسرار البلاغه» گفته است: (٦) که تشبیه عامّ است و تمثیل خاصّ و عبارت « اعلَم انّی قدعرفتك انّ کلّ تمثیل تشبیه ولیس کلّ تشبیه تمثیلاً » یعنی مفهوم تشبیه اعمّ است از تمثیل، به طوری که می توان گفت: هر تمثیلی تشبیه هست ولی هر تشبیهی تمثیل، نیست و تمثیل در حقیقت نوعی از تشبیه است.

در واقع، اگر شباهتِ میان دو چیز نیاز فراوانی به تاوّل نداشته باشد، تشبیه است و چنانچه نیاز به تاوّل داشته باشد، تمثیل است.(٧)

تشبیه چیزی به چیزی از جهت صورت و شکل و رنگ و یا همانندی چیزی به چیزی از جهتِ صوت و یا از جهتِ خوی و غرائز، همه تشبیه است و چنانچه نیازی به تاوّل داشته باشد، مثل اینکه بگوییم: « هذه حجّةٌ کالشمس فی الظهور » که حجّت به شمس تشبیه شده و البته به تاوّل نیاز دارد، هم تشبیه است و هم تمثیل. لیکن بسیاری از تشبیهات تمثیل، نیست. مثلاً شعرِ:

وَقد لاحَ فی الصبح الثُرّیا لمن رآی
کعنُقودِ مُلاحیّة حین نوّرا

را می گویند: تشبیه خوبی است و نمی گویند: تمثیلِ خوبی است.

و اگر بگوییم:

[فالنار تاکل نفسها
ان لم تجد ما تاکله]

که نیاز به تاوّل دارد، ضمن تشبیه، تمثیل هم هست.

زمخشری، متوفّیٰ به سال ٥٢٨ هجری، میان تشبیه و تمثیل، تفاوتی قائل نیست و آن دو را یکی می داند و این سخن را علی الجُندی در کتاب « فنّ التشبیه » بیان کرده است.(٨)

لشریسی، شارح مقامات حریری، متوفی به سال ٦١٩ هجری،

مثل را چنین تعریف کرده است: « المثل عبارة عن تعریف لا حقیقة لَهُ فی الظاهر و قد ضمّن باطنه الحکَمَ الشافیة ».
زیرا مَثَل غالباً از اشیاء و جمادات و اشجار و حیوانات و مانند آن، حکایت می کند و در آن، ظاهراً حقیقتی نیست ولی در درون آن، معانیِ عالی و تعلیم پر مغز نهفته است که شنونده از آن، حکمتی می‌آموزد ویا فایدتی می اندوزد. لسانِ مَثَل، از تلخی و خشکی اندرز می کاهد و خاطر شنونده را لذّت و طبع را مسرّت می بخشد و در لفظِ کم، مَعانیِ فراوان به شنونده می آموزد.

« اذا جعل الکلام مَثَلاً کانَ اَوْضَحَ للمنطق و آنَقَ للسمع واَوْسَعَ لِشُعوبِ الحدیث »

ابراهیم نَظّام، متوَفّیٰ به سال ۲۲۰ و اَندْ هجری، از پیشوایان معتزله برآنست که:

« یجتمع فی المَثَل اربعة لا یجتمع فی غیره من الکلام: ایجازُ اللفظ، اصابةُ المَعْنی وحُسن التشبیه، وجَوْدَةُ الکنایة، فهو بلاغة النهایة ».

اینست که می گویند: تمثیل، منتهی درجهٔ بلاغت است؛ زیرا در تمثیل ایجازِ لفظ هست و به وسیلهٔ تمثیل، گوینده بهتر می تواند به نتیجه برسد و روی همین اصل شاعران در اشعار خود، انواع تمثیلات و تشبیهات را به کار برده اند و بدین وسیله، دامنهٔ ادبیّات را وسعت داده و بدان رنگ و بوئی بهتر داده اند.

در قرآن مجید هم، تمثیلات فراوانی وجود دارد تا اذهان بهتر به مسائل توَجه کند و حتّیٰ در این باره قرآن گفته است:

« و تلکْ الَامْثالُ نَضْرِبُهاللنّاسِ وما یعْقِلُها الاّ العالِمون » . (سورهٔ عنکبوت/ ۴۳)

قرآن خواسته است با تمثیلات گوناگون مقاصد و مَفاهیم را بهتر در اذهان رسوخ دهد مثلاً در آیهٔ : « مثل الذین حُمِلّوا التوراة ثُمَّ لَمْ یَحمِلُوها کَمَثَلِ الحمارِ یَحْمِلُ اَسْفارا...» (سورهٔ جمعه/ ۵)

گفته است: مَثَل آنان که به تورات، مکلّف شدند ولی حقّ آن را اداء نکردند همچون دراز گوشی هستند که کتابهائی را حَمْل می کند ...

در واقع قرآن می خواهد بگوید همان طور که دراز گوش ، از کتاب جز سنگینی چیزی احساس نمی کند و برایش تفاوت ندارد که سنگ و چوب بر پشت دارد یا کتاب؟! عالمانِ بی عمل هم که سنگینی مسئولیّتِ علم را بر دوش دارند بی آنکه از برکات علم بهره ای گیرند و به علمِ خود عمل کنند ، مصداقِ همین آیه هستند ، افرادی که با الفاظ قرآن سروکار دارند ولی از محتوا و برنامه هایِ عملیِ قرآن بی خبرند ، مصداقِ همین آیه هستند. (۹)

سعدی مفهومِ آیه را در شعر گنجانده و گفته است:

نه محقّق بود نه دانشمند
چارپائی بر او کتابی چند

در واقع گفته است: کتب و علومِ و فنون که نتیجهٔ زحماتِ دانشمندان است ، آن چارپا بر پشت می بَرَد و چیزی از آن در نمی یابد خبر رنج و تعبِ فراوانی که در کشیدنِ بار، بدان چارپا می رسد. یعنی چنانچه بر پشتِ او خشت و سنگ و آجر باشد و یا آن ذخائرِ علمی، چندان تفاوتی ندارد و برای او یکسان است.

در تمثیل باید میانِ ممثّل [= مشبّه به] و ممثّل له [= مشبّه] در بیشتر امور جزئی متعلّق ، تطابقِ کلیّ باشد و هرچه تطابق زیاده‌تر باشد ، تشبیه تمثیل ، راسخ تر خواهد بود مثلاً در شعرِ :

دیدهٔ اهل طمع به نعمت دنیا
پر نشود همچنانکه چاه به شبنم

مُمثّل له [= مشبّه] دیدهٔ اهل طمع است ، نه مجرّد آن ، بلکه دیدهٔ اهل طمع از آن جهت که به نعمت دنیا ، پُر نمی شود همچنین مشبّه به [= ممثّل] که چاه است از آن جهت که به شبنم پُر نمی گردد و در این بیت میان ممثّل و ممثّل له هر دو تطابق ، متحقّق است. توجیه مطلب آنکه انسانهای طمعکار، اندك اندك مال گرد می‌آورند و آتشِ حرصِ ایشان نمی میرد و از میان نمی رود و این حالت کاملاً مُشابه است به حالتِ چاهی که کسی بخواهد آن را ، قطره قطره از

شبنم پر آب کند. که البته این امر عادةً امکان ندارد.

در این شعرِ سعدی، مصراعِ « همچنانکه چاه به شبنم پُر نشود » بر سبیلِ تمثیل،جای مشبّه به گرفته و ذکرِ آداتِ تشبیه ، مبالغه در معنایِ موردِ نظر را کم کرده است، در صورتی که در شعرِ:

قــرار در کـفِ آزادگـان نگـیـرد مـال
نه صبر در دل عَاشـق نـه آب در غـربـال

که مصراع اوّل دارای یك مشبّه است و مصراع دوم دارای دو مشبّه به، یعنی مال در کف آزادگان قرار نمی گیرد، چنانکه صبر در دل عاشق و آب در غربال. وچون اداتِ تشبیه وجود ندارد یعنی شاعر نگفته است:

«چوصـبر در دلِ عاشـق چـو آب در غربال»
از بلاغت بیشتری برخوردار است، چون شاعر سه چیز یعنی مال، صبر، آب را به وصفِ «عدم قرار» متصّف کرده است.

تشبیه تمثیل، از انواعِ تشبیه است و بنا به گفتهٔ نویسندهٔ کتاب « اسرار البلاغة » وجه شبه در آن، باید عقلی باشد و نه حسّی. وگاه هست که وجه شبه، در تشبیه تمثیل از یك جمله و یا بیش از یك جمله منتزع می باشد، مثلا در قطعه ای که سعدی سروده است:

گـلِی خوشـبوی در حـمـّام روزی
رسید از دست محـبوبـی به دسـتـم
بـدو گفـتم کـه مـشکـی یـا عبـیری
کـه از بــوی دلاویــز تــو مستم
بـگفتـا مـن گِـلِی نـاچـیـز بـودم
ولـیکـن مـدّتـی بـاگُـل نـشـسـتم
کمـال هـمـنشـین در مـن اثـر کـرد
وگرنه من همان خاکم کـه هـسـتـم

(مقدّمهٔ گلستان سعدی، چاپ فروغی ص ۷٤)

می گویـد: روزی از دوستی گِلِی سرشوی به دستم افتاد و از بوی

خوش آن، مشام جانِ من، معطّر شد که از خود برفتم، با خود گفتم: که شاید این، مشک باشد و یا عبیر، به تحیّر فروشدم و به زبان حال از او پرسیدم که این سرمایهٔ دل آویز و این نکهت که مشام جان مرا معطّر ساخت از کجا به دست آورده ای؟ در پاسخ گفت: در واقع من، همان خاکِ ناچیزی هستم که در زیر پاها، پامال می شوم و هیچ چیز از خود ندارم، امّا از فیض صحبت گُل، به سعادت رسیده و بدین رتبه فائز گشته ام.

در این قطعه اگر سلسلهٔ ارتباط ازهم گسیخته شود معنایِ مورد نظر به دست نمی آید. در باب تمثیل مَسأله مهّم اینست که باید طوری بیان شود که بردلها نشیند و اثر کند یعنی گوینده امرِ معقول را به صورت محسوس وا نماید و جلوه دهد تا در نفوس تاثیر بخشد مثلاً سعدی که در مقامِ تربیت اطفال، تمثیل زیر را گفته است، چنین است:

هر که در خردیش ادب نکنند
در بزرگی فلاح از او برخاست
چوبِ تَر را چنانکه خواهی پیچ
نشود خشک جز به آتش راست

(باب هفتم گلستان در تاثیر تربیت ص ۱۷۹ کلیات سعدی، چاپ فروغی)

یا مثلاً نظامی که درحسرتِ ایاّم جوانی و نکوهش پیری و ناتوانی، تمثیل زیر را سروده از همین مَقوله است.

چو باد خزانی در افتد به باغ
زمانه دهد جای بلبل به زاغ

شاعران پارسی زبان، برای بهتر بیان کردن مطالب، تمثیلات زیبائی گفته اند مثلاً اسدی در گرشاسب نامه، در تشبیه جهان به درخت و مردم به بار آن درخت تمثیل لطیفی گفته است، او می گوید:

درختی شناس این جهان فراخ

سپهرش چو بیخ آخشیجان چوشاخ
ستاره چوگل های بسیار اوی
همه رستنی برگ و ما بار اوی
....
جهان چون درخت آمد از بهر بار
جهان از پی مردم آید به کار

رودکی در مثنویِ کلیله و دمنه، برای بهترین شادیها و تلخ‌ترین غمها، تمثیلِ زیبائی بدین قرار سروده است:

هیچ شادی نیست اندر این جهان
برتر از دیدارِ روی دوستان
هیچ تلخی نیست، بردن تلخ تر
از فراق دوستانِ پرهنر

بسیاری از شاعران، با توسّل به تمثیلات گوناگون مقاصد و مفاهیمِ درونی خود را به طرزِ پسندیده و جالبی، باز گفته اند. در اشعارِ سنائی و عطّار و مولوی مطالب بیشتر در قالب تمثیل بیان شده است. مثنوی مولوی از این جهت بسیار غنی و سرشار از تمثیل است، او بسیاری از داستانها و تمثیلات و حکایات را که در آثار دیگران هم بوده* ،با سلیقه خاّصی آنها را پرورانده و به آنها شاخ و برگ داده و بلاغت را به حدّ اعلا رسانیده است.

مولانا، سرگذشت و خصوصیّتی از انسان یا حیوان را به عنوان مثال شاهد برای بیان مقصود به کار برده و در واقع، برای تفهیمِ امر معنوی و غیر محسوس از چیز محسوس استفاده کرده است، در واقع مولانا برای بیان نکته های اخلاقی و اجتماعی از داستان بهره جُسته تا موضوع، قابل درك و فهمِ همگان باشد و نتیجه بهتر عاید گردد.

* برای آگاهی بیشتر در این زمینه رجوع شود به: ماخذِ قصص و تمثیلات مثنوی، بدیع الزمان فروزانفر از انتشارات دانشگاه تهران، چاپ یکم.

در مثنوی مولانا، گاه قصّه در نهایتِ ایجاز گفته شده که به گونهٔ تمثیل در آمده تا آنجا که گاه داستان در یك بیت تمام می شود مانند:

مرغکی اندر شکار کِرم بود
گربه فرصت یافت او را در ربود

(مثنوی ✻ دفتر پنجم ب ۷۱۹ ص ۷۵۶)

در داستانِ تمثیلی آن مرغ که قصد صید مَلَخ کرده بود و به صید مَلَخ، مشغول بود و از بازِ گرسنه غافل که از قفایِ او قصدِ صید او را داشت.

یا تمثیلِ زیر که مولانا آن را فقط در دوبیت، بیان کرده است:

آن یکی پرسید اُشتر را که هی!
از کجا می آیی ای اقبال پی؟
گفت از حمّامِ گرم کوی تو
گفت خود پیداست در زانوی تو

(مثنوی دفتر پنجم ص ۹۵٤ ب ۲٤٤۰ به بعد.)

مولانا تمثیل زیر را در مَقام فنای فی الله و وصال حقّ آورده است و در این تمثیل بیان کرده که هرکسی را لیاقت ویارایِ آن نیست که به بارگاهِ قدس الهی راه یابد؛ زیرا برای رسیدنِ به این مَقام عالی و عالَمِ ملکوتی سنخیّت لازم است «السنخیّةُ آلةُ الضّم» بنا براین کسی می تواند در این راهِ معنوی گام گذارد و این راه پر خطر را طَی کند و به حَرَمِ قُدسِ خدائی راه یابد که از تمام صفات حیوانی همچون عُجْب، تکبّر، حرص، طمع، حَسَد، خود پسندی و دیگر اخلاق زشتِ شیطانی، دوری کند و از دوستیِ ماسِوی الله دل برکند و همواره در تحصیل صفاتِ انسانیّت وکسب معرفت و شناخت حقیقت و

✻ یعنی: مثنوی معنوی، جلال الدین محمد بن محمد بن الحسین البلخی ٦دفتر در سه مجلّد، از روی چاپ رینولد الین نیکلسن ناشر کتابفروشی بروخیم، تهران ۱۳۱۷.

گوهر ذاتی خود بکوشد و از لذآتِ جسمانی قطع علاقه کند و چشم بپوشد.

تمثیل اینست:

آن چنانکه کاروانی ـی رـیـ
در دِهی آمد دری را باز دید
آن یَکی گفت اندرین بَرْدالعجوز
تا بیندازیم اینجا چند روز
بانگ آمد نه بینداز از برون
و آنگهانی اندر آ تو اندرون
هم برون افکن هر آنچ افکندنی است
درمَیا با آن، که این مجلس سَنیِ است

(مثنوی دفتر ششم ص ۱۱۱۲ ب ۱۱۳٤ به بعد)

مولانا در تمثیل زیر، هدفِ عالیِ صوفیه را که فناء فی الله است بخوبی بیان می کند یعنی فنایِ بَنده در حقّ و بقایِ او به حقّ را، بخوبی شرح می دهد.

صوفیه معتقدند که سالك باید خود را ازخودیها خالی کند و از خود بگذرد و نیست شود و مَحْو گردد یعنی همهٔ تعینّات و تکثّرات که در عالمَ هستی وجود دارد، چیزی جز خدا نیست و حقّ در صورتِ تکثراّت و تعینّات مانند حُبابها و اَمواج دریاست که برروی دریا دیده می شود و ناپیدا می شود که این حُبابهاو اَمواج چیزی غیر دریاهستند که با اندك دقّتی معلوم می گردد که تمامِ امواج و حُبابها جزءِ دریا هستند و چون فرونشینند، هرچه دیده شود همه دریاست و همچنون قطره ای است که چون به دریا رسد، تمام خصوصیّات و تعینّاتِ خود را از دست می دهد و صفاتِ دریا را می گیرد و در واقع جزءِ دریا می شود و یا بهتر بگوییم عینِ دریا می شود.

سالك هم چون به این مرحله از سلوك برسد هرچه بیند خدا بیند و روی همین اصل است که صوفیه به همه چیز عشق می ورزندو شعار آنها صُلحِ کلّ است.

تابــــه زانـــوئـــی مـــیان آبِ جــُو
غـــافـــل از خـــود زیـــن و آن تـــو آبْ جو

....

اسب زیر ران و فـــارِس اســـب جو
چیست این گفت اسب لیـــکن اســـب کو؟
هی نه اسب اســـت این به زیر تو پـــدید
گفت آری! لیـــك خود اســـبی که دید؟

....

چون گهـــر در بحـــر گویـــد بحر کو
وان خـــیال چـــون صـــدف دیـــوار او
گفـــتـــنِ آن کـــو حـــجـــابـــش مـــی شـــود
ابـــر تـــابِ آفـــتابـــش مـــی شـــود

....

بـــنـــدگـــوش او شـــده هـــم هـــوش او
هـــوش بـــاحـــقَ دار ای مَـــدْهـــوشِ او

(دفتر پنجم ص ۸۷٤ ب ۱۰۷۵ به بعد.)

در واقع، مولانا گفته است: مقامِ حق الیقینی، هدف عالی و نهائی عرفان است و در این مقام است که طالب و مطلوب یکی می شوند مانند قطرهٔ بارانی که چون به دریا رسد ،تعینّاتِ خود را از دست می‌دهد و در حقیقت جزءِ دریـا مـی شـود ، بـِه عبارت دیگـر کلیّـهٔ خصوصیاّت و تعینّات کهِ در انسان وجـود دارد و همچنیـن همـهٔ ایـن تکثراّت مانند امواج دریاست که با اندك دقّتی می توان فهمید که آن همه امواج از دریاست و چیزی جز آن نیست، همان طوری که وِقتی امواج فرونشیند، چیزی جز دریا دیده نمی شود. پس باید تعینّات از بین برود تا سالك درکِ حقیقت نماید.

مولانا، در تمثیل زَیر دربارهٔ کسانی که به تن پروری پرداخته و از اصل و حقیقت آدمی بی خبر هستند، سخن گفته و مَثَل آنان را چون موش و ماری دانسته که اگر جهانِ آفرینش همه همچون باغی پر از انواع میوه ها و نعمتهای گوناگون باشد، جُز اندکی از خاروخاشاك

بهره ای ندارند و یا مانندِ کرمی که درمیان چوب با اندك بهره ای که ازچوب دارد ، قناعت می کند و بی خبر از جهان وسیع و پهناور که سرشار از نِعَم فراوان است.

در دنیائی که ما در آن زندگی می کنیم، افرادی هستند که غرقِ در آلودگی می باشند و لحظه ای نمی اندیشند که انسان هستند و انسان اشرف مخلوقات است و این برتری انسان از حیوانات در وجود حقیقی و گوهر انسانیِ اوست که آن را جان و یا روح گویند.

پسِ آدمی باید روح وجان خود را با صفاتِ ناپسند و آلودگیهای این جهانِ خاکی بیمار نکند و باکسبِ مَلَکاتِ فاضَله که موجبِ قُربِ حضرت باری است به سعادتِ ابدی نائل شود.

گر جهان باغی پر از نعمت شود
قسم موش و مار هم خاکی بود

درمیان چوب گوید کرم چوب
مَرکِرا باشد چنین حلوای خوب
کِرمِ سرگین درمیانِ آن حدث
در جهان نُقلی‌نداند جز خبث

(دفتر پنجم ص ٧٢٤ ب ٢٠١ به بعد)

مولانا ، تمثیل را ظرف مناسبی می داند برای بیان حقایقی که محسوس نیستند و درك آنها به سادگی و با الفاظ معمولی ، دشواراست ، مثلاً تمثیلِ زیر دربارهٔ ترك شَهَوات و لذّاتِ جسمانی و شناختِ گوهر وجودی انسان است.

آن یکی اسبی طلب کرد از امیر
گفت رَو آن اسبِ اَشْهَب را بگیر
گفت آن را من نخواهم گفت چون
گفت او واپس رواست و بَس حرون
سخت پس پس می رود او سوی بُن
گفت دُمش را به سوی خانه کن

دَم این اَستورِ نفست شهوتست
زین سبب پس پس رود آن خود پرست

چون به بندی شهوتش را از رَغیف
سرکند آن شهوت از عقل شریف ✵

(مثنوی دفتر ششم ص ۱۱۱۳ ب ۱۱۲۱ به بعد)

در واقع مولانا در تمثیل بالا خواسته است بگوید که انسان دارای دو جزء است ،یکی جزءِ جسمانی که پس از مرگ متلاشی می‌شود و خاصیّتِ اصلی خود را از دست می دهد و دیگری جزءِ مجرّد روحانی که باقی می ماند و فنا ناپذیر است و به سببِ همین جزءِ روحانی مجرّد است که آدمی می تواند به عالمَ ملکوت سفر کند و به عالمَ ملکوت و به عالمَ عِلوی پرواز نمایدو اوج بگیرد و دراین سیرو سلوکِ روحانی تا برجسم وهوا هایِ نفسانی و شَهَوانی، غالب نشود و غبارِ عالمَ جسمانی را از خود نیفشاند ، دلش به نورِ الهی روشن نشود.

مولانا ، تقلیدِ کور کورانه را سخت مورد حمله قرار می دهد و معتقد است که تقلیدِ کور کورانه مفاسدِ متعدّد پدید می آورد و زیانهای ناشی از آن ، قابلِ جبران نیست، حتّی این تقلید اگرهم در راه علم باشد باز هم در نظر مولانا ناپسند است و تنها تقلید از عِلمی مفیدمی داند که از انوار ملکوتی ووحیِ خداوندی سرچشمه گرفته باَشد. را

علم چون بردل زند یاری شود
علم چون برتن زند باری شود
....
هین مکش بهر هوی این بارِ علم
تاشوی راکب توبر رهوار علم
(مثنوی کلاله خاور ص ٦٨)

✵ یعنی: شهوت نفسانی، خواهش عقلانی شود.

مولانا معتقد است که در تقلید کور کورانه مفاسد فراوان وجود دارد و در این باره داستانهایِ متعدّدی به عنوانِ مثال آورده است و حتّیٰ برای تاییدِ نظریّهٔ خود گفته است:

از محقّق تا مقلّد فرقهاست
کاین چه داود است و آن دیگر صداست
منبعِ گفتار این، سوزی بود
وان مقلّد کهنه آموزی بود
(مثنوی دفتر دوم ص ۲۲۵ ب ۴۹۶)

مولانا تقلید و پیروی کور کورانه را زشت و ناپسند و دور از عقل و خرد می داند و برآنست که « علمِ تقلیدی وبال جان ماست ».

در واقع مولانا خواسته است بگوید هرکس باید در رفتار و کردار و گفتار خود دقیق و بینا باشد و در هرکاری تعمّق و تفکّر کند و عاقبت اندیش باشد و قدمی برندارد مگر آنکه قبلاً به محکمی جای پای خود اطمینان داشته باشد و آنچه میگوید سنجیده و منطقی باشد.

در آغاز مثنوی که مولانا گفته است:

بشنو از نی چون حکایت می کند
از جدائیها شکایت می کند

« نی » در این بیت تمثیلی است از روحِ ولیّ یا انسانِ کامل که به علّت دوری از نیستان [= عالمِ روحانی که در اَزَل در آن می زیسته] نالان گشته و این اشتیاق بازگشت به موطن اصلی خویش را در دیگران بیدار می کند. (۱۰)

شعرِ معروفِ:

گر بریزی بحر را در کوزه ای
چند گنجد؟ قسمت یك روزه ای!

(ج ۱/ص ۱۵ ب ۲۰ مثنوی دکتر استعلامی)

که معنایش هست: هر یك از ما می تواند مقدار اندکی از آب دریا را

در خود جا دهد، تمثیلی است برای حوصله نداشتن و بی طاقت بودن و عدمِ قابلیّتِ مردم بُلهوس، برای ظرفیّتِ دریای اسرار و توحید الهی، و با توجّه به شعرِ بَعدی که مولانا می گوید:

کوزهٔ چشم حریصان پُرنشد
تاصدف قانع نشد، پر دُر نشد

اشارتی است به قناعت و ترک حرص. مولانا می گوید: اگر تمامی سیم و زر دنیا را به حریصان بدهند باز هم کوزهٔ حِرص آنان پُرنمی شود، تنها راه چاره قناعت است و اکتفا به قدر ضرورت و مصراعِ « تاصدف قانع نشد پر دُر نشد » اهمیّت و ارزشِ قناعت را می فهماند و در واقع می گوید: جوفِ انسانِ قانع، مملو از جواهرِ کُنُوزِ اَسرار خواهد شد.

شعرِ:

کس به زیر دُمِّ خر خاری نهد
خر نداند دفعِ آن، بر می جَهَد

تمثیلی است برای شخص نادانی که خارِ هواها، دریایِ قلب او محکم شده و خوب جاگرفته و نمی تواند با سوزن توبه و عملِ آن را به در آورد. مولانا گفته است: خری که زیر دُمش، خاری نهاده باشند و نداند که چه گونه خار را از خود دور کند « عاقلی باید که خاری برکند » یعنی در واقع به خار چین نیاز هست، به پیرِ راه دان احتیاج هست. (۱۱)

داستانِ:

بود بقّالی و وی را طوطئی
خوش نوایی، سبز، گویا، طوطئی
(مثنوی دکتر استعلامی ص ۲۰)

رویهم رفته تمثیلی است بربُطلان قیاس و اشارتی است به اینکه طوطیِ روح، در دکاّنِ بَدَن و وجود، باشیشه هایِ روغن که کنایه از مال و زَخارِفِ دنیاوی است، آلوده می شود و طوطیِ جان، از نطق خاموش

می شود و مرد بقال یا انسانِ نادان، سَرِ طوطیِ روح را زخمدار می کند و روحِ انسانی را آزار می دهد. مولانا در جای دیگر هم گفته است:

تا تو تن را چرب و شیرین می دهی
جوهر جان را نبینی فربهی

دربارهٔ بطلانِ قیاس هم مولانا گفته است:

از قیاسش خنده آمد خلق را
کُو چو خود پنداشت صاحبْ دَلق را
کارپاکان را قیاس از خود مگیر
گرچه ماند در نبشتن شیر و شیر

(مثنوی دکتر استعلامی ص ۲۱ ب ۲۶۳ و ۲٦٤)

داستانِ:

بود بازرگان و او را طوطئی
در قَفَس محبوس، زیبا طوطئی

(مثنوی دکتر استعلامی ص ۷۹ ب ۱۵۵۷)

یعنی داستان بازرگانی که برای تجارت به هندوستان می رفت و طوطیِ او که محبوس در قفس بود، به طوطیان هند پیغام داد و

گفتش آن طوطی که: آنجا طوطیان
چون به بینی، کُن زحالِ من بیان
کان فلان طوطی که مُشتاقِ شماست
از قضایِ آسمان در حبسِ ماست
بر شما کَرد او سلام و داد خُواست
وز شما چاره و رهِ ارشاد خواست
....
این چنین باشد وفای دوستان؟
من در این حبس و شما در گلستان؟

در این حکایت طوطیان بی قفسِ صحرا، تمثیلی است برای ارواحِ انبیاء و طوطیانِ اندر قفس کنایتی است از ارواحِ سایر مردم که بندیِ قفسِ جسم و طبیعت هستند. در واقع طوطیِ محبوس راهِ خلاص را می پرسد و طوطیِ روح هم راهِ نجات را در ریاضتِ نفس، می داند و توصیه می کند که با این وسیله می توان از قفسِ دنیا و زندانِ تن، خلاص و آزاد شد و بندِ گران را از بال و پرها برداشت و خود را رها کرد.

داستانِ رومیان و چینیان در صنعتِ نقّاشی که

چینیان گفتند ما نقّاش تر
رومیان گفتند ما را کرّو فر
چینیان صد رنگ از شه خواستند
پس خزینه باز کرد آن ارجمند
هر صباحی از خزینه رنگها
چینیان را راتبه بود و عطا
رومیان گفتند نه نقش و نه رنگ
در خور آید کار را جُز دَفعِ رنگ
در فرو بستند و صیقل می زدند
همچو گردون صافی و ساده شدند

(رک: مثنوی کلاله خاور، به تصحیح محمد رمضانی، چاپ دوم، تهران ۱۳۱۹ ص۹۶۸)

تمثیلی است برای اهلِ قال که همچون چینیان، نقّاشی دارند و به ظواهر می پردازند و بالعکس، رومیان که به بواطن می پردازند و به اهل صیقل شهرت دارند و همهٔ نقوش آنها به واسطهٔ صیقل زدنِ دل از زنگ هواها، تابش پیدا می کند و نقوشِ واقعیِ الهی و مِرآتِ اوصاف ذوالجلال می شوند.

داستانِ مرد نحوی و کشتیبان در کشتی، تمثیل است برای وقتی که کشتیِ بدن، غرقِ گرداب مرگ و جان کندن می گردد، یعنی اگر آدمی پیش از مرگ از اوصافِ بشری نمیرد و خود را خلاص نکند

و حیاتِ جان نیابد، دیگر حیاتِ طیّبهٔ ایمانی و رهائی واقعی برای او دشوار است داستان چنین آغاز می گردد:

آن یکی نحوی به کشتی در نشست
رو به کشتیبان نمود آن خود پرست

تا آنجا که می گوید:

چون بمُردی تو ز اوصافِ بشر
بحر اَسرارت نهد بر فرقِ سر
مَردِ نحوی را از آن در دوختیم
تا شمارا نَحْوِ مَحْو آموختیم
فقه فقه و نحوِ نحو و صَرف صَرف
در کم آمد یابی ای یارِ شگرف
(مثنوی کلاله خاور ص ٥٧)

مولانا گفته است: بی حقیقتیِ علومِ صُوری، دمِ مرگ معلوم خواهد شد؛ زیرا علومِ صوری تا دَمِ مرگ بیشتر با انسان، همراه نیست و پس از مرگ که مغز متلاشی می شود، دیگر محلّی برای محفوظاتِ این علوم نخواهد ماند مگر نتائجِ آنها. و تنها تزکیه و تصفیهٔ نفس است که ارزش دارد.

داستان خلیفه و اَعرابیِ درویش و سبوی آب بردنِ او به عنوان هدیه به پیشگاهِ خلیفه، تمثیلی است برای آنان که از گنج معرفت الهٰی تهیدست هستند و باطاعتِ محقّر و ناچیز خود می پندارند که لایق و قابلِ درگاه الهٰی هستند و همچون اَعرابی، آبی ناچیز را به امید جزا و پاداش، به درگاه می برد و درگاهِ ایزدی هم که معدنِ لطف و عنایت محض است و عفو و رحمتش همه گیر است و شمول دارد، عطای ناچیز را هم می پذیرد و با آنکه آب گندیدهٔ آن سبو، مستحق پاداشی نیست ولی در بارگاه آن بزرگ، پذیرفته می شود.

زن به شوهر می گوید:

آب باران است ما را در سبو
مُلکت و سرمایه و اسباب تو

این سبویِ آب را بر دار و رو
هدیه ساز و پیش شاهنشاه شو

مولانا کوزهٔ آب باران را تمثیلی از جسمِ انسان می داند که حوّاس همچون آب شوری است در درون آن:

چیست آن کوزه تن محصورما
اندر آن آب حواس شور ما

در چند بیت بعد مولانا به انسانها هُشدار می دهد و می گوید: مراقب باشید که از راه حوّاسِ ظاهر و علائق مادّی، جانِ شما آلوده نگردد و راههای آلودگی را بربندید تا از درون راهی به دریایِ الهٰی گشوده شود.

لوله ها بردار و پُردارش ز خُم*
گفت: «غَضُّوا عَنْ هَوَا اَبْصارَکُمْ»
(مثنوی کلالهٔ خاور ص ۵۵)

داستانِ پیرچنگی در عهدِ عمر –خلیفهٔ دوم–، تمثیلی است برای کسی که تا دمِ پیری ، در راهِ نادرست، عُمْری را صرف کرده ولی در آخر عمر از کردارِ گذشتهٔ خود پشیمان شده و به یادحقّ می افتد و با مناجات و توسّل که به منزلهٔ چنگ است به حقّ می پردازدو خداهم بدو حالتی می بخشد که بدان وسیله راهِ رهائیِ از قفسِ تن او را دست می دهد. مولانا چنین می گوید:

آن شنیدستی که در عَهْدِ عُمَر
بود چنگی مُطْربی با کَرّ و فَرّ
(مثنوی کلالهٔ خاور ص ۳۹)

پیر چنگ نواز، در چنگ زدن، طوری مهارت داشت که

* خُم: عالم غیب، دریای الهیٰ. دکتر استعلامی در صفحهٔ ۲۶۲ جلد یکم مثنوی در تعلیقات نوشته است: راههایِ توجّهِ به دنیا و هوای نفس را به بند تا وجود تو از خُمِ معنیٰ پُر شود.

بلـبـل از آوازِ او بی خود شدی
یك طَرَب ز آوازِ خوبش صد شدی
(مثنوی کلالهٔ خاور ص ۲۹)
مـجـلـس و مـجـمـع دَمَش آراستی
وز نـوای او قـیـامـت خـاسـتی

و به قـول دکتر استعلامی (۱۲)، نوای او چنان همه را به هیجان می آورد که گویی مردگان، زنده شده اند ولی ضعفِ پیریِ پیرچنگی را مولانا چنین بیان کرده و گفته است:

چـون برآمد روزگـار و پـیرشد
بـازِ جـانـشْ از عَجـْز پشّه گـیرشد

یعني: جان او که روزی چون عُقاب پرندگان بلند پرواز را می گرفت، دیگر به شکار پشّه ای، قانع نبود. (۱۳)

سرانجام پرچنگی پشیمان می شود و توبه می کند ومی گوید:

مـعـصـیت ورزیده ام هـفتاد سال
بـاز نگرفـتی زمـن روزی نـوال
(مثنوی کلالهٔ خاور ص ۴۲)

سرانجام، چنگ را رها می کند و در صحرانی که تمامش روح است و نشانی از جسم و مادّه نیست از رنج این جهان آزاد می شود

گشـت آزاد از تـن و رنـج جهـان
در جـهـانِ سـاده و صحـرایِ جان
(مثنوی کلالهٔ خاور ص ۴۲)

خاریدنِ روستائی در تاریکیِ شب بدن شیر را به پندار اینکه، گاوِ خودِ اوست،تمثیلی است برای آزمایشِ انسانهای نادان که شیران را گـاو می پندارند و از غضبِ شیر غافلند.

روستائی گـاو در آخـُر بـبست
شیر گاوش خوردو برجایش نشست
روستائی شـد در آخر سوی گاو

گاو را می جُست، شب آن کنجکاو
دست می مالید بر پهلوی شیر
پشت و پهلو گاه بالا گاه زیر
گفت شیر، اَر روشنی افزون بُدی
زهره اش بدریدی و دل خون شدی
این چنین گستاخ زان می خاردم
کُو در این شب گاو می پنداردم
(مثنوی کلالهٔ خاور ص ۸۷)

داستانِ آبِ حوض که با زبان حال و تکوین، آلودگان را صدا می زند و می گوید: که ای آلوده بیا! تامن آلودگی تو را برطرف کنم، خود تمثیلی است که مولانا چنین بیان کرده است:

آب گفت آلوده را در من شتاب
گفت آلوده که دارم شرم از آب
گفت آب این شرم بی من کی رود
بی من این آلوده زائل کی شود
(مثنوی کلالهٔ خاور ص ۱۱۰)

در واقع، آب به زبان حال گفته است: اگر سگِ نفس [و یا به قول مولانا خرِمُرده] در نمك زارِ توحید بیفتد، استحاله می شود و پاك می گردد.

در نمکسار اَرْخَرِ مرده فتاد
آن خری و مُردگی یك سو نهاد
(مثنوی کلالهٔ خاور ص ۹۹)

و سرانجام مولانا انسانها را به « صبغة الله » و رنگِ خدائی و رنگ توحیدِ خالص، فرا می خواند و می گوید:

صبغة الله هست رنگِ خُمِ هو
پیسها یك رنگ گردد اندر او
(مثنوی کلالهٔ خاور ص ۹۹)

که بیت آخر اشاره است به آیهٔ « صبغةَ الله ومَنْ اَحسَنُ مِنَ اللهِ صِبْغَةَ ...» (سورهٔ بقره/۱۳۸)

که قرآن مجید گفته است: رنگِ خدائی و توحیدِ خالص را بپذیرید و چه رنگی از رنگِ خدائی بهتر است یعنی قرآن دستور داده که باید همه رنگهای نژادی و قبیله ای و رنگهای تفرقه انداز از میان برداشته شود و همه به رنگ الهی در آیند و به آیینِ پاكِ اسلام بگروند و رنگ توحید به خود گیرند تا در پرتو آن نزاعها و کشمکش ها از میان برداشته شود. (۱٤)

داستان اختلاف در چگونگی پیل در شب تار که هرکس در تاریکی از پیل دریافتی پیدا کرده بود، تمثیلی است برای بیانِ اختلاف میانِ فِرَقِ گوناگون همچون فلاسفه و متکلّمان و دَهْری مذهبان و جوکیان و برهمنان که هریك چون در شب تاریکی و در ظلماتِ اندیشه و تاریکیهایِ باطنی هستند و همچون انبیاء و اولیاء نیستند که باخدا رابطه داشته باشند بلکه هریك کور کورانه با عَصایِ حسّ خود به یك عضوی از اعضایِ فیل دست می زنند و به علت نبودنِ نور بصیرتِ واقعی در آنان، هرکس با دلیل خود که به منزلهٔ عصایِ چوبین است، چیزی به خاطرش خطور می کند که مخلوقِ ذهنِ تیره و تار خود اوست و آن را با پندارِ صحیح می داند، در صورتی که

در کفِ هریك اگر شمعی بُدی
اختلاف ازگفتشان بیرون شدی

(مثنوی کلالهٔ خاور ص ۱۵۷)

واین اختلاف سلیقه ها پیدا نمی شد.

داستانِ اختلاف در شکل پیل را مولانا چنین بیان می کند:

پیل اندر خانهٔ تاریك بود
عرضه را آورده بودندش هنود
از برای دیدنش مردم بسی
اندر آن ظلمت همی شد هرکسی
دیدنش باچشم چون ممکن نبود
اندر آن تاریکیش کف می بسود
آن یکی را کف به خرطوم اوفتاد
گفت همچون ناودانستش نهاد

آن یکی را دست بر گوشش رسید
آن براو چون باد بیزن شد پدید
آن یکی را کف چوبر پایش بسود
گفت شکل پیل دیدم چون عمود
آن یکی بر پشت او بنهاد دست
گفت خود این پیل چون تختی بُدست
همچنین هریك به جُزوی کو رسید
فهم آن می کرد هر آن می تنید
از نظر گه گفتشان شد مختلف
آن یکی دالش لقب داد آن اَلِف ✱

سرانجام مولانا برآنست که اگر اینان چشم بصیرت می داشتند، اختلافی هم نداشتند

در کفِ هرکس اگر شَمْعی بُدی
اختلافَ از گفتشان بیرون شدی
چشم حسَ همچون کف دست است و بس
نیست کف را برهمه آن دسترس
چشم دریا دیگر است و کف دگر
کف بهل وزدیده در دریا نگر
(مثنوی کلالهٔ خاور ص ۱۵۷)

داستان شکایتِ اَسْتر به شترکه من بسیار سکندری می خورم و به رو در می افتم ولیَ تو تیز بین هستی و سکندری نمی خوری و به زمین نمی افتی، خود تمثیلی است بسیار زیبا؛ زیرا اَستر مِثالی است برای مردم جاهل که نور بصیرت و بینائی در وجود شانَ نیست و عاقبت نگر نمی باشند و مرتکب گناه می شوند و برای آنان لغزش فراوان است، لیکن شتر که صاحبِ بصیرت است، مثالی است برای مؤمنان دور اندیش که از آغاز، پایاَن کار را می نگرند و راهِ دشوار و سنگلاخهای ناهموار گناه را می بینند تا باچشم تیز بیَن خود

✱ یعنی: به اعتبار عصنو کج و به اعتبار عصنو راست.

سکندری نخورند و از آن برکنار باشند و خطا و لغزش نکنند.

مولانا، تمثیل مزبور را در دفتر چهارم مثنوی معنوی چنین بیان کرده است:

ای شتر که تو مثال مؤمنی
کم فتی در رو وکم بینی زنی
توچه داری که چنین بی آفتی
بی عِثاری و کم اندر روفتی
(مثنوی کلالهٔ خاور ص ۲۷۰)

مولانا در دفتر سوم هم، این تمثیل را آورده است:

گفت استر باشتر کای خوش رفیق
در فراز و شیب و در راه دقیق
تونیائی در سرو خوش می روی
من همی آیم به سر در چون غوی
من همی افتم به رو در هر دَمی
خواه در خشکی و خواه اندر یَمی
این سبب را باز گو بامن زچیست؟
تاعیان گردد مراهم وجه زیست
گفت از چشم تو چشم من یقین
بی گمان روشن تر است و تیز بین
بعد از آن هم از بلندی ناظرم
زین سبب در رونیفتم حاضرم
(مثنوی کلالهٔ خاور ص ۱٦۵)

تا آنجا که می گوید:

هر قدم من از سرِ بینش نهم
از عِثار و اوفتادن وارهم
توبه بینی پیش خود یك دوسه گام
دانه بینی و نه بینی رنجِ دام
(مثنوی کلالهٔ خاور ص ۱٦۵)

در دفتر چهارم مثنوی که مولانا این تمثیل را به صورتِ دیگر

باز می گوید، از همان آغاز به این سوآل پاسخ میدهد که چرا اشتر تیز بین است و دور اندیش؟

چشمِ اشتر زان بود بس نوربار
که خورد از بهرِ نورِ چشمْ خار
خار خور تا گُل برویاند ترا
چشم تو روشن شود جان با صفا
خار را از چشم دل گر برکَنی
چشم جان را حق ببخشد روشنی

دفتر چهارم، مثنوی کلالهٔ خاور ص ۲۷۰)

داستان افتادنِ شغال درخُمِ رنگ و رنگین شدن او و دعوی طاووس کردن درمیان شغالان که مولانا می گوید:

آن شغالکْ رفت اندر خُمِ رنگ
اندر آن خم کرد یك ساعت درنگ
پس برآمد پوستش رنگین شده
که منم طاووس علیین شده
(مثنوی کلالهٔ خاور ص ۱٤۸)

تمثیلی است برای مدعیّان گزافه گو که بارنگین شدن ظاهر و فراگرفتن اندك مطالبی از علم و کلمات بزرگان، ادعّا می کنند که رنگ «صبْغةـ الله» را پذیرفته، در صورتی که بـه مرحلهٔ یقینی نرسیده و نفسِ اَمّارهٔ سرکش را رام نکرده و ادّعاهایِ آنها بـرای اَغراضِ دنیاوی و جاه و مقام مادّی است و رنگ آنها عارضی است و از خُمّ حقیقی، نیست.

البته همچنان آن شغال هم که خود تابعِ نفسند گِرد او را می‌گیرند و در اطرافِ او جمع می شوند ولی سر انجام آن شغالك رسوا می گردد و دروغش فاش می گردد، دعایش مستجاب نمی گردد، نه کرامتی از او سر می زند و نه ترکِ لذّاتِ نفسانی در او مشاهده می‌گردد، تمام کارهای او جنبهٔ ادعّا دارد و ظاهری است.

نیست الاّ حیله و مَکْرو ستیز
مَرسیه روُیان دین را خود جهیز

(دفترسوم مثنوی ص۱٤۸ کلالهٔ خاور)

داستان رنجانیدن اسب سوار، مرد خفته را که مار در دهانش رفته بود، تمثیلی است برای مردانِ الهٰی که گرفتارانِ هویٰ و هَوَس نفسانی را به لطائف الحیل، رهائی می دهند و نارِ اندرونِ وجود آنان را با ریاضت نفس از وجود آنِ شخص می رانند و او را از چنگ نفس امّاره، خلاص می کنند و حتّیٰ در این راه زحمتها می کشند تا آن شخص هشیار گردد و به خود آید، در صورتی که آن شخص که گرفتار هویٰ و هوس است به مانند خفته غافل و بی خبر از مارِ نفس بوده و آن شخص و یا آن مردِ الهٰی، با رنج فراوان، مارِ نفس را از او دور می سازد و در این راه رنج فراوانی را تحمّل می کند و بدو نیز که مار در دهانش رفته بوده، آزار می رساند و

سیبِ پوسیده بسی بُد ریخته
گفت از این خور ای به درد آویخته
سیب چندان مرد را در خورد داد
کز دهانش باز بیرون می فتاد

و خفتهٔ غافل از همه چیز ناآگاه تاسرانجام:

زو برآمد خوردها زشت و نکو
مار با آن خورده بیرون جَست از او
چون بدید از خود برون آن مار را
سجده آورد آن نکو کردار را
سَهمِ آن مارِ سیاه زشت زَفت
چون بدید آن در دهان از وی برفت
گفت تو خود جبرئیلِ رحمتی
یا خدائی که ولیِّ نعمتی
ای مبارك ساعتی که دیدیم
مرده بودم جانِ نو بخشیدیَم
(مثنوی کلالهٔ خاور ص ۱۰۸)

سرانجام مرد گرفتارِ مارِ نفس، به وسیله آن ولیِّ کامل، از رنج بیش از اندازه رهائی می یابد و از آن مرد الهٰی سپاسگزاری می کند

سجده ها می کرد آن رَسته ز رنج
کای سعادت وی مرا اقبال و گنج
از خدا یابی جزا های شریف
قوّت شکرت ندارد این ضعیف
(مثنوی کلاله خاور ص ١٠٨)

مولانا اضطراب و بی قراریِ انسان را در بلایا با تمثیلی به اضطرابِ نخود در حال جوشیدن در دیگ آب تاکه بیرون جَهَد و آشپز مانعِ آن می شود، چنین بیان کرده است:

بشنو این تمثیل و قدر خود بدان
از بلا ها رو مگردان ای جوان
در نخود بنگر که اندر دیگ چون
می جَهَد بالا چو شدز آتش زبون
هر زمانی می برآید وقتِ جوش
برسرِ دیگ و برآرد صد خروش
(مثنوی کلاله خاور ص ٢٠٤ س٧)

نخود چون خام و ناپخته است، در وقتِ شدّتِ حرارت آب جوش، بی تابی می کند و مضطرب می گردد و می خواهد که از دیگ بیرون جَهَد ولی چون پخته گردید، ته نشین می گردد و ثابت می شود و حالتِ اضطرابِ او برطرف می گردد. مؤمنِ سالك هم که در ابتدا خام است مانند نخودِ خام، در آغاز بی قراری می کند ولی پس از مدتی آرامش می یابد و به قول مولانا:

چون شدی تو روح پس بار دگر
جوش دیگر کن ز حیوانی گذر
(مثنوی کلاله خاور ص٢٠٤/س٣٥)

* * *



(١) رك: فرهنگ فارسی دکتر محمد معین، ذیل مادّهٔ تمثیل.

(٢) رك: ابوالفرج قدامة بن جعفر، نقد الشعر، تحقیق و تعلیق از: محمد عبدالمنعم

خَفاجي، بيروت، دارالكتب العلّمية ص ۱٤۹ و ص ۱٥۰.

(۳) رك: ابوعلي حسن بن رشيق، العمدة، تحقيق از: محمد محيي الدين عبدالحميد، بيروت، دارالجيل، ۲ جلد در يك مجلد، الطبعة الرابعة ۱۹۷۲م ج ۱ ص ۲۷۷

(٤) رك: شمس الدين محمد قيس الرازي، المعجم في مَعايير أشعارالعجم، تصحيح علاّمه محمد بن عبدالوهّاب قزويني، انتشارات دانشگاه تهران ص ۳٦۹.

(٥) براي آگاهي بيشتر رجوع شود: صحاح جوهري ج ٦ ص۲۲۳٦.

(٦) رك: أسرار البلاغة، چاپ مصر، ص ۱۹۰.

(۷) ماخذ سابق ص ۸٦.

(۸) رك: فنّ التشبيه، چاپ اول، مصر، ۱۹٥۲، ص۲۹

(۹) براي آگاهي بيشتر رجوع شود به: تفسير نمونه، زير نظر استاد محقّق، ناصر مكارم شيرازي از انتشارات دارالكتب الاسلامية، فروردين/۱۳٦٦ ج۲٤ صص ۱۱٤ و ۱۱٥.

(۱۰) رك: رنالد الن نيكلسن، مقدّمهٔ رومي و تفسير مثنوي معنوي، ترجمه و تحقيق از: أوانس اوانسيان، نشرني، تهران، ۱۳٦٦، ص ۱۰۰.

(۱۱) براي آگاهي بيشتر رجوع شود به مثنوي جلال الدين محمد بلخي، توضيحات و تعليقات از: دكتر استعلامي انتشارات زوّار ج ۲۰۸/۱.

(۱۲) ماخذ سابق ۲۱۷/۱.

(۱۳) ماخذ سابق ۲۲۷/۱.

(۱٤) براي آگاهي بيشتر رجوع شود به: تفسير نمونه، ج ٤۷۳/۱ و ٤۷٤.



دکتر گوهر نوشاهی
مقتدره قومی زبان ـ اسلام آباد

استاد ارجمند دکتر وحید قریشی

یکی از دانشمندان برجسته و اساتید مجرب که از ربع قرنِ گذشته ادبیات فارسی را در شبه قاره گسترش داده و می دهد، دکتر وحید قریشی می باشند. نامشان بعنوانِ پژوهشگرِ زبان و ادب و فرهنگ شناسِ طرازِ اول بینِ شرق شناسان احتیاج به معرفی ندارد. چون آثار استاد از سالیان دراز در گسترش دانش و فرهنگ و ادبیات پاکستان و ایران نقش خود را ایفا می کند. دکتر وحید قریشی در علوم معقول و منقول ادبیات فارسی و اردو و انگلیسی محققاً صاحب نظر هستند و شکی نیست که در این زمینه ها تالیفات پر ارزش وی علاقمندانِ علم و دانش را راهنمائی میکند.

دکتر عبدالوحید قریشی که بانام کوچك «دکتر وحید قریشی» شهره دارند، در سال ۱۹۲۵م در میانوالی (یکی از شهرستان های پنجاب، پاکستان) چشم به دنیا گشودند. در سال ۱۹٤٤م از دانشکدهٔ دولتی لاهور باخذ درجهٔ لیسانس نائل گردیدند و در سال ۱۹٤٦م از دانشگاه پنجاب لاهور فوق لیسانس در زبان ادب فارسی و در سال ۱۹۵۰م فوق لیسانس در تاریخ گرفتند. در سال ۱۹۵۲م باخذِ دکتری (Ph .D) در ادبیات فارسی و در ۱۹٦۵م فوق دکتری (D. Lit)در ادبیات اردو از همین دانشگاه موفق شدند. در دورهٔ دانشگاهی از ۱۹٤۷م الی ۱۹۵۰م بطور محقق بورسیه از بورس الفرد پتیاله استفاده نمودند.

شغل استخدام رسمی را از گوجرانوالا آغاز کردند و از سال ۱۹۵۰م تا ۱۹۵٦م در دانشکدهٔ اسلامی بعنوان مربی در گروه تاریخ شرکت جستند. در سال ۱۹۵۷م وارد لاهور شده در دانشکدهٔ اسلامی لاهور اول استاد گروه تاریخ و سپس مسئولیت های استادی و

مدیریت گروه فارسی را بعهده گرفتند. در سال ۱۹۶۲م میلادی خدمات دکتر قریشی به دانشگاه پنجاب منتقل شد و ایشان در دانشکدهٔ خاور شناسی بعنوانِ معلّم شاغل شدند، در سال ۱۹۷۲م در گروه اردو استادِ غالب شناسی و از ۱۹۸۰م الی ۱۹۸۲م به ریاستِ دانشکدهٔ خاور شناسی نائل گردیدند. دکتر قریشی از سال ۱۹۷۰م الی ۱۹۸۰م ریاست فاکولتهٔ علوم اسلامی و شرقی را هم بعهده داشتند. در سال ۱۹۸۲م دکتر وحید قریشی به ریاستِ فرهنگستانِ زبان ملی (مقتدره قومی زبان) اسلام آباد، با حفظ رتبه استاد دانشگاه فائز شدند و در سال ۱۹۸۸م ازین خدمت باز نشسته شده اینک ریاستِ بزم اقبال در لاهور را بعهده دارند.

علاوه بر شغل های تدریسی آقای دکتر قریشی مشاغل و مسئولیتهای اجتماعی و اداری را نیز داشتند. چنانکه در ۱۹۶۲م برای چند مدت بعنوان دبیر (سکرتر) و سپس به ریاست ادارهٔ تحقیقات پاکستان لاهور نیز مشغول کاربودند. از سال ۱۹۸۲م تا ۱۹۸۲م با حفظ رتبهٔ استاد دانشگاه، رئیس افتخاری اقبال اکادمی شدند.

دکتر قریشی بموازات شغل استاد دانشگاه، عضو سندیکا و عضو کمیته مالی و کتاب خانه و رئیس کمیته فهرست نویسی نیز بودند، علاوه بر عضو هئیت های کتابخانهٔ عمومی لاهور، کتابخانهٔ دانشکده دیال سنگهه، فرهنگستان زبان ملی (مقتدره قومی زبان) کراچی، انجمن تاریخ پاکستان کراچی، مجلس ترقی ادب لاهور، اردو اکادمی و هئیت ادبی زبان پنجاب، ایشان دبیر سندیکای نویسندگان پاکستان و عضو کمیته یاد بودِ غالب و مجلس مطالعاتی فارسی نیز بودند.

آقای دکتر در سابق مدیریت مجله دانشکده خاور شناسی و مجلهٔ تحقیق را بعهده داشتند. ایشان ریاست انجمن مذاکره بر تاریخ پاکستان را در سال ۱۹۷۸م و ۱۹۷۹م نیز داشتند، و در سیمینار هائی زبان فارسی (لاهور) و بزرگداشت صدمین سال تولد علامه اقبال (۱۹۷۶م) در دهلی، کنگرهٔ آموزش در کشورهای اسلامی در اسلام آباد شرکت جستند.

دکتر وحید قریشی از چهره های درخشان علم و دانش می باشند. ایشان نسبت به کلیه جویندگان علم و دانش کمال لطف و مهربانی می فرمایند، آقای دکتر ادب دوست، پشتیبان اهل تحقیق و استادی هستند دانشمند، اهل مطالعه و صاحب نظر که دانشجویان به ایشان عشق و علاقه ای دارند که کم نظیر است. بنده افتخار دارم چندین سال از محضر ایشان استفاده کرده و از سال اول تحصیلی دانشکده تا پایان دورهٔ دکتری شاگرد رسمی ایشان بوده ام. حتی پایان نامهٔ دورهٔ دکتری را هم به رهنمائی ایشان به اتمام رسانده ام. در طول این مدت بنده آقای دکتر را بعنوان استاد و بطور شخص مشاهده نموده و ایشان را از هر حیث کم نظیر و بی مثال دیده ام. در رفع مشکلات علمی و پژوهشیِ دانشجویان همیشه مستعد و آماده و در پیش بُرد فعالیت های ادبی، برای هرکس همدل و همگام می‌باشند. بین معلمان و استادان کمتر کسانی را سراغ دارم که پیوند معنوی باشاگردان خود به اندازهٔ دکتر قریشی داشته باشند. لطف و محبتِ آقای دکتر در حق شاگردان بحدی است که هیچکس نمی تواند در اعماق قلب خود نسبت به او احترام خاصی را نداشته باشد.

دکتر وحید قریشی در درس و تدریس استادی هستند پر شور و با حرارت و مثل جوانان باهمت. در حل اشکالات علمی و در بهبود امور نابسمانی های شاگردان کوشش ها و مساعی فراوانی را بعمل می آورند. در محوطه دانشکده و دانشگاه انجمن های ادبی و جمعیت های علمی زیر نظر آقای دکتر قریشی فعالیت های فوق العاده را داشتند و بدون شك در این فعالیت ها شخصیت فردی و اجتماعی آقای دکتر نقش مهمی را ایفا می کرد.

در نحوهٔ تحقیق، آقای دکتر وحید قریشی ابتکار خاصی را بخرج داده اند و روش کار ایشان بین پژوهشگران شبه قاره نظیری ندارد. در این زمینه آقای دکتر یکی از پیشروان مکتب فکری و پژوهشی لاهور می باشند که بنیان گذار این مکتب، حافظ محمود شیرانی و پروفسور محمد شفیع و دکتر سید عبدالله بوده اند. قدر مسلمی که وجه شهرهٔ این مکتب می باشد، حزم و احتیاط و مواظبت درکار است. در هر زمینه ای که این گروه بتحقیق و مطالعه می‌

پردازد ، به آن انصاف میکند و حق آن را ادا می کند و تاحد امکان از منابع اصلی و دست اول استفاده نموده و منابع دست دوم را بدون تأمّل و تفحصّ در خور اعتنا و قبول حساب نمی کند.

دکتر وحید قریشی در حال حاضر پرچمدار این مکتب می‌باشند. ایشان نه تنها خود پیرو این نحوهٔ تحقیق هستند بلکه به شاگردان خود هم توصیه میکنند که بدون تعمق و تفحص هیچ مطلبی را نباید قبول کرد و نباید هیچ منبعی را از شك و اشتباه بالا تر حساب کرد.

دکتر وحید قریشی در اثر مطالعه و تحقیق در ادبیات فارسی ، موضوعات گوناگونی را پذیرفته اند ، اما موضوعی که بیش از همه بدان عشق و علاقه دارند ، زبان و ادب فارسی و ایران شناسی است. چنانکه موضوع پایان نامهٔ دکتری خود را دربارهٔ انشا نویسی در ایران و هند انتخاب کردند. این پایان نامه بزبان انگلیسی بتحریر آمده است ، علاوه برین هفت جلد کتاب تالیف نموده اند که در آن موضوعات مختلف و گوناگون راجع به زبان و ادب فارسی بررسی گردیده و نیاز های درسی دانشجویان نیز در آن پیش بینی شده است.

دربارهٔ زبان و ادب فارسی استاد قریشی دید ویژه ای دارند ، و مسائل گسترش زبان فارسی در پاکستان را با نگاه خاصی می‌بینند ،نظرات استاد در این زمینه می تواند برای نحوهٔ آموزشیِ فارسی الگو و نمونه قرار گیرد. بطور مثال در یکی از مقالات اردوی خود که به تدریس فارسی در پاکستان تعلق دارد ، راجع به سرنوشت این زبان در پاکستان چنین اظهار می دارند:

« برخی از سؤالهای آموزشی زبان فارسی بستگی به سؤالهای اقتصادی دارد. مثلاً دانشجویی که تا لیسانس ، فارسی را فرا میگیرد ، چه آتیه ای در پیش دارد؟ دانشجویانی که بعد از ادامهٔ تحصیلات در زبان فارسی ، برای تحصیلات عالیتری به ایران عزیمت می نمایند ، به نظرم صدی یك هم نیستند. از نظر روابط تجارتی و

بازرگانی ،ما سعی میکنیم که بجای فارسی از زبانهای بین‌المللی دیگر استفاده کنیم. (و در نتیجه) از دوره های ابتدائی تا درجه لیسانس تعداد دانشجویان زبان فارسی در دانشکده ها تدریجاً روبه کاهش می رود ".

در نظر آقای دکتر ساختمان کنونی زبان فارسی برای دانشجوی پاکستانی چندان مفهوم نیست و در بعضی موارد خیلی غریب هم هست ، چنانکه در حل این اشکالات آقای دکتر راههای ذیل را توصیه می کنند .

(ا) واژه ها و لغات مشترك بین اردو و فارسی را بشماریم و آنها را در موارد درسی بطور لغات اساسی بکار ببریم .

(ب) مسائل تدریسی که در نتیجه طرحهای لسانی زبان اردو بوجود آمده است ، در نظر گرفته ، اسباق درسی زبان فارسی را تهیه کنیم.

مطلب دومی به توضیح احتیاج دارد. باید با یك مثال روشن کنیم: در زبان اردو در صورت جمع ، عدد و معدود هر دو تغییر می یابد . مثلاً:دو گهوڑے (دو اسپان) تین آدمی (سه آدم ها) اما در زبان فارسی معدود با عدد عوض نمی شود در فارسی بجای دو اسپان دو اسپ و جای دو آدم ها دو آدم بکار برده می شود ، و روشن است که در تدریس مواد آموزشی این نکات را باید اولویت داد ".

همچنین راجع به نیاز و احتیاج زبان فارسی در پاکستان می فرمایند :

" در پاکستان اوضاع تدریس زبان فارسی با کشورهای دیگر یکسان نیست. مثلاً: در انگلیس سابقهٔ آموزش زبان فارسی از حدود درسی تجاوز نمی کند . آموزش فارسی در برخی از مراکز، تنها نیازمندی های شرق شناسان را تامین می کند. در این مراکز اکثراً

فارسی به سبك قدیم تدریس می شود و در جائی که دفتر امور خارجهٔ انگلیس، آموزشِ فارسی را تنها برای تکلم و مکاتبه احتیاج دارد، مدرسه شرق شناسی لندن برنامهٔ آموزشی زبان فارسی را طبق همین نیازهای سیاسی تنظیم نموده است. در پاکستان ما چرا فارسی می‌خوانیم؟ این سوال، هدف تدریس فارسی در این کشور را تعیین می کند. سیستم کنونی تدریس در پاکستان عبارت است از آشنائی با ارث قدیمی این زبان، و تحصیل و تدریس فارسی جدید بیشتر به هدفهای اخلاقی بستگی دارد و دروسی که در کتابها دیده می‌شود اکثراً به تعلیمات اخلاقی تعلق دارند. تدریس فارسی در پاکستان دو هدفهای متضاد دارد: ما یك طرف می خواهیم به سنت های تمدنی خود بپیوندیم و از سوی دیگر علاقه داریم فارسی کنونی و زنده را یاد بگیریم. (ترجمه از مقالهٔ اردو ـــــ روداد کنفرانس).

در ادبیات فارسی آقای دکتر وحید قریشی تعمّق خاصی دارند. بویژه مطالعات ایشان دربارهٔ مثنوی مولوی اهمیت خاصی را دارد. اینجا برخی از بیانات آقای دکتر راجع به مثنوی مولوی را نقل میکنیم. در مورد مولوی شناسی در شبه قاره چنین می گویند:

" پایان سلطنت تیموریان باعث گردید که ثروت ملاکین مسلمان از دستشان برود. خدمت نظامی نیز در نتیجه پراکنده شدن ارتش تیموریان خاتمه پیدا کرد. در حالیکه فقط طبقه روحانیان مسلمان مانده بود که در مقابل استعمار گران ایستادگی می کرد ولی این گروه نیز بیشتر کوششهای خود را به ادارهٔ مدارس دینی و مساجد مبذول داشت و هر چیزی که مربوط به انگلیسها بود برای آنها موجب نفرت و انزجار قرار گرفت.بتدریج جامعه مسلمانان بدو قسمت از هم جدا گردید. از طرفی طبقه علما بود که پرچم دار علوم دینی بود و به مقتضیات تازه زندگی اجتماعی کوچکترین رابطه نداشت. علمای فرنگی

محل باشند یا علمای دیوبند ، بدون اینکه اذعانی به زندگی سیاسی و اجتماعی و اقتصادی بکنند ، ادعای راهنمائی دینی مسلمانان و کفالت مختصر اقتصادی میکردند. طبقه دیگر مشتمل بر کسانی بود که پس از انحطاط سیستم فئودالی در پیکار حیات جویای رهنمائی بودند. این طبقه متوسط جدید و در حال رشد به رهبری سر سید استحکام یافت. سر سید و همکاران او باوجود خطابهای فئودالی خود افراد طبقه متوسط بشمار میرفتند. فقط همین طبقه بود که می توانست در زندگی تازهٔ اجتماعی راهنمائی فکری مسلمانان را بعهده بگیرد. سر سید از قلبهای افراد این طبقه احساس نفرت به حکمرانان را بزدود و در نتیجه توافق با اوضاع تازه، آنها را به تحصیل علوم جدید و زبان انگلیسی وادار ساخته برای شرکت در زندگی اجتماعی بعنوان یك عامل موثری دعوت کرد. بدین ترتیب درمیان مسلمانان شبه قاره دو طبقه مهمی که از لحاظ مرز فکر از هم دیگر کاملاً جدا بودند ، بوجود آمدند.

مولوی شناسی درمیان این هر دو طبقه محبوبیت دارد ولی زاویه نظر و طرز بیان هر طبقه در مورد مطالعات مربوط به مولوی از هم جدا است. ازین بر می‌آید که مولوی شناسی دو جهت مشخص و برجسته ای دارد. طبقه ای مشتمل برکسانی است. که مولوی را از دریچهٔ افکار و تمایلات قرون وسطی نگاه میکنند. افراد این طبقه مولوی را مفسرِ مسائل دقیق تصوف و مرجع و منبع کیفیات معنوی محسوب میکنند ».

(پیش گفتار مثنوی چاپ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد)

آقای دکتر وحید قریشی به زبان فارسی شعر هم می سرایند و در آن «وحید» تخلص دارند. شعر های ایشان پر شور و حرارت و با لوازم فنی مجهز می باشد.

در حال حاضر فعالیت آقای دکتر قریشی بیشتر با زبان اردو و اختیار آن بجای انگلیسی بعنوان زبانِ رسمی در مرکز است. زبان اردو در سابق بعلت سیاست استعمار گرانهٔ انگلیس مقام و اهمیت اجتماعی خود را از دست داده بود. بعد از استقلال پاکستان این زبان بطور زبان ملی کشور اعلام شده و نفاذ و گسترش این زبان در هر شعبهٔ زندگی یکی از اهداف ملی قرار گرفته است. دکتر قریشی این هدف ملی را پی گیری میکنند و تمام اوقات و زندگانی خود را برای نیل به این هدف وقف کرده اند.

زندگی نامهٔ آقای دکتر وحید قریشی

تاریخ تولد: فوریه ۱۹۲۵م

زادگاه: میانوالی که شهرستانی است در استان پنجاب.

وطن: گوجرانواله، شهری نزدیك لاهور در استان پنجاب.

تحصیلات:

امتحان دورهٔ ابتدائی (Primary) از دبستان حویلی یکی از قریه های‌ساهی وال در استان پنجاب در ۱۹۳٤م.

امتحان دیپلم (Matriculation)دبیرستان اسلامیه باتی گیت لاهور در سال ۱۹٤۰م.

امتحان فوق دیپلم: (Intermediate)دانشکدهٔ دولتی لاهور در ۱۹٤۲م.

لیسانس : دانشکدهٔ دولتی لاهور در ۱۹٤٤م.

فوق لسیانس زبان و ادب فارسی : از دانشگاه پنجاب، در لاهور، ۱۹٤٦م.

فوق لسیانس تاریخ : از همان دانشگاه در ۱۹۵۰م.

دکتری در ادبیات فارسی : از همان دانشگاه در ۱۹۵۲م.

فوق دکتری (D.Lit) در ادبیات اردو : از همان دانشگاه در ۱۹٦۵م

موضوع پایان نامۀ دکتری در فارسی : «بررسی انتقادی انشانویسی فارسی»

Insha Literature in Persian, A Critical Study.

موضوع پایان نامه در فوق دکتری (D.Lit) :«میر حسن اور ان کا زمانه» (بزبان اردو).

دریافت جوائز :جائزه ادبی محمد طفیل در سال ۱۹۸۷م.

مسافرت به خارج : اولین سفر بمنظور پیشبرد روابط فرهنگی و ادبی در سال ۱۹٦٦م به چین نمودند. سپس در سال ۱۹۷٦ م برای شرکت در کنگره ای به هند مسافرت کردند.

استادانِ دکتر قریشی:

۱- پروفسور عباس ابن محمد علی مهرین شوستری، استاد ادبیات فارسی و زبان پهلوی.

۲-دکتر سید عبدالله استاد ادبیات فارسی، عربی و اردو.

۳-صوفی غلام مصطفی تبسم، استاد زبان فارسی.

٤-مولانا علم الدین سالك، استاد زبان فارسی و تاریخ.

۵-پروفسور محمد اقبال استاد زبان فارسی.

تخصّص :

۱-غالب شناسی
۲-اقبال شناسی

تحصیل سایر علوم :

۱- تحصیل زبان پهلوی توسط پروفسور عباس شوستری.
۲- فرا گیری علم معانی و بیان از مولانا فیوض الرحمن.

شاگردانِ دکتر قریشی :

۱- دکتر سید اکرم شاه اکرام ، رئیس دانشکدۀ خاور شناسی لاهور.

۲- دکتر آفتاب اصغر، رئیس گروه زبان فارسی در

دانشکده خاور شناسی، لاهور.

۳- خانم دکتر نسرین اختر، استاد فارسی دانشکدهٔ خاور شناسی، لاهور.

٤- دکتر عبدالحمید یزدانی، رئیس سابق بخش فارسی دانشکدهٔ دولتی، لاهور.

٥- دکتر مظهر محمود شیرانی، دانشکدهٔ دولتی،شیخوپوره.

تدریس زبان فارسی :

۱- در دانشکدهٔ خاور شناسی دانشگاه پنجاب، از سال ۱۹٤۸م الی ۱۹٥۰م.

۲- مدیر گروه ادبیات فارسی در دانشکدهٔ اسلامیه لاهور، از ۱۹٥۸م الی ۱۹٦۲م.

۳- استاد دورهٔ فوق لیسانس فارسی در دانشکدهٔ خاور شناسی، دانشگاه پنجاب لاهور با حفظ مقام استادی در دانشکدهٔ اسلامیه، لاهور از سال ۱۹٤۸م الی ۱۹٦۲م.

ممتحن برای امتحانات فارسی :

۱-کمیسیون برای استخدام عمومی پنجاب.
(Punjab Public Service Commission)

۲-کمیسیون برای استخدام مرکزی.
(Federal Public Service Commission)

۳-هینت تعلیمات ثانوی پنجاب (برای امتحان فوق دیپلم)

٤-هنیت تعلیمات ثانوی پشاور (برای امتحان فوق دیپلم)

٥-دانشگاه پنجاب لاهور (برای لیسانس فارسی)

٦-دانشگاه سند، حیدر آباد (برای لیسانس فارسی)

۷-دانشگاه پنجاب لاهور (برای فوق لیسانس فارسی)

دیداری بادانشمندان ایرانی و خارجی ایران شناس و استادان زبان فارسی :

۱- شادروان استاد عبدالحی حبیبی افغانستان

۲- استاد سعید نفیسی	ایران
۳- دکتر حسین نصر	ایران
٤- دکتر عبدالحسین زرین کوب	ایران
۵- استاد بدیع الزمان فروزانفر	ایران
٦- دکتر جلال متینی	ایران
۷- خانم اینی ماری شمل	آلمان
۸- پروفسور قراحان	ترکیه
۹- دکتر فواد سزگین	ترکیه
۱۰- پروفسور ترلان	ترکیه
۱۱- دکتر اسکندرو بوزانی	ایتالیا
۱۲- رالف رسل	بریتانیا
۱۳- د ـ ماتهیوز	بریتانیا
۱٤- دکتر نذیر احمد	هند
۱۵- قاضی عبدالودود	هند
۱٦- پروفسور حسن عسکری	هند
۱۷- پروفسور سید امیر حسن عابدی	هند

تأسیس مؤسسات ادبی :

۱- تأسیسِ انجمن عربی و فارسی در دانشکده اسلامیه، لاهور (سرپرست)

۲- تأسیسِ حلقهٔ شیرانی در دانشکدهٔ خاور شناسی، دانشگاه پنجاب، لاهور (سرپرست)

۲- راه اندازیِ «مجلهٔ تحقیق»برای ترویج ادبیات فارسی، عربی و علوم انسانی در دانشکدهٔ خاور شناسی، لاهور.

مدیریت مجله های ادبی :

۱- مجله « صحیفه » لاهور.

۲- « اورئینتل کالج مگزین (مجله دانشکدهٔ خاورشناسی) لاهور.

۲-مجله « اقبال ریویو » لاهور.

آثار فارسی :

۱- نامهٔ عشق تألیف اندرجیت منشی، پنجابی اکادمی، لاهور ۱۹۵۹ م

۲-دربار ملی (به اشتراك محمد اکرام) مجلس ترقی ادب، لاهور۱۹٦۱ م

۳- تصحیح ثواقب المناقب تألیف صداقت کنجاهی، اورئینتل کالج مگزین (مجله دانشگاه خاور شناسی) ۱۹٦۱ م

٤- تصحیح «شاهجهان نامهٔ» محمد صالح (دو جلد) مجلس ترقی ادب، لاهور۱۹٦٦ م

۵-تصحیح جلد سوم شاهجهان نامه ایضاً ۱۹۷۲ م

٦- ارمغان ایران، مجلس ترقی ادب، لاهور۱۹۷۱ م

۷- تصحیح تذکرهٔ «همیشه بهار» کراچی ۱۹۷۳ م

۸- نقد جان (مجموعه ایست دارای برخی از شعر های فارسی دکتر قریشی) ۱۹٦۸ م چاپ لاهور

مقالات پیرامون ادبیات و شعر فارسی :

۱- « تنقید شعر العجم » پر ایک نظر (نگاهی به نقد شعر العجم) « کتاب » لاهور جون ۱۹٤۵م

۲- مرزا محمد حسن قتیل (ضمیمه) (مجله دانشکده خاور شناسی) اورئینتل کالج مگزین منی ۱۹٤۸م لاهور.

۳-جدید فارسی شاعری میں اوزان کے تجربے(تجربه های وزن شعری در شعر جدید فارسی) روزنامه « امروز» لاهور ۱۷ جنوری۱۹٤۹م

٤- ایرن میں ڈرامه نگاری (نمایشنامه نویسی در ایران)

روزنامه "زمیندار" لاهور ١٩٤٩م (شاه ایران نمبر)

٥- خسرو کا نظریهٔ اسلوب (نظر خسرو دربارهٔ سبك) مجله (دانشکدهٔ خاور شناسی) اورئینتل کالج میگزین نومبر ١٩٥٠ م لاهور.

٦- منابع قدیم برائے احوال سعدی " کاروان " گوجرانواله ١٩٥٢ م

٧- فیضی کا نظریهٔ شعر (نظر فیضی دربارهٔ شعر) " نقوش " لاهور،شماره ١٥ ، ١٩٥٢ م و ارمغان علمی لاهور ١٩٥٥ م

٨-فرهنگ نامه جدید ، پروفیسر رازی (تبصره) " دستور " لاهور١٩٥٥ م

٩-شیخ سعدی کا ایک قطعه (قطعه ای از سعدی) " کاروان " گوجرانواله ١٩٥٦ م

١٠-شیخ سعدی کا ایك قطعه (قسط دوم) "نورالتعلیم" گکهڑ فروری ١٩٥٨ م

١١- پاك و هند میں فارسی زبان و ادب (زبان و ادب فارسی در پاکستان و هند)" گیت " لاهور ٢٨جون ١٩٦١و " آهنگ " کراچی

١٢- ٹیک چند بهار، اردو دائره معارف اسلامیه ١٩٦١ م لاهور

١٣-آذر،لطف علی بیگ ، اردو دائره معارف اسلامیه١٩٦٢م

١٤-آرزوـ سراج الدین علی خان،اردو دائره معارف اسلامیه ١٩٦٢ م

١٥- پیرکلیر اور ان کا فارسی دیوان (پیرکلیر و دیوان فارسی او) " اردو " کراچی اکتوبر١٩٦٧ م

١٦- مغربی پاکستان میں تدریس فارسی (تدریس فارسی در پاکستان غربی) روداد کانفرنس١٩٧٠ م

۱۷- مآثر الکرام (میر غلام علی) پیش لفظ (پیشگفتار ماثرالکرام) مکتبه احیاء العلوم شرقیه ۱۹۷۱ م لاهور

۱۸- امیر خسرو کا صوفیانه ماحول (محیط عرفانی امیر خسرو) « هم سخن » کراچی ۱۹۷۵ م

۱۹-مثنوی معنوی (پیشگفتار) مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ـ اسلام آباد و مکتبه المعارف، لاهور ۱۹۷۸ م

۲۰- حضرت شاه دوله دریائی حیات و تعلیمات تالیف شریف کنجاهی (پیشگفتار بر کتاب حضرت شاه دوله دریائی و شرح حال زندگی و تعلیمات او)
ناشر : مرکز معارف اولیاء محکمه اوقاف ـ لاهور، جولائی ۱۹۸۵ م

مقالات دربارۀ رجال فارسی نویس :

۱-شبلی کی حیات معاشقه (زندگانی عشق آمیز شبلی نعمانی) « کتاب » لاهور اپریل ۱۹٤۵ م

۲-سودا کی مجروح شخصیت (شخصیت مجروح سودا) « ادبی دنیا » لاهور نومبر ۱۹۵٦ م

۳-فن تاریخ گوئی ـ مقدمه، گلوب پبلشرز، لاهور ۱۹٦۷ م

٤- رنجیت سنگھ کے عہد کی ایک دستاویز (یك سند تاریخی از روزگار رنجیت سینگ) « علم » لاهوراپریل، مئی ۱۹٦۲م

۵-احمد ٹھٹھوی (احمد تتوی) اردو دائره معارف اسلامیه لاهور ۱۹٦۲ م

٦-آدینه بیگ اردو دائره معارف اسلامیه۱۹٦۲ م

۷-علی مردان کا ذوق تعمیرات (علاقهٔ علی مردان به تعمیرات) « برقاب » لاهور ستمبر ۱۹٦۳ م

اقبال شناسی :

۱- ایک اقبالی نقاد (دربارۀ یك منتقد اقبال) « یادگار » غزل نمبر ۱۹۵۵ م

۲- اقبال کے تیرہ غیر مطبوعہ خطوط
(۱۳ نامه چاپ نشدهٔ اقبال) روزنامه « آفاق » لاهور ۱۹۵۵ م
اقبال نمبر

۳- اقبال کی شاعری (شعر اقبال)
«چٹان» لاهور، ۲۲ اپریل اقبال نمبر ۱۹۵۷ م و «کاروان»
گوجرانواله ۱۹۶۳م و هفت روزه «هلال» ۹نومبر راولپنڈی
۱۹۷۷م و رساله «اقبال فلسفی شاعر» ۱۹۷۸ م لاهور

٤-اصطلاحات اقبال (تبصره)
« امروز » لاهور۲۵ اپریل ۱۹۵۸ م

۵-اقبال کا رنگ اصلاح (اصلاح سازی در شعر اقبال)
« کردار نو » لاهور، اپریل ، مئی ۱۹۵۹ م

٦- علامه اقبال اور اسلامیه کالج (علامه اقبال و دانشکده
اسلامیه)
« فاران » لاهور جون ۱۹٦۲ م روزنامه « کوهستان »
٤اکتوبر۱۹٦۲م

۷-اقبال کا نظریه وطنیت (ملّت از دید اقبال)
مجله تحقیقات پنجاب یونیورسٹی لاهور جنوری ۱۹۷۰ م

۸-آثار اقبال
« صحیفه » لاهوراکتوبر ۱۹۷۳ م اقبال نمبر

۹-اقبال اور عشق رسول (اقبال و عشق رسول)
(۱) « اقبال» لاهور۱۹۷۷ م اقبال نمبر گورنمنٹ کالج
(۲) « کتابچه » اقبال شاعر اور فلسفی بزم اقبال لاهور
۱۹۷۷ م

۱۰-تشبیهات اقبال (حصه سوم) بزم اقبال، لاهور۱۹۷۷ م
۱۱-اقبال اور مطالعهٔ تاریخ (اقبال و مطالعه تاریخ)
دو هفتگی « خدمت » لاهور یکم مئی ۱۹۷۷ م
« برگ گل » کراچی ـ ۱۹۷۷ م اقبال نمبر

۱۲-کتابیات اقبال (رفیع الدین هاشمی) مقدمه، ۱۹۷۷ م

۱۳-خطوط اقبال کا ذخیرهٔ محمد امیرالدین
(نامه های اقبال به محمد امیرالدین)
« سویرا » لاهور جنوری، فروری مارچ ۱۹۷۸ م

۱٤-اقبال اور چغتائی (اقبال و چغتائی)
(۱) « صحیفه » لاهور، اقبال نمبر (حصه اول)۱۹۷۸ م
(۲) عبدالرحمن، شخصیت اور فنی مرتبه (وزیر آغا)
منی ۱۹۸۰ م

۱۵-اقبال کی تاریخ ولادت (بررسی تاریخ تولد اقبال)
« نقوش » لاهور۱۹۸۱ م

۱٦-علامه اقبال کا تصور وطنیت (ملتِ از دید علامه اقبال)
(۱) اقبال ریویو، لاهور اکتوبر، دسمبر
(۲) «تقاریر یوم اقبال» ۱۹۸۲م علامه اقبال اوپن یونیورسٹی
شعبه اقبالیات.

۱۷- علامه اقبال کا نظریه حیات (زندگی از نظر اقبال)
« آهنگ »کراچی جلد:۲۸ ۲۲ شماره :۱۹۸۵۲۱ م_ اکتوبر

مقالات پنجابی دربارهٔ اقبال لاهور :

۱۸-اقبال تے پاکستان (اقبال و پاکستان)
« لہران » لاہور، اپریل ۱۹٦۷ م

۱۹-اقبال دیاں لمیاں نظماں (منظومه های بلند اقبال)
(ترجمهٔ خلیل آتش) بزم اقبال ـ لاهور۱۹۷۷ م

۲۰-اقبال دا فلسفهٔ عشق (نظر اقبال راجع به عشق)
« وارث شاه » ملتان نومبر، دسمبر ۱۹۷۷ م

برخی از آثار و مقالات انگلیسی :

(منتخبات از « مجلّهٔ اقبال ریویو »)
Selections from "Iqbal Review" Lahore, 1983.

(مطالعات شرقی)
Oriental Studies, Lahore 1973

(ادبیات اسلامی فارسی هندی)

The Indian Persion Islamic Literature. Lahore
March 1954

(مقدمهٔ صد میدان)

Sad Maidan. (Preface)

(مسایل نمایش گزاری نسخه های خطّی در موزه ها)

The problems of Exhibiting Mss. in the Museums.
Museum Journal of Pakistan. Karachi Jan. 1963.

(یك سند تاریخی از روزگار سیك ها)

A document of Sikh period.
Journal of Punjab University Historial Society,
Lahore May 1963.





— ✪ دکتر وحید قریشی ✪ —
خدا ایشان را سلامت نگهدارد

عمل صالح

الموسوم بہ

شاہ جہان نامہ

جلد اول

تصنیف محمد صالح کنبو

ترتیب و تحشیہ: ڈاکٹر غلام یزدانی

ترمیم و تصحیح: ڈاکٹر وحید قریشی

مجلس ترقی ادب
۲- کلب روڈ- لاہور

عمل صالح

الموسوم بہ

شاہ جہان نامہ

جلد دوم

تصنیف محمد صالح کنبو

ترتیب و تحشیہ: ڈاکٹر غلام یزدانی

ترمیم و تصحیح: ڈاکٹر وحید قریشی

مجلس ترقی ادب
۲- کلب روڈ- لاہور

عمل صالح

الموسوم بہ

شاہ جہان نامہ

جلد سوم

تصنیف محمد صالح کنبو

ترتیب و تحشیہ: ڈاکٹر غلام یزدانی

ترمیم و تصحیح: ڈاکٹر وحید قریشی

مجلس ترقی ادب
۲- کلب روڈ- لاہور

ارمغانِ ایران

(مقالات منتخبہ مجلہ "صحیفہ")

مرتبہ

ڈاکٹر وحید قریشی



مجلس ترقی ادب لاہور

دربارِ ملّی

ایران کی

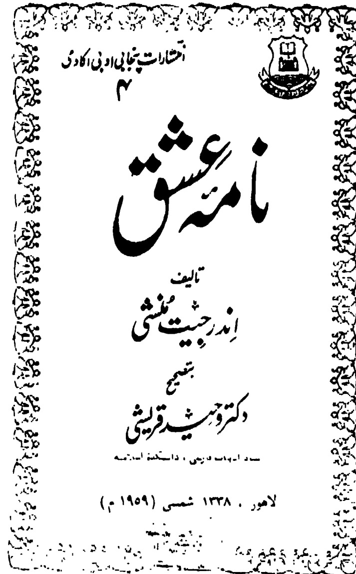
قومی زندگی کی کہانی معاصرین کی زبانی

تلخیص و ترتیب

شیخ محمد اکرام

ڈاکٹر وحید قریشی

مجلس ترقی ادب ۲ - نرسنگھ داس گارڈن کلب روڈ لاہور



انتشارات پنجابی ادبی اکادمی

۴

نامۂ عشق

تالیف

اندرجیت منشی

بتصحیح

دکتر وحید قریشی

لاہور ، ۱۳۳۸ شمسی (۱۹۵۹ م)

ہمیشہ بہار

(تذکرہ شعرائے فارسی)

مصنفہ

کشن چند اخلاص

مرتبہ

ڈاکٹر وحید قریشی

انجمن ترقی اردو بابائے اردو روڈ

کراچی-۱

میرزا نظام الدین بیگ جام
کراچی

نسخهٔ کهن تفسیر حسینی در موزهٔ کراچی

« مواهب علیه » نگاشتهٔ کمال الدین حسین واعظ کاشفی (م ۹۱۰ هـ) که بیشتر به « تفسیر حسینی » شناخته می شود ، از رایج ترین تفاسیر فارسی در شبه قاره بوده است. کتابخانه ای نیست که نسخه های خطی داشته باشد و نسخهٔ تفسیر حسینی در آن نباشد. پس از بررسی ابتدائی ۲۵۸ نسخهٔ خطّی این تفسیر در کتابخانه های مختلف پاکستان شناخته شده است(۱) ، که ازآنمیان کهن ترین نسخه مورخ ۹۱۱ هـ میباشد (۲). یعنی فقط یك سال پس از وفات مؤلف کتابت شده است.

در این جا ما نسخه ای دیگر از تفسیر حسینی معرّفی می کنیم که هر چند تاریخ تحریر را ندارد امّا از قراین، قدمتِ آن مسلّم است. این نسخه در دو مجلّد بشماره ۲۸۱ - ۲۸۰ - ۱۹۶۹ این ـ ایم در دفتر موزهٔ ملیّ پاکستان کراچی ثبت شده است. جلد اول (از سورهٔ فاتحه تا سورهٔ انعام) در ۳٤٦ صفحه و جلد دوم(از سورهٔ اعراف تا سورهٔ کهف) در ۲۹۲ صفحه می باشد. در هر دو صفحه ۲۹ سطر آمده است. هر دو جلد به یك خامه، به خط « بهار » تحریر شده است. این خط در قرنِ نهم هجری برای تحریر قرآن مجید در شبه قاره رایج بوده است. خط بهار تا حدّی به خطِ کوفی شباهت دارد. ویژگی خط اینست که در آن حرکاتِ کلماتِ عَربی به خطوط اُفقی است.

خط شناسان معتقد اند که خط بهار بروزگار سلطان شمس الدین ابوالمظفر سلطان ابراهیم شرقی جونپور (۸۰٤ - ۸٤٤هـ) به وجود آمده ، وچون تاکنون هیچ کتیبه ای باین خط در اندلس مکشوف نشده ، می توان به یقین گفت که این خط در عربستان ، ایران و مصر

معرفی نشده بود. (۲)

دو صفحهٔ ابتدائی هر دو مجلّد، مذهّب است امّا این تذهیب به سبکِ هراتی نیست بلکه به سبک هندی است. در این تذهیب رنگ های لاجوردی، شنگرفی و زبرجدی بکار رفته است. تشکیل آیات نیز شنگرفی و لاجوردی است. علامات اول، نصف، ثلث و ربع مطلاً است و در حاشیه دائره های شنگرفی و لاجوردی کشیده شده است. نشانهٔ رکوع در داخل دائره ای به شیوهٔ کوفی به رنگِ لاجوردی نوشته است. اسم «الله» و رموز و اوقاف در سراسر دو جلد شنگرفی است. جدول های دو خطی برنگهای مشکی و شنگرفی است. در آغاز هر سوره سر لوح طلائی دیده می شود و پس از هرسه پاره نمونه های آرایشی وجود دارد اما با مرورِ زمان این آرایشها کم رنگ شده است.

در آغاز جلد اول این یادداشت مرقوم شده است:

«الجزء الاول تفسیر حسینی بتاریخ ۱۶ ماه ربیع الاول بروز جمعه ۱۰۱۸هـ موافق بتاریخِ ۱٤ ماه خورداد الهی سنه ٤ در مقام شهر آگره هدیه کرده شد بعوض چهل و پنج روپیه خزانهٔ بنده کمترین فتح الله ولد الله بخش آبدار بن مهتر حسینی گرفت. و هر که دعوی کند مجرم باشد. دولتِ دو جهانی مدام مدام باد. بحرمت النبی و آله الامجاد. گواه شد مولانا عبدالله برادرِ مولانا اسماعیل. گواه شد مولانا عبدالوهاب برادرِ مولانا اسماعیل».

در آغاز جلد دوم نیز یادداشتی بهمینگونه آمده است، این جلد بعوض صد روپیه خریداری شده بود.

در صفحهٔ اولِ جلد یکم این دو مهر خوانده می شود:

[غلام شاه نورالدین جهانگیر
فتح الله شده از روز تقدیر]

[از نور الهی روشنی یافته صبحی ۱۰٤۵]

در این جا از اول و آخر هر دو مجلدِ تفسیر حسینی نمونه ارائه می گردد تا خوانندگان به نوع خط این نسخه متوجه شوند.

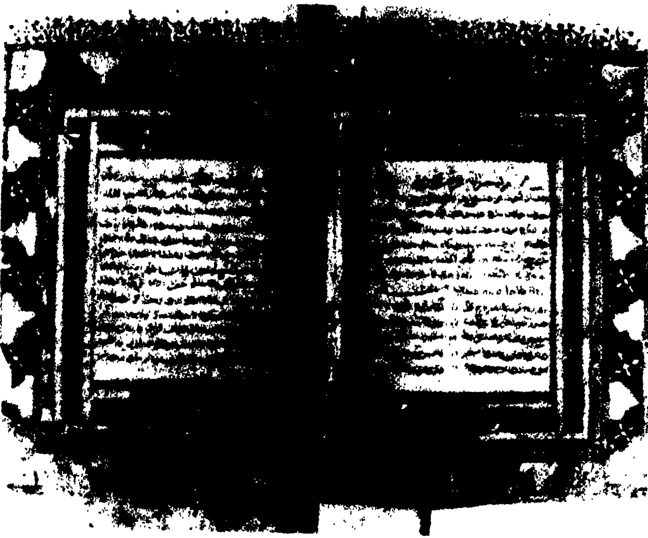


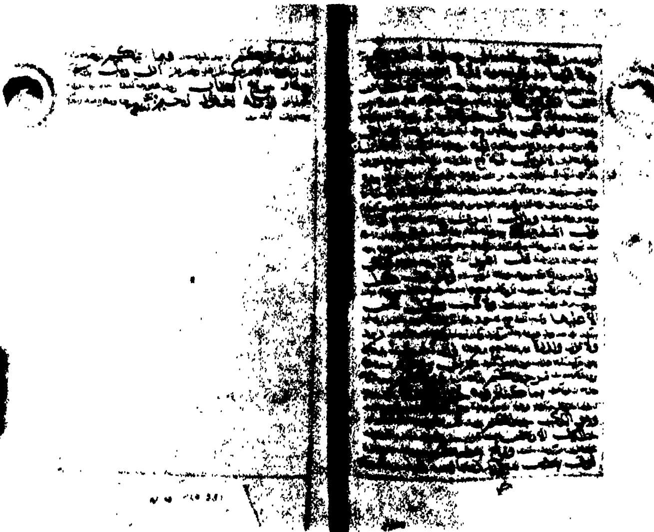
حواشی

۱- فهرست مشترك نسخه های خطی فارسی پاکستان از احمد منزوی ۱: ۷٤ - ۹۲

۲- همان ماخذ ۱: ۷۵

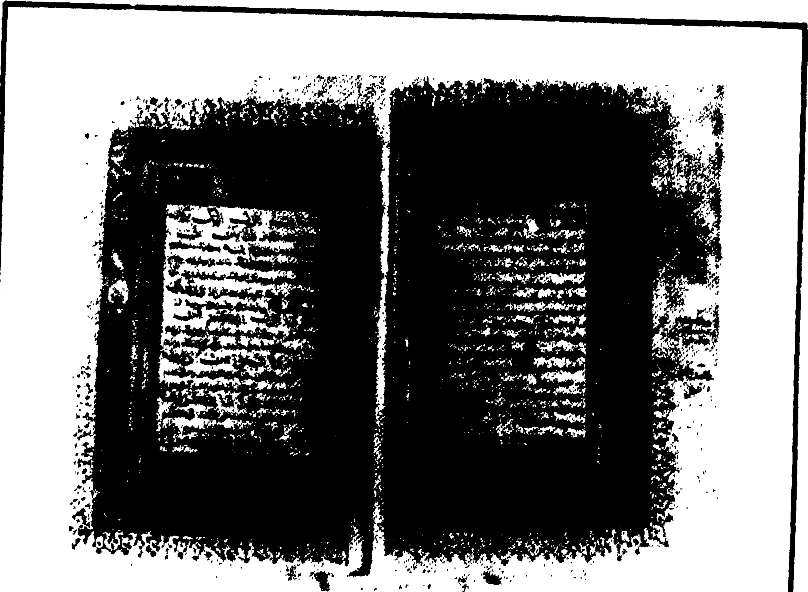
۳- Specimen of Calligraphy in the Delhi Museum. by Zafar Hasan, Delhi, P. 5

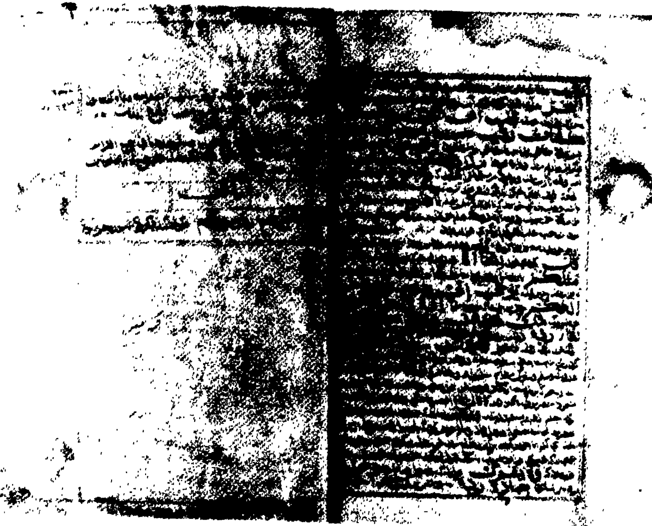




صفحهٔ اول و آخر

جلد اوّل تفسیر حسینی، نسخهٔ موزهٔ ملی پاکستان، کراچی





صفحهٔ اول و آخر
جلد دوم تفسیر حسینی، نسخهٔ موزهٔ ملی پاکستان، کراچی

دکتر سید وحید اشرف
استاد فارسی ـ دانشگاه مدراس

رباعیات فارسی غالب

اظفری(۱) در رسالهٔ خود بنام «عروض زاده» مینویسد که ایجاد اوزان رباعی دلیل است بر نهایتِ لطافتِ طبعِ موجدین آن اوزان، و می افزاید که تسلّطِ کامل برفن عَروض مَحال است. بنظر میرسد که رباعیاتِ فارسیِ غالبَ این هر دو قول را تصدیق میکند.

برای رباعی، بحر هزج متعین است، و تعدّد اوزانِ رباعی نتیجهٔ زحافات میباشد. دانشمندانِ متقدّم تعداد این زحافات برای رباعی را تا بیست و چهار متعین کرده اند. سبب این تحدید همان لطافت طبع است که اظفری به آن اشاره کرده است. بعضی ازین بیست و چهار وزن هم ثقیل تر است (۲) و سببِ گرانیِ خاطر میشود، ولی عروضیان آن را جائز قرار داده اند، تاشاعر در مواقع مخصوص میتواند آنها را بکار برد. استعمال آنها منحصر بر لطافت طبع شاعر میباشد.

شعراء عموماً لطافت طبعی میدارند که مخصوص بایشان است، مثلاً اینکه آنان طبع موزون دارند. همین سبب است که بدون دانستن بحور یا عروض، برخی از شاعران میتوانند در بحور متداول شعر گویند و بعد از مشق و ممارست رباعی هم مینویسند و بطور نادانسته در اوزان مختلف رباعی شعر می سازند. ولی اگر از اوزان رباعی آگاهی حاصل نکرده باشند، خطرِ اشتباه زیادی وجود دارد. در این صورت تنها بعلت لطافت طبع می توانند ولی با اشتباه زیاد دُچار شدن و خطاهای مکرّر کردن آنان بعلت عدم اطلاع یا کمی ممارست میباشد.

هر کسی که شاعر است میتواند بعد از ممارست بر بیست و چهار وزن رباعی تسلط یابد، ولی زحافات یك سلسلهٔ طویل دارد ویك ماهر عروض زحافات بیشمار را میتواند اختراع کند. اگر هدفِ کسی تسلّط کامل بر زحافَات باشد، او میتواند یك عروضیِ ماهر و دانا بشود ولی نمی تواند یك شاعر متفکّر و توانا شود. برای ضیافتِ طبع

شاعران گاهی بر وزن رباعی یک رکن را افزوده اند، ولی این طبق اصولِ رباعی نیست و تا زمان متاخرین همه شاعران همین ٢٤ وزن را وزنِ رباعی قرار داده اند. بنابرین چون ما رباعیات یک شاعر را از حیثِ عروض بررسی میکنیم، ما هم همین ٢٤ وزن را معیار قرار میدهیم. اگر کسی باشد که علاوه بر این ٢٤ وزن را، وزنی دیگر بکار برده است، او باید نشان بدهد که چرا و چطور آن وزن را وضع کرده است والاّ این اختراع بر تجاوز از حدِّ متعین حمل خواهد شد.

و امّا بحث این مقاله مشتمل برسه بخش است. اول انتقاد برمتنِ رباعیات غالب، دوم سنجش معیار زیباییِ رباعی و اوصافِ رباعیات غالب، سوم بررسی بهترین رباعیات فارسی غالب.

پیشِ اینجانب کلیات غالب طبع نولکشور چاپ سوم است که در دسامبر ١٩٢٤ میلادی چاپ شده و در ژانویه سال ١٩٢٥ میلادی منتشر گشت. در پایان کلیات دو عبارت بعنوان خاتمة الطبع میباشد: یکی نوشتهٔ مولانامحمد علی هادی اشک است که معاصر و مدّاح غالب بوده و دیگر از طرف مطبع نولکشور است که تاریخ طباعت دارد. این جا می خواهیم اقتباسی از عبارت هادی علی اشک نقل کنیم که مربوط به متنِ کلیات میباشد.

« تا مقدور در مقابله و تصحیح کوتهی نکرد و قدر میسور از دل نهادن پهلو تهی نکرد، مصنّفِ صواب اندیش را درین تهذیب با خویشتن انباز نمود، آنچه ندانست بزبان خامه و سفارتِ نامه در خدمتش باز نمود، اشارتی که رفت برطبق آن کاربست و پنجهٔ سلمای تحقیق را نگار بست. اکنون ظاهر آنکه صورتش از ستردنِ نقش ناروا بری است، اگر وجهی در چهره پردازی مانده باشد اقتضای بشری است ».

اگرچه برای انتقاد متن، کلیاتِ نامبرده را پیش نظر داشته ایم ولی در عصر ما، چنانکه میدانیم، رباعیاتِ فارسیِ غالب جداگانه بشکل کتاب هم چاپ شده است و مرتّبِ این نسخه دکتر امیر حسن نورانی استاد فارسی دانشگاه دهلی است که چند سال قبل از خدمت دانشگاه باز نشسته شده است. استاد امیر حسن نورانی این مجموعهٔ رباعیات را در سال ١٩٦٨ میلادی از مکتبهٔ فروغ اردو لکهنؤ با

ترجمهٔ اردو انتشار داده است.

این کتاب با موضوع اینجانب باین علت مربوط است که مرتّب در تصحیحِ متنِ رباعیاتِ نسخه های متعددِ کلیاتِ غالب را پیش نظر داشته و با آنها مقابله کرده است. او بیان میکند که نسخه های کلیاتِ غالب چاپ ۱۸۶۳ میلادی، و ۱۸٤۵ میلادی و ۱۸۶۱ میلادی و ۱۸۶۷ میلادی را فراهم آورده و مقابله کرده و از آنها رباعیات را اخذ کرده است. او نیز مینویسد که بعد از آن، با نسخه های مستندِ دیگر هم مقابله کرده متن را تصحیح کرده است. ولی این « نسخه های مستند » کدامست ذکر نشده است، لذا این دعویٰ محتاج بدلیل است. این رباعیات غالب که استاد امیر حسن نورانی جمع کرده است، اگرچه از حیثِ مأخذ درجهٔ ثانوی میدارد، ولی چون مرتّب ادّعا کرده است که برای تصحیح متن، نسخه های متعدد را پیش نظر داشته است، ازین نتوان صرف نظر کرد. ولی بحث ما مخصوصاً مبنی بر نسخهٔ مطبوعهٔ نولکشور چاپ سوّم میباشد.

اول یك رباعی از کلیات مطبوعهٔ نولکشور نقل میکنیم که دربارهٔ آن با وثوق میتوان گفت که در آن سهوِ کاتب راه یافته است و دکتر امیر حسن نورانی این رباعی را درست نوشته است:

سائل زگدا بجز ندامت نبرد
مرگ از عاشق بجز ندامت نبرد
از سینهٔ من که قلزمِ خونِ دل است
جز تیرِ تو کس جان بسلامت نبرد

درین رباعی در دو مصرعهٔ اول تکرار قافیه است یعنی « ندامت » که درست نیست و این سهوِ کاتب است. امیر حسن نورانی در مصرعهٔ اولیٰ بجای « ندامت »، « ملامت » نقل کرده است که درست میباشد ولی امیر حسن نورانی مأخذ خود را نشان نداده است.

اینجانب یك رباعیِ غالب را درسه جای با فرق متن دیده ام. این رباعی در کلیات مزبور بقرار زیر است:

کس را نبود رخی بدینسان که تراست
پاکیزه تنی بخوبیِ جان که تراست

گفتی که زهیچ فتنه پروا نکنم
آه از غمِ چشمِ بد خویان که تراست

در این رباعی قرأت « چشمِ بد خویان » مصرعه را از بحر خارج میکند.

امیر حسن نورانی این رباعی را چنین نوشته است:

ما را نبود رخي بدینسان که تراست
پاکیزه تنی بخوبیِ جان که تراست
گفتي که زهیچ فتنه پروا نکنم
آه از غمِ چشم بد خواهان که تراست

امیر حسن نورانی بجای « کس را »،« مارا » نوشته است، عجب است که این جا چطور اشتباه کرده است. در مصرعهٔ چهارم قافیه « بد خواهان » نوشته است. ظاهراً مرتّب قیاسِ خود را بکار برده است ولی برای او لازم بود که نشان میداد که این تصحیح قیاسی است یا مبنی برمتنی است. در هر حال او این متن را درست قرار داده است چنانچه ترجمهٔ اردو هم برطبقِ همین متن نوشته است. او در اردو مینویسد:

" مگر مجھے بد خوابوں کی نظر بد کا جو تجھے لگی ہے بہت غم ہے "

یعنی « ولی از زخم نظر بد خواهان که به تو رسیده است، خیلی غمناك هستم ». این ترجمه چندین اشتباه دارد: اول اینکه در این رباعی در « تُرا » (تورا)، « را » علامتِ مفعول نیست بلکه علامتِ اضافتِ تملیکی است، دوم اینکه شاعر خودَ چشمانِ محبوب را فتنهَ گفته اَست که فتنه خیز میباشد و چشم بدِ بدخواهانَ مُرادش نیست، سوّم اینکه مثلِ بد خویان ترکیب بد خواَهان هم مصرعه را از بحر خارج میکند لذا نادرست است.

نویسندهٔ ایرانی محمد علی فرجاد هم این رباعی را نقل کرده است. او چنین مینویسد:

کس را نبود رُخی بدینسان که ترا ست
پاکیزه تنی بخوبیِ جان که تراست
گفتی که بهیچ فتنه پروا نکنم
آه از غمِ چشم بدخوبان که تراست

یعنی چشمانِ تو که چشمانِ خوبان (ماهرویان ، نازنینان ، مه جبینان) است ، بداست زیرا که فتنه خیز است و من غمِ این فتنه خیزیِ چشم تو میدارم. این جا غالب « چشم بد » را بمعنی نظرِ بد بکار برده است و بدو خوبان را جمع کرده صنعت تضاد پیدا کرده است. آقای فرجاد مأخذ خود را پنج آهنگ غالب نامبرده است.

رباعی زیر هم قابل بحث است. دکتر امیر حسن نورانی چنین نوشته است:

آنم که به پیمانهٔ من ساقیِ دهر
ریزد همه درد و درو تلخابهٔ زهر
بگذر زسعادت و نحوست که مرا
ناهید بغمزه کُشت و مریخ به قهر

درین رباعی مصرعهٔ دوم اشتباه دارد. اگرچه متنِ مزبور از حیثِ معنی درست است ولی درین متن یك قبح است یعنی « درو » که مخفّف «در او» هست ، در قرأت آن « و » کاملاً ظاهر نمیشود و این قبیح است. از غالب سهو ممکن است ولی تعمداً این طور نمی توان نوشت. وزن مصرعهٔ مورد بحث این است: مفعول مفاعیل مفاعیل فعل. در کلیاتِ مطبوعهٔ نولکشور مصرعهٔ دوم چنین است:

ریزدهمه درو درد و تلخابهٔ زهر

ولی این مصرعه خارج از بحر است و لذا نادرست است. چون درین مصرعه د ، ر ، و ، بتکرار آمده است و ممکن است کاتب در کتابت اشتباه کرده باشد ، لذا تصحیح این مصرعه بیشتر منحصر بر ذوق مصحّح میباشد ولی باید بانسخه های دیگرهم مقابله شود ، ممکن است نسخه ای باشد که متن درست داشته باشد. ولی برای اینجانب جز تصحیح قیاسی چارهٔ دیگر نیست. قرأت این مصرعه علاوه بر دو متنِ

مزبور، به دو صورت دیگر هم میتوان باشد:

ریزد همه درد و دردِ تلخابهٔ زهر

نثرِ این مصرعه چنین است: (ساقیِ دهر در پیمانهٔ من) همه درد میریزد و (این) دردِ تلخابهٔ زهر (است)، یعنی دردی است که از تلخابهٔ زهر پیدا میشود. در این مصرعه واوعطف دو جمله را وصل میکند و جملهٔ دوّم شرح و وصف درد میکند. ولی بنظر میرسد که بدین صورت لفظ « درد » در جملهٔ اول این مصرعه زاید است و مصرعه از حشو پاک نیست.

بطور دیگر این مصرعه را بطریق زیر میتوان خواند:

ریزد همه درد و درد تلخابهٔ زهر

نثر این مصرعه این طور میشود: (ساقی دهر در پیمانهٔ من) همه درد میریزد و درد تلخابهٔ زهر (میریزد). حالا از روی قیاس همین آخرین قرأت قابل قبول بنظر میرسد.

در رباعی زیر سهو کاتب را ملاحظه کنید:

گیرم که ز دهر رسم غم بر خیزد
غمهای گذشته چو بهم بر خیزد
مشکل که دهید داد ناکامیِ ما
هرچند که فرجامِ ستم بر خیزد

در مصرعهٔ سومِ رباعیِ مزبور لفظ « دهید » درست نیست. اینجا باید لفظ « دهند » باشد. در زبانِ فارسی از قدماء این سنّت جاری است که خدا را همیشه بطور مفرد خطاب میکنند، یا اگر لفظ خدا در جمله بطور فاعل آمده باشد، فعل هم بر طبق آن مفرد می آورند ولی چون فاعل حقیقی ذکر نشده باشد فعل را به صورت شخص جمع می‌آورند، و مراد از آن ارباب قضا و قدرمی باشد، که بفرمانِ خداوند تعالیٰ کار میکنند. در قرآن، خدا چون بطور اول شخص کلام میکند برای خود مفرد و جمع هر دو را بکارمی برد، ولی چون بنده خدا را خطاب میکند، همیشه مفرد را می آورد.

متنِ یك رباعی دیگر اگرچه درست است ولی دکتر امیر حسن نورانی ترجمهٔ آن رباعی را بطوری کرده است که در متن اشتباه پیدا

یشود و اگر متن بر طبق ترجمهٔ اردو خوانده شود، نادرست می شود:

هر چند شبی که میهمانش کردم
بر خویش به لابه مهربانش کردم
آه از دل، هیچگه میاسای که من
در وصل ز خویش بدگمانش کردم

ترجمهٔ مصرعه های سوّم و چهارم که امیر حسن نورانی کرده است چنین است: « افسوس بر دلِ ناصبورِ خود است که بر موقعِ ملاقات من او را (یعنی محبوب را) از طرف خود بدگمان کردم ». یعنی امیر حسن نورانی مصرعهٔ سوم را چنین خوانده است: « آه از دلِ هیچگه میاسای که من » که وزنش این است: « مفعول مفاعلن مفاعیل فعل ». او « دل میاسای » را در معنیِ دلِ نا آسا یعنی دلِ ناشکیب قیاس کرده است. ولی « میاسای » در حقیقت نهی است از آسودن. مفهوم این است: « افسوس بر آن دل، که آن هیچ گه آسوده نشود، که من در وصل او را از خود بدگمان کردم ». در این صورت وزن مصرعه چنین میشود: مفعولن فاعلن مفاعیل فعل.

در نسخهٔ مرتبهٔ استاد امیر حسن نورانی در مصرعهٔ چهارم بجای « ز »،« که » نوشته شده است که درست نیست.

در این رباعی، در مصرعهٔ چهارم، در « بدگمانش » ش مفعول است و مرجع آن محبوب است. در مصرعهٔ سوم به سبب آوردن « آه از دل » باید فاعلِ مفعول « دل » باشد، یعنی دل من محبوب را از من بدگمان کرد، ولی چون ردیف«کردم » هست و در مصرعهٔ سوّم فاعل « من » هم ظاهر است لذا جز من فاعل کسی دیگر نمیتوان باشد. اگر گفته شود که مقصود این است که از سبب دل، من محبوب را از خود بدگمان کردم، باید این را کاملاً اظهار کرد والاّ بیان مصداق « المعنیٰ فی البطن » خواهد شد.

حالاکه میخواهم عیوب و زیبایی های رباعیات غالب را هم نشان میدهم، اول باید دید که برای نشان دادن زیبایيِ رُباعی چه معیار میتوان در نظر گرفت و ما چطور میتوانیم بگوییم که این رباعی خوب

است یا خوب نیست و یاچه عیب و زیبایی دارد.

برای زیباییِ رباعی شرطِ اوّل این است که هر چهار مصرعهٔ رباعی بر جای خود محکم، موجز و منسجم باشد حتّی کلمه ای نباشد که مصرعه را از استحکام بیرون کند یا در روانی مصرعه مزاحم شود. اگر چنین نباشد، استعمال یك لفظ ناروا نه فقط یك مصرعه را خراب خواهد کرد بلکه آن یك مصرعه تمام رباعی را از معیار ساقط خواهد کرد و زیبایی اش را خواهد ربود.

دوم اینکه هر چهار مصرعهٔ رباعی باید باهم مربوط باشد چون بُعد در ربط هم زیباییِ رباعی را از بین می برد.

سوم اینکه مصرعهٔ چهارم رباعی، با بقیه سه مصرعه مربوط باشد و روح سه مصرعه در این یك مصرعه گنجانیده شود، و این یك مصرعه بر جای خود بیان کاملی دارد که اگر آن را از رباعی جدا کرده بخوانند، معنویت آن مصرعه برقرار می ماند.

ولی در یك رباعی زیبا، همیشه ممکن نیست که مصرعهٔ چهارم بیانِ کامل باشد. درین حالت باید در مصرعهٔ سوّم و چهارم ربطی از این روابط وجود داشته باشد یعنی ربط صله و موصول یا ربط علت و معلول یا ربط شرط و جزا یا ربط مستثنیٰ و مستثنیٰ منه یا ربط صفت و موصوف یا ربط معطوف و معطوف الیه یا ربط مشبّه و مشبّه به یا ربط سؤال و جواب یا ربط لف و نشر یا یك مصرعهٔ کامل بطور معفول بکار برده شود. درین ضمن روابط دیگرهم میتوان پیدا کرد. اگر هیچك ازین روابط در رباعی وجود نداشته باشد، نتیجه آن چه می شود، این را از رباعیاتِ غالب نشان می دهیم واَمّا برای اظهار روابط مزبور، چند مثال از سایر شعراء در سطور زیر می آوریم:

مستثنیٰ و مستثنیٰ منه

بر خیز که عاشقان به شب راز کنند
گردِ در و بامِ دوست پرواز کنند
هر جا که دری بود به شب در بندند
اِلاّ درِ دوست را که شب باز کنند
(بابا افضل کاشی)

سبب و مسبب

در عشقِ تو جز پای ندارد جز من
در شوره کسی تخم نکارد جز من
بادشمن و بادوست بدت میگویم
تا هیچ کست دوست ندارد جز من
(عنصری)

شبّه و مشبّه به

یك قطرهٔ آب بود با دریا شد
یك ذرّهٔ خاك بازمین یکتا شد
آمد شدنِ تو اندرین عالم چیست
آمد مگسی پدید و ناپیدا شد
(خیام)

شرط و جزا

بر خیز و مخور غم جهانِ گذران
بینشن و دمی به شادمانی گذران
در طبعِ جهان اگر وفایی بودی
نوبت بتو خود نیامدی از دگران
(خیام)

سؤال و جواب

گفتم که چرا چو ابر خون بارانم
گفت از پی آنکه من گلِ خندانم
گفتم که چرابی تو چنین پژمانم
گفت از پی آنکه تو منی من جانم
(عنصری)

روابطی که بآنها اشاره شد باید در هر دو مصرعهٔ آخرین رباعی موجود باشد یعنی این طور نباشد که در نصف مصرعه سؤال بود و در بقیه یك مصرعه ونیم جواب باشد ، ویا بالعکس ، و همچنین بقیه روابط را باید قیاس کرد .

ولی باید دانست که مقصود این نیست که اگر یك شرط از شرایط مزبور در یك رباعی یافته میشود ، آن رباعی حتماً زیبا میشود .

برای زیبایی باید که وصفی ازین اوصاف با قریحه و ذوق بوجود آمده باشد. بطور مثال این رباعیِ بیدل (عبدالقادر) را ملاحظه بفرمایید که وصف شرط و جزا را دارد ولی هنرِ شاعر و مهارتِ فن را ظاهر نمی‌کند. تنها این قدر میتوان گفت که این رباعی یك سخنِ نغز و نکتهٔ جالب دارد:

گر طبع نه از اهل ادب رم میداشت
میدان بیقین که سرکشی کم میداشت
از سجدهٔ هیچکس نمیکرد ابا
گر شیطان صحبت با آدم میداشت

اوّل اینکه شرط باید بر جزا مقدم شود چنانکه در آن رباعیِ خیامِ است که قبلاً نقل شده است، و در رباعیِ عبدالقادر بیدل شرط موخّر شده است.

دوم اینکه در مصرعهٔ چهارم حتی الامکان از وزن ثقیل اجتناب باید کرد زیرا مصرعهٔ چهارم جانِ رباعی میباشد ولی بیدل درین رباعی سنگین ترین وزنِ رباعی را بکار برده است.

سوم اینکه مصرعهٔ چهارم این رباعی یك بیان کامل ندارد و روح بقیهٔ سه مصرعه را هم در بر ندارد.

این مصرعه را بر طبق زیر بخوانید و ببینید که سلیس و روان شده است:

شیطان اگر صحبتِ آدم میداشت

بصورت اول در تقطیع از لفظ شیطاَن نون ساقط میشود ویا (بر طبق لهجهٔ جدید) الف ساقط میشود و بصورت دوم نون در شیطان در تقطیع ساقط نمیشود و الف هم ساقط نمیشود و این هیچ اشکال ندارد.

ولی باوجودِ روانی و سلاست، این مصرعه خوبیِ مصرعه چهارمِ رباعی را ندارد بلکه مانند مصرعهٔ ثانی یك بیت میباشد.

غالب در یك رباعی شرط و جزا را بطور خوبی و با مهارت تمام بکار برده است:

در بزم نشاط خستگان راچه نشاط
از عربده، پای بستگان راچه نشاط
گر ابر شراب ناب بارد غالب
ما جام و سبو شکستگان راچه نشاط

چهارم اینکه موضوع رباعی هرچه باشد باید که دارای معنی حکیمانه یا عارفانه یا نکتهٔ نغز باشد و بیانش دل را جلب کند و ذهن را محظوظ کند، یا اقلاً در سبک بیان ابتکار دیده شود.

باوجود این همه اوصافِ خوب رباعی،یک وصف پنجم هم میباشد که برای رباعی خیلی مهم است و این شیوهٔ مخصوص رباعی است. شیوهٔ مخصوص چیزی است ذوقی، ولی سعی میکنم این وصف را هم توضیح بدهیم.

شیوهٔ رباعی از همه اصناف شاعری جداگانه است. وابستگی به هنر و قریحه در رباعی بیشتر از قطعه میباشد لذا قطعه از حیثِ لطافت بیان و تاثیر از رباعی فروتر میشود. از حیثِ لطافتِ شعری غزل حتماً از اصناف دیگر شاعری ممتاز است ولی غزل و رباعی از حیث سبك از همدیگر فرق مهمی دارد. جان غزل رمزیت و کنایه است و گفتنِ راز دلی را بطور پنهانی است، ولی این پنهان گفتن تاثیر رباعی را مجروح میکند. مصرعهٔ چهارم رباعی چنان باید باشد که گویی چوب بر نقاره میزنند یا هلال بدر کامل شده است. باوجود ایجاز، بیانِ روشن و آشکارا جانِ رباعی است. اگرچه نمیتوانیم این فرق بین غزل و رباعی را بطور اصل اصولی قبول کنیم زیرا غزل هم از حیث صفای بیان ممتاز و جالب می باشد، ولی این قدر ضرور است که کنایه و رمزیت وصفِ خاصِ غزل است. هرچه اوصافِ خوبِ رباعی را بیان کرده ایم، در معروفترین رباعیاتِ عمر خیام میتوان دید. این زیبایی ها در اردو در بهترین رباعیات میر انیس هم مشهود است و تعداد چنین رباعیات میر انیس از بیست تاسی متجاوز نیست. از این میتوان درك کرد که بیان روشن و آشکارا که بر قوّت تأثیر شعر می افزاید و پایهٔ شعر را بالا می برد چقدر مشکل است.

این اوصاف خوب رباعی که ذکر شده است، در رباعیات

اساتذه شعراء بیشتر دیده میشود و مخصوصاً این امر خیلی نادر است که هر چهار مصرعهٔ رباعی بایکدیگر مربوط نشود ولی این نقص در رباعیاتِ شعراء کلیةً مفقود نیست و گاه گاهی دید میشود. میتوان گفت که اینَ بتقاضای بشری است که الانسان مرکبٌ من الخطاء والنسیان. این خطا از غالب هم دریکی از رباعیات اردو سرزده است که این جا از موضوع ما خارج است.

حالا با در نظر داشتن اوصاف مزبور رباعی، رباعیات غالب را بررسی می کنیم.

از رباعیات غالب چنین است:

در عالمِ بی زری که تلخ است حیات
طاعت نتوان کرد به امّید نجات
ای کاش ز حق اشارت صوم و صلوٰة
بودی بوجود مال چون حج و زکوٰة

هرکسی که فارسی میداند می فهمد که در چهار مصرعهٔ مزبور، مصرعهٔ دوم کامل و روشن است یعنی طاعت نتوان کرد به امید نجات، و همین مصرع شایسته است مصرعهٔ چهارم این رباعی قرار داده شود. حالا این رباعی را بدین ترتیب بخوانید و ببینید که بهتر و جالب تر و منسجم تر شده است.

ای کاش ز حق اشارتِ صوم و صلوٰة
بودی بوجود مال چونَ حج و زکوٰة
در عالمِ بی زری که تلخ است حیات
طاعت نتوان کرد به امید نجات

یک مضمون که غالب آنرا در اشعارش بتکرار آورده و این مضمون باو مخصوص شده است در یکی از رباعیات دیگر خود هم بیان کرده است و حق دارد این مضمون بطور جالب تر و مؤثر تری بیان شود، ولی غالب اینجا شیوهٔ خود را از دست داده است. رباعی این است:

ای آنکه دهی مایه کم و خواهش بیش
آن وقت که وقتِ باز پُرس آید پیش
بگذار مرا که من خیالی دارم
با حسرت عیش های ناکردهٔ خویش

درین رباعی مصرعهٔ چهارم بیان کامل در بر ندارد و با مصرعهٔ سوم هیچ ربطی ندارد. دیگر اینکه در مصرعهٔ سوم کلمات « خیالی دارم » هیچ تاثیری پیدا نمیکنند.

در رباعی زیر هم مصرعهٔ چهارم ضعیف تر از مصرعه های دیگر

هستم ز میِ امید سرمست و بس است
دارم سرِ این کلاوه در دست و بس است
گر ارزش لطف و کرمی نیست مباش
استحقاق ترحمی هست و بس است

مصرعه سوم این رباعی خیلی روان و منسجم است و متقاضی است که مصرعهٔ چهارم کمتر از آن نباشد. ولی مصرعهٔ چهارم از حیث روانی و انسجام خیلی سست است. علّتش وزن آنست.

مصرعهٔ چهارمِ رباعی زیر هم بلیغ نیست و بیان کامل در بر ندارد:

جایی که ستاره شوخ چشمی ورزد
افسر افسارو کسرزن ارزن ارزد
خورشید ز اندیشهٔ جا در گردش
بر چرخ نه بینی که چسان می لرزد

قبل از بررسیِ این رباعی، بهتر است اوّل مفهوم این رباعی را در نظر بگیریم. مراد از شوخ چشمیِ ستاره، ظاهر کردنِ اثرِ پُر نحوست آن است. شعراء عموماً چون شکوه از تقدیر میکنند، ستاره و فلك را موجبِ آن میدانند و در موقع شکر، موجبِ شکر، ذات خداوند متعال را قرار میدهند. این فقط از راهِ ادب است. ورنه ظاهر

است که بر طبقِ عقیدۀ اسلامی ستاره و فلك و چیز های مخلوق راضامنِ تقدیر نمی توان قرار داد. غالب میگوید جایی که (یعنی در دنیا) اگر ستاره نحوست خود را ظاهر کند، افسر مثل افسار و کرزن مثل یك دانۀ ارزن بی آبرو و حقیر شود یعنی بادشاه گدا گردد. آیا شما بر آسمان نمی بینید که آفتاب از ترس انقلاب چسان می لرزد؟

از دو مصرعۀ اول شاعر استفاده کرده در دو مصرعۀ آخر حسن تعلیل پیدا کرده است. ولی مصرعۀ چهارم وصفِ خوبِ رباعی را ندارد و مثل مصرعۀ ثانی یك بیت شده است. ولی اگر مصرعه چهارم را به ترتیب زیر بخوانید، بیان کاملتر شود:

خورشید ز اندیشه چسان می لرزد

و مصرعۀ سوم را باید مصرعۀ چهارم قرار داد مثلاً

در چرخ نه بینی که ز جا در گردش
خورشید ز اندیشه چسان می لرزد

رباعی دیگر در هر دو نسخه یعنی چاپ نولکشور و چاپ امیر حسن نورانی، ظاهراً درست نیست و بنظر میرسد که این جا خود شاعر اشتباه کرده است. رباعی این است:

منصور غمش ز نکته چینان چه بود
در راست خطر ز همنشینان چه بود
چون عاقبت یگانه بینان دارست
دریاب که انجام دوبینان چه بود

درین رباعی مصرعۀ سوم خارج از بحراست. اگر بجای عاقبت، «عاقبتی» خوانده شود، وزن رباعی برقرار خواهد بود و درین صورت وزن این طور می شود: « مفعول مفاعلن مفاعیلن فاع ». دیگر اینکه بنظر ما بجای « راست » لفظ « راستی » از حیث معنی درست است و یا برای صفت راست یك موصوف باید ذکر شود مثلاً رهِ راست، ولی درین هر دو صورت مصرعه از وزن خارج خواهد شد.

کلیات چاپ نولکشور و رباعیات مرتّبۀ امیر حسن نورانی، هر دو این رباعی دارد که مصرعۀ اوّلش از وزن خارج شده است:

زان دوست که جان قالبِ مهر و وفاست
گر دیر رسد پاسخ مکتوب رواست
زان اشك که ریخت دیده هنگام رقم
فی الجمله نورد نامه دشوار کشاست

در یك رباعیِ غالب « هرکس » بمعنی « هرکسی که » بکار رفته است که فصیح نیست:

هر کس ز حقیقت خبری داشته است
بر خاكِ رهِ عجز سری داشته است
زاهد زِ خَدا ارم بدعویٰ طلبد
شدّاد هما ناپسری داشته است

دریك رباعیِ غالب، احتمالِ « شکستِ ناروا » باشد. ولی قبل از بحث دربارهٔ رباعیِ غالب، میخواهیم دربارهٔ « شکست ناروا » اظهارِ نظر بکنیم:

ما چون مصرعه های رباعی را تقطیع میکنیم، می بینیم که در بیشتر موارد لفظ شکسته میشود و در ارکانِ مصرعه لفظ مثل یك رکنِ سالم نمی باشد. ولی فقط بنا بر شکسته شدنِ الفاظ نباید گفت که این شکستِ ناروا است و الاّ فقط چند رباعی شعراء ازین ایراد خالی خواهد ماند. در هند بعضی از دانشورانِ اردو این عقیده را اظهار داشته اند که در شعر شکستِ ناروا را اوّل حسرت موهانی، شاعرِ معروف اردو، کشف کرده است. ولی بنظر بنده جهانگیر شاه بدین وصف شعر اشاره کرده بود و شبلی نعمانی آن را در « شعرالعجم » ذکر کرده است.

یکی از شاعران اجازه خواست که قصیده خود را در دربار جهانگیر بخواند و اجازه یافت. چون مصرعهٔ اولِ مطلع را خواند، جهانگیر او را از خواندن منع کرد و پُرسید که آیا تو علم عروض را میدانی؟. شاعر گفت خیر!. جهانگیر گفت که جهلش محافظِ او شد والاّ کشته میشد. مصرعه این است:

ای تاج دولت بر سرت از ابتدا تا انتها

بحر این مصرعه بدینگونه است:

مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن

تقطیع مصرعه چنین میشود:

ای تاج دو لت برسرت ازابتدا تاانتها

مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن

طبق تقطیع مفهوم مصرعه چنین است:

«ای تاج بر سرت همیشه دُولت زنند یعنی ای تاج سرِ تو همیشه از دو پا لت بخورد» ولی مقصود شاعر این است:

«ای بادشاه برسرت تاج دولت همیشه بر جا ماناد»

در هر دو صورت عبارت مزبور می رساند که ما اگر در شعر شکست ناروا را بطور یك عیب بدانیم، بزرگترین عیب این خواهد بود که بعد از تقطیع، ارکانِ مصرعه چنان شکسته شود که از آن یك مفهومِ ناروا پیدا شود.

بعد ازین مثال رباعیِ غالب را که احتمالِ شکستِ ناروا دارد، ملاحظه بفرمائید:

تا میکش و جوهر دو سخنور داریم
شانِ دگر و شوکتِ دیگر داریم
در میکده پیریم که شَوکت از ماست
در معرکه تیغیم که جوهر داریم

وزنِ مصرعهٔ اولیٰ این است: مفعول مفاعیل مفاعیلن فاع و مفهوم مصرعه این است: تا ما میکش و جوهر دو شاعر را داریم. مراد از میکش و جوهر نام دو شاعر هست. ولی در تقطیع ارکان مصرعه چنین شکسته میشود:

تامیكِ شُ جَوهردُ سخنوردا ریم

مفعول مفاعیل مفاعیلن فاع

بعد از تقطیع نامِ شاعر «میکش» چنان دو لخت میشود که گویی نام یکی «میك» هست و نام دیگری «شُجوهر» یا «شُجَو» هست.

آیا میتوانیم حکم کنیم که درین مصرعه غالب مرتکب شکستِ ناروا شده است؟ بنظرِ ما این جا شکستِ ناروا نیست زیرا در رباعی شکستن لفظ اسم علم در تقطیع بسیار دیده میشود، و این جا از شکستن لفظ معنی ناروایی پیدا نمی شود چنانکه در شعری که جهانگیر بآن اشاره کرده، آمده است.

قبل ازینکه این بحث را به پایان رسانیم، باید بگویم که در حین نگارش این مقاله نسخهٔ استاد امیر حسن نورانی مورد استفادهٔ نگارنده قرار گرفته است و نمی خواهیم اشتباهات این چاپ را بیش از این نشان دهیم.

درین مقاله پانزده رباعی غالب نقل شده است که در بعضی از آنها متن درست نوشته نشده و در بعضی از آنها خود شاعر اشتباه کرده است، ولی ازین اشتباهات نباید این نتیجه گرفت که غالب اطلاعات کافی درباره اوزانِ رباعی را نداشته است. غالب اوزانِ رباعی را نیك می دانست و مصرعه های زیر نشان می دهد که وی در نوشتنِ اینها احتیاط کاملی را در نظر داشته است:

استحقاق ترحّمی هست و بس است
آه از دل، هیچگه میاسای، که من
گر پردگیِ قلمروِ بال هماست

مصرعه های مزبور اگرچه روان نیست ولی از حیث وزن درست است
عیبِ مَی جمله بگفتی هنرش نیز بگو

از صد و شش رباعی غالب، اقلاً نوزده رباعی نشانگر هنرِ خوبِ شاعر می باشد. دراین نوزده رباعی، مصرعهٔ چهارم هر رباعی از حیث معنوی یك بیان کامل دارد و با مصرعه های دیگر کاملاً مربوط هست وهر چهار مصرعه با جای خود توانا و محکم است و هر رباعی فکرِ یك ذهن مُبتکر را می رساند. این نوزده رباعی را میتوان بهترین رباعیات غالب قرار داد. البته مقصود ما این نیست که بقیه رباعیات غالب قابلِ اعتناء نیست و هیچ حسنی ندارد.

در حقیقت در اغلب رباعیات مرزا غالب، فکر مخصوص این شاعر و روشِ مرغوبِ او وجود دارد. این همان « غالبیت » هست که

در سراسر شعر او مشهود است.

افکارش که در دیگر اصناف شعر وی دیده میشود ، بخشی از آن در رباعی وجود دارد. چون غالب میخواهد که در رباعی روشِ تازه‌ی که مرغوبِ اوست ، دنبال کند ، می بینیم که هنر او این جا کَم کم ترقی کرده است و درین نوزده رباعی هنر او بمعراج خود رسیده است.

دراین رباعیات مضامین تعلّی ، وجودیت ، شوخی و ظرافت ، طنز و مزاح ، شراب ، احساس خودی ، اظهار غم ، احساس محرومی و ناکامی ، عشق ، نزاکتِ خیال و نکاتِ تازهٔ دیگر بطرز مخصوص مرزا غالب جلوه گر شده اَست. غالب آنَچه نوشته است از شائبهٔ تقلید بیرون است. همین روشِ اجتهادی غالب ضامنِ بزرگیِ اوست و همین سبب است که ما نمی توانیم از رباعیات فارسی غالب صرفِ نظر بکنیم.

چون رباعیات فارسیِ شعرای هند بیشتر چاپ نشده است یا عموماً از دسترس عموم بیرون است ، ما نمیتوانیم در صنفِ رباعی ، غالب را با آنان مقایسه بکنیم و بگوییم که رباعیات غالب میانِ رباعیات شعرای هند چه مقامی را دارد ، ولی این قدر میدانیم که رباعیات غالب هم مانند دیگر اصناف شعروی دارای فکر و سبکِ مخصوصِ او میباشد و قیاس میتوان کرد که غالب به موضوعات رباعی یك گونه توسعه داده است و سبك تازه ای را اختراع کرده است. لذا این رباعیات یك جنبهٔ مخصوص ادبی هم دارد که توجّه مارا بخود جلب میکند.

حالا میخواهم که در پایان این مقاله ، رباعیات منتخب غالب را که بهترین رباعیات وی قرار داده ایم برای خوانندگان محترم نقل کنیم:

انتخاب رباعیات غالب

غالب به گهر زدودهٔ زادشمم
زان رو به صفایی دمِ تیغ است دَمم
چون رفت سپهبدی زدم چنگ به شعر
شد تیر شکستهٔ نیاگان قلمم



آنرا که عطیّهٔ ازل در نظر است
هر چند بلابیش طرب بیشتر است
فرق است میان من و صنعان در کفر
بخشش دگر و مُزدِ عبادت دگرست



چرگر که ززخمه زخم بر چنگ زند
پیداست که از بهرچه آهنگ زند
در پردهٔ ناخوشی خوشی پنهان است
گازر نه زخشم جامه برسنگ زند



یارب به جهانیان دلِ خرّم ده
در دعویِ جنت آشتی باهم ده
شدّاد پسر نداشت باغش از تست
آن مسکن آدم به بنی آدم ده



غالب روشِ مردمِ آزاد جداست
رفتار اسیرانِ ره و زاد جداست
ما ترک مراد را ارم میدانیم
وان باغچهٔ ضبطِی شدّاد جداست



کشتی از موج سوی ساحل برود
رهرو از جاده تا بمنزل برود
خود شکوه دلیل رفع آزار بس است
آید بزبان هر آنچه ازدل برود



دانیم که آئین شکایت نه نکوست

مـارا سخن از مرگ خود و صورت اوست
دانـسـت و نیامـد و نپـرسید و نـدیـد
هـم خـستهٔ دشمنیـم وهـم کشتـهٔ دوست



غالب! به سخن گرچه کست همسر نیست
از نشـّهٔ هـوش هـیچت انـدر سـرنیست
مَی خواهـی و مفت و نغز وانگه بسیار
ایـن بـاده فـروش سـاقیِ کوثـر نیست



آنـرا کـه بـود درستی ای در فـرجـام
هم محرم خاص آید و هم مرجع عام
آسـان نبـود کشاکشِ پـاس قبـول
زنـهـار نـگـردی بـنکویـی بـدنـام



گـر گـرد زگـنـج گـهـری بـرخـیزد
مـپسـنـد کـه دود از جـگری بـرخـیزد
بـرخیزدمنّت نتوان نهاد بر گدیه گران
بـنـشـیـن کـه بـخـدمـت دگـری



ای دوست بسوی این فرومانده بیا
از کوچهٔ غیر راه گردانده بیا
گفتی که مرا مخوان که من مرگ توام
بر گفتهٔ خویش باش وفا خوانده بیا



شب چیست؟ سویدای دلِ اهلِ کمال
سرمایه دهِ حُسن بزلف و خط و خال

معراج نبی بشب ازان بود که نیست
وقتی شایسته تر زشب بهر وصال



بازی گرِ روزگار بودم همه عمر
از بخت امیدوار بودم همه عمر
بی مایه بفکر سود ماندم همه جا
بی وعده در انتظار بودم همه عمر



باید که دلت ز غصّه درهم نشود
از رفتن زر دستخوش غم نشود
این سیم و زرست، خواجه این سیم و زرست
غم نیست که هر چند خوری کم نشود



تاچند بهنگامه سلامت باشی
تاچند ستم کش اقامت باشی
گفتی که نباشد شبِ غم را سحری
حیف است که منکرِ قیامت باشی



در بزم نشاط خستگان راچه نشاط
از عربده پای بستگان راچه نشاط
گر ابر شراب ناب بارد غالب
ما جام و سبو شکستگان راچه نشاط



در خوردِ تبر بود درختی که مراست
خایدۀ آتش ست رختی که مراست

بی آنکه تو بدنام شوی میکُشدم
ناساز تر از خوی تو بختی که مراست

* * *

در باغِ مراد ما زبیداد تگرگ
نی نخل بجای ماندنی شاخ نه برگ
چون خانه خراب است چه نالیم زسیل
چون زیست و بال ست چه ترسیم ز مرگ

* * *

نازم به نشاط این چنین برگشتن
رمزیست نهفته اندرین برگشتن
سرمایهٔ نازش ست و پیرایهٔ حُسن
برگشتنِ مژگان بود این برگشتن

* * *

مآخذ

۱- واقعات اظفری، مطبوعه دانشگاه مدراس.
۲- عروض زادهٔ اظفری (خطی).
۳- معیار الاشعار نصیرالدین طوسی مع ترجمه اردو مطبوعهٔ یو پی اردو اکادمی.
٤- کلیات غالب مطبوعهٔ نولکشور چاپ سوم ۱۹۲۵م.
۵- رباعیات غالب (فارسی) مرتّبهٔ امیر حسن نورانی ۱۹٦۸م، مطبوعهٔ اداره فروغ اردو لکهنو.
٦- احوال و آثار غالب از محمد علی فرجاد، مطبوعهٔ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد.
۷- ترانه ها مرتّبهٔ دکتر پرویز ناتل خانلری، چاپ بنیاد فرهنگ ایران، تهران.
۸- کلیات بیدل، مطبوعهٔ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد.
۹- رباعی از سید وحید اشرف، چاپ مدراس.
۱۰- شعرالعجم از شبلی نعمانی
۱۱- رباعیات میر انیس (اردو) مرتّبه سید محمد عباس چاپ نولکشور ۱۹٤۸م.
۱۲- رباعیات انیس (اردو) مرتّبهٔ سید محمد حسن بلگرامی، مطبوعهٔ اتر پردیش اکادمی ۱۹۷۹م.

دکتر محمود فاضل (یزدی مطلق)
اسلام آباد ـ پاکستان

خوشنویسان ایرانی در سر زمین هند و پاکستان
«قرن دهم هجری»

خط متداول کنونی ایرانی از دو خط ابتدائیِ عربی، یعنی خط کوفی و نسخ قدیم گرفته شده است،(۱) زیرا بعد از اسلام، خط پهلوی به سبب دشواری که درخواندن و نوشتن داشت وبه علل دیگری که ذکر آنها از حوصلهٔ این بحث خارج است نتوانست مقاومت کند و به سرعت، جای خود را به خطوط عربی داد. (۲)

لکن ایرانیان که صاحبِ ذوق و هنر بودند به آموختنِ این هنر پرداختند و به زودی خطاطانِ جادو قلم و خوشنویسان سحر آفرین به تحریر اقلام مختلف و تهذیب خطوط عربی پرداختند و به إبداع و اختراع شیوه های نوینی دست یافتند، که شاید بتوان قدیمی ترین آنها را ـ ابراهیم ـ و برادرش ـ اسحاق سکزی (سیستانی) ـ نام برد، که این دو برادر ایرانی از جمله مخترعین خطوط دوازده گانه ئی بوده اند که این خطوط از خط کوفی اشتقاق یافته اند و آنها عبارتنداز : خط طومار، خط سجّلات، خط عهود، خط مؤامرات، خط امانات، خط دیباج، خط مدیح، خط مرصّع، خط ریاس، خط غبار، خط حسن، خط بیاض و خط حواشي.(۳) پس از این دو تن، خوشنویس معروف ایرانی دیگر بنام، فضل بن سهل مروزی، وزیر مأمون عباسی، در خط، تصرفات عالمانه ئی کرد، تا اینکه، ابن مقله، ابوعلی محمد بن علی بن حسین بن مقله بیضاوی شیرازی متوفی۳۲۸هـ.ق و برادرش حسن بن علی بن مقلهٔ بیضاوی شیرازی ظهور کردند و خطوط مستحدثهٔ ابن مقله بر پیرامون کلّیهٔ خطوط مستعمله و متداولهٔ آن عصر، خط بطلان کشید.

ابن مقلهٔ شیرازی، خط محقّق را از خط کوفی احداث کرد و

خط ثلث ریحانی را از خط ریحان بیرون کشید ، و خط نسخ را پس از انتشار خطوط پیشین اختراع نمود و بالاخره خط توقیع و رقاع را ایجاد کرد. (٤)

اگر این استراد را به این مقله گزاف بدانیم ، این را نمی توان انکار کرد که او در تکمیل اقلام ششگانۀ مزبور سهم بزرگی بعهده داشته است.(٥) پس از او ، ابن بوّاب ، ابوالحسین علی بن هلال متوفی ٤٢٢ هـ.ق که بنا بر قولی ، پدرش از ملازمان بهاءالدولۀ دیلمی بوده است ، در حسن خط از فضلای زمانش ممتاز بود و در اقلام بجای مانده از روزگار ابن مقله ، تصّرفاتی کرد و قواعد تازه ئی در خوشنویسی وضع کرد و به تعلیم کتابت پرداخت.او بسیار چیز نوشته است و از آثارِ قلمی او: دیوان اشعار و رساله ئی از جاحظ به خط او هنوز در موزۀ اسلامی اسلامبول و یك نسخه قرآن نفیس بخط نسخ او ، مورّخ ٣٩١ در انگلستان موجود است. (٦)

و بالاخره کمال قلمهای نامبرده بدست یاقوت مستعصمی ، جمال الدین یاقوت بن عبدالله مستعصمی در قرن هفتم هجری انجام گرفت، شاگردانش که از آن جمله اند: یوسف مشهدی ، احمد سهروردی زنجانی ملقب به شیخ زاده ، مبارکشاه بن قطب تبریزی به ترویج این هنر در سراسر ایران پرداختند ، اقلام مزبور در کشور های اسلامی نیز نشر و انتشاریافت ، چنانکه در سر زمین پهناور هندوستان نیز شیوه های خوشنویسیِ معمول بین ایرانیان ، مورد تقلید و پیروی هنر دوستان ، سلاطین و شاهزادگان و امراء عصر مغولیه گردید و در تحریر خط فارسی با قلمهای: نسخ ، ثلث ، رقاع ، شکسته نستعلیق و نستعلیق در دربار مهاراجه ها و سلاطین هند به کتابت مراسلات و نامه ها و فرامین و احکام و دواوین و کتب پرداختند و با خط نستعلیق و شکسته نستعلیق که اختراع ایرانیان است کتابها نوشتند ، که از آن جمله است: داراشکوه ، پسر شاه جهان پادشاه هندوستان متوفی ١٠٦٩هـ که نستعلیق را بشیوۀ عبدالرشید دیلمی می نوشت.(٧) و شاه جهان پادشاه (١٠٢٧هـ-١٠٦٨هـ) فرزند و جانشین نورالدین جهانگیر پادشاه گورکانی هندوستان که در خط نستعلیق نهایت مهارت را داشت.(٨) شاه شجاع گورکانی زنده بسال ١٠٧٠هـ. ق فرزند دوّم

شاه جهان پادشاه هندوستان. زیب النساء بیگم متوفی ۱۱۱۲هـ. ق دختر عالم گیر پادشاه هندوستان که از خطوط جز نستعلیق، نسخ و شکسته را خوب می نوشته، و محمد سلیمان شکوه بزرگترین فرزند داراشکوه بن شاه جهان پادشاه هندوستان که مانند پدرِ خود نستعلیق را خوش می نوشت و محمد شاه گورکانی پادشاه هندوستان که از سال ۱۱۳۱هـ. ق تا سال ۱۱۶۱هـ در هند سلطنت کرد و بهادرشاه دوّم آخرین پادشاه سلسلهٔ گورکانی هندوستان (۷۴ - ۱۲۵۳هـ) که همهٔ خطوط را خوش می نوشته،(۹) و بسیاری دیگر که همهٔ اینها نشانگر موفقّیت خوشنویسان ایرانی در نشر و توسعهٔ و رواج فرهنگ و هنر این سرزمین در شبه قارهٔ هند می باشد. هنوز در مسجد قبة الاسلام دهلی، نیز در مقبرهٔ سلطان شمس الدین ایلتتمش و همچنین در سر درها و بر محراب و روی پایه های مناره قطب الدین، و در مقابر سلاطین تغلقیه ولودیه و ... کتیبه هایی بخطوط بسیار زیبا مشتمل بر ... قرآنیه بر روی سنگ ها حك و نقر شده است. هنوز مسکوکات محمد بن تغلق که در کمال ظرافت با خطوطی زیبا حك شده، موجود است. (۱۰)

البته این را هم نباید فراموش کرد که سلاطین اسلامی هند، همواره حامی و پشتیبان هنر ایرانی بوده اند و دربار آنان مرکز فعالیتهای صاحبان ذوق و اربابان هنر بوده است، چنانکه همایون پادشاه، چند تن از استادان خط را از ایران به دربار خود آورد که سرآمد آنها خواجه محمد مؤمن قزوینی، نسخ نویس معروف و شمس‌الدین کاشي و میر قاسم و دیگران بوده اند. پس از کشته شدن میر عماد حسنی قزوینی، محمد بن حسین حسنی مقتول بسال ۱۰۲۴هـ. ق شاگردانش آقا عبدالرشید دیلمی متوفی ۱۰۸۱هـ. ق و سید علی تبریزی و خواجه عبدالباقی به دربار شاه جهان رفتند و به دریافت لقب «جواهر قلم» و «یاقوت رقم» نائل آمدند.

راستی اگر هنر دوستیِ حکّام مسلمان شبه قارّه نبود، قطعاً این شکوفائی هم باین حدّ نبود. پس بایدگفت که توسعه و بسط فرهنگ اسلامی ایران در هند وپاکستان، طرفینی و مرهون تلاشهای هر دو کشورِ همسایه بوده است که از یك نژاد می باشند، از خداوند،

استمرار و استحکام این پیوند فرهنگی را مسئلت داریم.

هماکنون به ذکر گروهی از خطاطان ایرانی که به شبه قارّه مهاجرت کرده اند و به نشر شیوهٔ خوشنویسی بویژه سبك و روش خط نویسی ایرانی پرداخته اند اشارت می شود:

میر محمد باقر هروی

نیمهٔ دوّم قرن دهم هجری

میر محمد باقربن میر علی هروی زنده بسال ۹۸۲ﻫ. ق، جز نستعلیق، به خط تعلیق نیز دست داشته است. وی به هندوستان رفت و در دستگاه خان خانان و گویا دربار همایون شاه (۹۳۷ - ۹۶۲ﻫ) راه یافت و به ترویج هنر خطاطی پرداخت، آثار هنری او بسیار است و مرحوم بیانی برخی از آنها را نشان می دهد. (۱۱)

عبدالصمد شیرین قلم

قرن دهم هجری

هنگامی که همایون پادشاه هندوستان به ایران آمد، عبدالصمد شیرین قلم در تبریز بحضور وی رفت، و در کابل، بسال ۹۵۶ﻫ در خدمت بود و همراه این پادشاه، به هندوستان رفت و همچنان ملازم بود، تا جلال الدین اکبر، پادشاه شد و در دربار او نیز معزز می‌زیست و به منصب چهار صدی نائل آمد. در سال ۹۸۵ﻫ امین دارالضربِ فتح پور شد، و در سال ۹۹٤ﻫ صاحبِ دیوان ولایتِ مولتان گردید.

صاحبِ تذکرهٔ هفت قلمی گوید که، نستعلیق را شیرین می‌نوشته و شعر نیکو می گفت، عبدالصمد، فرزندی بنام محمد شریف داشت که او نیز خوشنویس بود. (۱۲)

سلطان بایزید دوری = کاتب الملك

زنده بسال ۹۸۵ﻫ

سلطان بایزید دوری فرزند میر نظام از مردم هرات بود و شعر می گفت و «دوری» تخلص می کرد و به میر دوری مشهور بود، چون او خویش را شاه زاده می دانست، اولِ نامِ خود کلمهٔ «سلطان»

را بکار می برد ، سلطان بایزید دوری یکی از شاگردان طراز اوّل علی هروی بود و پیوسته مورد توّجه استادش قرار داشت و میر علی او را «فرزند» خطاب می کرد : « بجهت فرزند عزت مند مولانا سلطان بایزید شهیر به دوری ».

سلطان بایزید دوری به هندوستان سفر کرده و در سلک ملازمان اکبر شاه (۹۶۳ - ۱۰۱۴هـ) درآمد. صاحب طبقات اکبری، سلمان بایزید را جزو شعرای دربار اکبر شاه آورده و گوید که از این پادشاه لقب « کاتب الملك » دریافت کرده است. گویند تا ورود ، میر دوری به هندوستان ، خوشنویسی به مهارت او در خط نستعلیق نیامد است.

سلطان بایزید دوری در آخر عمر بقصد زیارت حج ، به مکّه رفت و در سال ۹۸۶هـ درآب غرق شد. از جمله آثار او کتابخانهٔ ریاست کپورتله هند ، مثنوی خضر خانی بقلم کتابت جلی خوش که در آخر آن آمده: آلفقیرالحقیرالمذنب ، سلطان بایزید بن میر نظام مشهور به دوری ، بتاریخ شهر محّرم الحرام سنة ۹۷۶ ».

یك قطعه مرقعی بقلم دو دانگ و کتابت خوش در کتابخانهٔ خزینهٔ اوقاف استانبول با امضاء : الفقیرالمذنب سلطان بایزید دوری غفرذنوبه». قطعهٔ دیگری با قلم نیم دو دانگ و کتابت جلی خوش که دره۹۸هـ در مکه تحریر یافته است؛ امضاء کاتب در تهران موجود است.(۱۳)

احمد غفاری

متوفی ۹۷٤هـ.ق

قاضی احمد بن قاضی محمد غفاری ، از اولاد نجم الدین عبدالغفار شافعی قزوینی و خود او از مردم کاشان بود. بدایونی گوید : مدتها در ایران بشغل وزارت مشغول بود و سر انجام استعفا کرد ، بقصد زیارت بیت الله حرکت نمود و پس از انجام مراسم حج ، به هندوستان رفت. صاحب تذکرهٔ هفت قلمی گوید : غفاری ، نستعلیق را خوش مینوشت و در هند به شاهزاده پرویز تعلیم خط می‌کرد و پس از مرگ شاهزاده ، ترك خدمت نمود.(۱٤)

صالحي هروی

قرن دهم هجری

صالحي هروی در تحرير انواع خطوط درجهٔ كمال داشته و مدّتی در سلك منشيان دربار اكبر پادشاه هندوستان (۹٦۳ - ۱۰۱٤ھ) بسر مي برد و در شعر و انشاء سليقهٔ تمام داشت. در آخر عمر به هرات مرطن خود بازگشت همانجا درگذشت. (۱۵)

مير قاسم

قرن دهم هجری

مير قاسم ولد مير منصور، خوشنويس بود، در وقتی كه همايون پادشاه (۹۳۷ - ۹٦۲ھ) به ايران آمد او ملازم و منشي آن پادشاه شده همراه وی به هند رفت و بعد از رحلت پادشاه مذكور يك چند ملازمت خلف صفدر او شاه جلال الدين اكبر نمود. (۱٦)

محمد مؤمن كرماني

متوفی ۹٤۸ھ.ق

محمد مؤمن كرماني فرزند خواجه شهاب الدين عبدالله مرواريد كرماني بياني استاد مسلّم خط شناخته شده است و صاحب « حبيب السير » گويد كه : « در تحرير خطوط اصول به درجه يی رسيده كه حالا در عراق و خراسان، تمامي خوشنويسان، آن جناب را مسلّم می دانند و رشحات خامهٔ مشكين شمامه اش را سرمشق خود مي سازند».

وی يكي از چند تن خوشنويس زبردست واستاد مسلّم است كه در هفت قلم استاد مبرز محقق طراز اوّل مي باشد و در خطوط اصول، بالا ترين مقام را دارد و خط نستعليق او، اگرچه از ساير اقلام فروتراست، از خوشنويسانِ عصر اين قلم است. مرحوم بياني بالغ برهفده نمونه از آثار گرانبهای اين هنرمند را نشان مي دهد كه بخط نستعليق تحرير يافته و همهٔ آنها دارای رقم برخي از آنها تاريخ دارند و نيز نه نمونه از ساير قلمهای او را باهمين صفت معرّفي كرده است.(۱۷)

در هر حال محمد مؤمن را به فضائل نفساني و سخنداني و

سخن شناسی و استقامت طبع، ستوده اند. او در ابتدای زندگی به خدمت حبیب الله (که « حبیب السیر » بنام وی تألیف شده است) آمد و بواسطهٔ ابراز لیاقت و دانش و هنر، بدربار شاه اسمعیل اوّل صفوی معرفی شد و پادشاه صفوی، وی را به معلمی ابوالنصر سام میرزا گماشت و این شاهزاده در تحفهٔ سامی آورده است که: اگر شمّه یی از فضائل او مبیّن گردد، کتابی شود معیّن، من در خدمت ایشان درس خوانده ام واندك سیاه و سفیدی که فرق می توانم، از برکتِ ایشان است. در هرات و شیراز با من بود و منصب صدارت مرجوع بدیشان».

محمد مؤمن بعد به دربار شاه طهماسب پیوست و تاسال ۹٤۷ھ در دربار شاه طهماسب بود و سالی در هندوستان زیست و در سال ۹٤۸ھ در همان دیار درگذشت.

میر علی کاتب

متوفی ۹۲۵ھ. ق

میرزا حبیب فقط نام وی را به این صورت آورده، گوید: وی شاگرد سلطان علی مشهدی و اظهر بود و در سال ۹۲۵ھ در گجرات هندوستان درگذشت. یك نسخه « طب یوسفی هروی » در کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار است، به قلم کتابت خوش، و رقم دارد: «الفقیر الحقیر میر علی غفرذنوبه ۸۸۱ھ» و چون تاریخ کتابت آن با دورهٔ خوشنویسی میر علی هروی شهیر تطبیق نمی کند، ممکن است، بخط همین میر علی باشد که میرزا حبیب گفته است. (۱۸)



مآخذ

• رکن الدین همایون فرخ:

۱- سهم ایرانیان در پیدایش و آفرینش خط در جهان کتابخانه های عمومی کشور. تهران ۱۳۵۰ ش، ص ۲ ببعد

• حبیب الله فضائلی:

۲-اطلس خط؛ تحقیق در خطوط اسلامی. اصفهان. ۱۳۹۱ھ. ق ص ۲۵

قاضی میر احمد منشی قمی.

۳-گلستان هنر. بتصحیح و اهتمام احمد سهیلی خوانساری. بنیاد فرهنگ ایران تهران، ۲۵۲اش ص نه ببعد.

• مؤدب السلطان، عبدالمجد خان ایرانی:
٤-پیدایش خط و خطاطان، تهران، ابن سینا، ١٣٤٢ش،ص ٥٨، ٥٩

• رفیعی مهرآبادی، ابوالقاسم:
٥- تاریخ خط و خطاطان. تهران سیمرغ، ١٣٤٥ش، ص ١٢ببعد.

• یساولی ثانی، جواد:
٦- تذکرهٔ خوشنویسان، پیدایش وسیر تحوّل هنر خط. تهران فرهنگسرای یساولی، ١٣٢٢ش. ص ٦٥ ببعد

• مهدی بیانی:
٧- احوال و آثار خوش نویسان تهران، دانشگاه تهران، ١٣٤٥ش، ص١٨٥
٨- همان مدرک : ٢٨٨
٩- همان مدرک: ٢٨١، ٢٢٤، ٢: ٧٤٨ و ٧٥٢

• حکمت، علی اصغر:
١٠- نقش فارسی بر احجار هند. تهران، ابن سینا، ١٣٢٧ش، ص ٩ ببعد.
سرزمین هند: ١١٨
١١- احوال و آثار خوش نویسان ٢:٦٥٩
١٢- همان مدرک ٢: ٤٠١، ٤٠٢
١٣- همان مذرک ١:٩٥
١٤- همان مدرک ١:٤١
١٥- همان مدرک ٢:٣٢٦
١٦- گلستان هنر ٤٨، ٤٩
١٧- احوال و آثار خوش نویسان ٣:٨٤٤ و ٨٤٥ و ٤:١١٩٨و ١١٩٩
١٨- همان مدرک: ٢: ٥١٧



الیاس عشقی
حیدر آباد (سند)

مجملی دربارهٔ ترجمه های منظوم دوبیتی های بابا طاهر عریان همدانی بزبان اردو

قریب چهل سال قبل اولین بار دوبیتی ها یا ترانه های بابا طاهر را مطالعه کردم. کتابی باسمِ « رُباعیاتِ بابا طاهر » از چاپ سنگی با مقدمه و تعلیقاتِ شادروان عندلیبِ شادانی و دیوانی که فعلاً تحت نظر است به تصحیحِ محققِ نام آور آقای وحید دستگردی چاپِ امیر کبیر تهران است و این دیوان شامل ۲۵۵ دوبیتی ست و گویی حاملِ دوبیتی های مشکوك و ناقص هم است مثلاً شعرِ زیر که بجُز مجموعه شادانی در دیگر مجموعه های بابا طاهر نیست (و اصلاً رباعی است)

کارم همه ناله و خروش است امشب
نی صبر پدید است و نه هوش است امشب
دوشم خوش بود ساعتی پنداری
کفّاره خوش دلی دوش است امشب

به نظر بنده حتماً الحاقی است. چون کاملاً عاری از آهنگ و مختصات زبان و سبکِ بابا طاهر است که بجز این یکی ترانه های بابا طاهر تماماً در وزنِ هزجِ مسدس محذوف یعنی مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل یا فعولن سروده شده است که درست وزنِ رُباعی نیست. محققِ بزرگ و منتقدِ پاکستانی شادروان پرفسور دکتر شادانی در این مورد دوچار اشتباه شده، وهم علامه اقبال لاهوری که ترانه های گرانمایه و پُرشورِ خود را بوزنِ بابا طاهر سروده تحتِ « رباعیات » آورده است بروایتِ بعضی از تذکره نویسان صنفِ رباعی را چهار بیتی و دوبیتی یا ترانه هم خواندند و بعداً محققان و منتقدان نیز بجای رباعی واژهٔ دوبیتی و ترانه بکار برده اند که ترانه های بابا طاهر و پیروانش منجمله اقبالِ

لاهوری وزنِ رباعی را ندارد اگرچه اساسِ آن باز بحر «هزج» است که مأخذ یا مخرجِ وزنِ رباعی (بحرِ هزج) است. ولی این امر کافی و لازم نیست که هر کلامی که از زحافاتِ وزن هزج باشد در چهار خطِ رباعی بخوانیم.

وزنِ ترانه های بابا طاهر مخصوصِ شعرِ عامیانهٔ روستائی ایران است چنانکه بوسیله آقای حسین کوهی کرمانی جمع آوری و توسطِ کانونِ معرفت تهران چاپ شده است. واین ترانه ها در چند لهجه محلیِ ایران سروده شده است و زبانِ بابا طاهر همچون لهجه محلیِ همدان می باشد. بابا طاهر برای بیانِ عواطف و افکار و احساساتِ خود این وزن را بطور سُنّت ادبیِ روستایی بکار بُرده است، در زمانِ بابا طاهر چنین ترانه هایی مورد علاقه و زبان زد روستانشینان و مردم عامّه بود و وی نه فقط از لحاظِ زبان و وزن سُنّتِ شعرِ عامیانه را حفظ کرد بل از لحاظ مطالب و معانی نیز طریق معرفت و عشق را پیش گرفت که موضوع مُهم شعرِ محلی بشمار بوده است. این شعرِ محلی بقول دانشمند آمریکایی رونالد ولبر (Ronald Welber):

«یکی از اقسامِ مختلف شعر آهنگ وزنِ مخصوص بنامِ «ترانه» بوده که اکنون هم در روستاهای ایران معمول و عبارت از موضوع های ساده است ... همیشه با آواز خوانده می شود. همچنین ممکن است که وزنِ عروضی و بحر شعری برای نخستین بار در این قبیلِ اشعار و ترانه وارد شده باشد ... (این صنف شعر محلی) ترانه ها خالص ایرانی و ساخته و پرداخته مخصوص آن سرزمین است که مطابقِ روشِ مُعیّن و سبکِ خاصِ خود سروده شده و هریك از آنها دارای دو سطر یعنی چهار مصرع با تقیطعِ مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل مصرع اول، دوم و چهارم بایکدیگر هم قافیه اند .... آن ترانه انعکاسِ صمیمی و نمایندهٔ واقعی احساسِ پاکی است که از آمیزشِ آزاد وبی قیدِ زن و مردِ جوانِ دهاتی پیدا شده. نمونه آن در شهرها که زنهار در چادر و حجاب پنهان بودند دیده نمی شود».

(هفتصد ترانه روستایی ایران، کوهی کرمانی، نوشتهٔ محققِ آمریکائی، ص ۱۱، ۱۲).

از این بررسی پیداست که شعر بابا طاهر کاملاً طبقِ سُنّتِ شعرِ محلِ آن سامان سروده شده است.

بی مورد نباشد اگر چند ترانهِ محلیِ قدیم را که گویا یادگارِ دورانِ بس قدیم و باز مانده بسیار کهن است که گویندگان و سرایندگانِ آنها هنوز شناخته نشده اند برایِ مثال با ترانه های بابا طاهر بسنجیم که از زبان و سبك و آهنگِ وی تاچه اندازه با ادبیاتِ محلی آن زمان یك رنگ است.

شوِ مهتاب و مهتابِ دلاروم
نمی گیرد دلم بی یار آروم
نه دلبر از دلم هسته خبردار
نه قاصد تافرستم پیش پیغوم

* * *

سرِ راهِ نگارم هر شو آیُم
قدش از دور می وینم بپایُم
قدش از دور یابیدن نه چندون
چه درویشون بپا بوسش درآیُم

* * *

اگر این دردِ دل در مون نمونه
ازون ترسم که جونِ مون نمونه
اگر دردِ دلم باکوه گویم
که کوهِ بیستون حیرون نمونه

ملاحظه فرمودید ترانه های بابا طاهر از هر حیث مشابهت کُلیّ بدین ترانه ها دارد گویا همان روحِ ترانهِ روستایی را بابا طاهر در بدنِ زیبا تری جلوه داده است. پاکیزگی روحِ و زیبائی فکرش را تجربیات زندگانیِ درویشانه و عارفانه او باوجِ افلاك رسانده است و بدین سبك ترانه های او موردِ علاقه و مایهٔ بهره برداریِ مردم است. چه شهر نشینان وچه ده نشینان .

بی ته یکدم دلم خرم نمونه
مگر روی ته وینم غم نمونه
اگر دردِ دلم قسمت نموین
دل بی درد در عالم نمونه



دو زلفونت کشم تارِ ربابم
چه می خواهی ازینِ حالِ خرابم
ته که با مو سرِ یاری نداری
چرا در نیمه شو آئی بخوابم



دلی دیدم که بهبودش نمی بو
نصیحت می کرم سودش نمی بو
بیادش می دهم نش می برد یار
بر آتش می نهم دودش نمی بو

بابا طاهر عریان شاعری است که در سراسرِ تاریخِ شعرِ ایران زمین نظیرش پیدانیست که او حرفِ دلش را بزبانِ تازه و پُر تاثیر می گوید و دردِ دلش را باسلوبِ محرمانه بآهنگ نرم و آشنا اظهار می کند. بدین سبب در حدود هزار سال است که کلامش مثلِ شعرِ گویندگانِ بزرگِ فارسی دردلِ عارف و عامی جاگرفته و بزبانِ اهلِ دل و صاحبانِ سلیقه ادبی روان است. مانند سایر ترانه سازانِ قدیم و آفریدگارانِ شعرِ روستایی بابا طاهر به صنعت گری لفظی و معنوی نپرداخته و شعرش را از واژه های سنگین کاملاً حفظ کرده است و هیچ جا در ترانه هایش از موشگافی و خیال بافی و کار بُرد صنایع و بدایع اثری نیست. این ها در بعضی جا ها از وفورِ جذبه و احساس مهارت کامل بر سبک و بیان از خود بزبانش می آید.

اینجانب در طی مطالعه ادبیات فارسی توجه مخصوصی به ترجمه های آثارِ مخصوص شاعران ردیفِ اوّل فارسی بزبانِ انگلیسی و بزبان

هایی که می دانم داشته ام. متأسفانه تمام ترجمه های انگلیسی و اردوی کلام بابا طاهر عریان در دست این جانب نیست و تنها نسخه های ترانه های بابا گردآورده و تألیف نمودهٔ یوسف جمشیدی پور و چاپ کتابفروشیِ فروغی تهران که دارای دو ترجمه انگلیسی که یکی از آنها ترجمهٔ منظوم است از قلم الیزابت کرتیس برنتون و دیگر به نثرِروان و زیبا که مستشرق معروف ادوارد هیرون آلن نموه است در دست انحانب است

هنگام مطالعه، ترجمهٔ منظوم اردوی دوستِ محترم آقای حضور احمد سلیم هم بدست داشتم. و بعضی ترجمه هاَی آقای سلیم را با ترجمهٔ منظومِ الیزابت برنتون مقایسه کردم واین برای بنده خیلی جالب توجه و مسرّت انگیز و مفید درآمد. مایهٔ خوش وقتی است که ترجمه آقای سلیم هیچ جا در روانیِ بیان و تاثیر زبان چه از حیث ابلاغ مفهوم و چه از لحاظ محتوی کمتر از ترجمهٔ خانم برنتون نیست. بلکه در اکثر جا که ترجمهٔ انگلیسی وی آزاد است آقای سلیم آنگونه درپیِ آزادی نگشته است. می خواهم که لذّتی که ازین مطالعهٔ تقابلی برده ام بخوانندگانِ گرامی برسانم. بامیدِ این که حتماً موجب استفادهٔ ایشان خواهد بود. اوّلین ترجمه که توجّه نگارنده را جلب نموده ازین قرار بود.

بابا طاهر:

زدل نقش خیالت درنشی یار
خیالِ خط و خالش درنشی یار
مژه سازم بگردِ دیده پُرچین
که خون ریزه خیالش درنشی یار

ترجمه الیزابت برنتون بنظم انگلیسی.

Thy Pictured Beauty, love ne'er leaves my Heart.
Thy downy cheek becomes of me a part,
Tightly I shall close mine eyes O'Love that so,
My life before Thine Image shall depart.

پیداست که دراین ترجمه محتوی ترانه آزادانه به نظم آورده شده است. در حالیکه ترجمهٔ آقای سلیم هم قدری آزاد ولی در عینِ

حال نزدیك اصل هم است.

سلیم:

نه ہے دل سے تصور ہی ترا دور
تصوّر سے نه خال و خط ذرا دور
ہے گرد آنکھوں کی پلکوں کا احاطه
که ہو تیرا نه حسنِ خوش لقا دور

در نسخه که هنگام این ترجمه پیش نظر مترجم بود شعرِ دوم ترانهٔ بابا طاهر این طور چاپ شده است.

مژه سازم به دور دیده پُرچین
که خونتاب جمالت درنشی یار

هر چند که هر دو مترجم لفظاً از اصل دور افتاده اند امّا ترجمه آقای سلیم بمراتب بهتر از ترجمهٔ انگلیسی است. در زبان و محاورهٔ انگلیسی ترجمهٔ خانم برنتون هم جالب و پر تأثیر است ولی نسبت به ترجمهٔ آقای سلیم دورتر از اصل افتاده است. همچنین بابا طاهر می گوید.

جُره بازم بدم رفتم به نخچیر
سیه دستی زده بربال مو تیر
بوده غافل مچردر چشمه سارون
هرآن غافل چرا غافل خوره تیر

در نسخه آقای سلیم در مصرع دوم "بِزد" بجای "زده" و در مصرع سوم "برد" بجای "بوره" آمده است ولی هیچ فرقی بجُز تفاوت لهجه محلی ندارد که اصل را از لهجهٔ بابا طاهر جدا کرده و مطابق زبانِ حال ساخته است.خانم برنتون این دوبیتی را چنین بترجمه آورده است.

Out hunting, when falcon, once I went.
Sudden an arrow through my wing was sent.
Be warned O heedless wannderer by me
Against the Height, The stongest bows are bent.

آقای سلیم مفهوم این دوبیتی را این طور بزبانِ اردو باز می گوید.

میں شاہیں قید کرنے کو اُڑا تھا
کسی بدبخت نے اک تیر مارا
کہستاں میں کبھی غافل نہ پھرنا
کہ غفلت کی ذرا اور تیر کھایا

هر دو ترجمه باصل مطابق است و هریك بجای خود پُر تاثیر و جالب است بجز اینکه سلاست و روانی زبان و بیان در ترجمه آقای سلیم بیشتر است. در حقیقت هیچ یك ازین ترجمه ها را بر دیگری فوقیت و ترجیح زیادی نیست. دوبیتیِ زیر دارای رنگِ مخصوص وی است.

بابا طاهر:

بی ته یارب به بُستان گُل مروياد
اگر روياد هرگز کس مبوياد
بی ته گردل بخنده لب گشايه
لوش از خونِ دل هرگز مبوياد

در نسخه آقای سلیم این دو بیتی خیلی تفاوتِ لفظی دارد و باین صورت چاپ شده است.

به گلشن بی تو گل هرگز مبوياد
وگر روياد کش هرگز مبوياد
به شادی بی تو هرگز لوگشايه
لوش از خونِ دل هرگز مشوياد

لهجه و زبانِ این دوبیتی بزبانِ فارسیِ امروز نزدیك تراست و در این نسخ اصالتِ لهجهٔ محلی را بهتر نگاه داشته اند. عجب این است که در هیچیك ازین دو نسخه زبان و لهجهٔ بابا طاهر را یکسان در تحریر نیاورده اند و نه فقط اختلافِ نسخ بسیار است بلکه مقایسه و بررسیِ دشوار شده است. حتیٰ ساختن یك نسخه معیاری و صحیح

دوبیتی های بابا طاهر دشوار شده است. ترجمه این دوبیتی از خانم برنتون را ملاحظه فرمایید.

Love since any Day, by reason of thy flight,
Is all so dark, O'Come, illume my night
By those fair curves, that are thy Brows I swear,
Grief only shares my bed and thy despite.

هر دو متن کمی تفاوتِ لفظی دارد در مصراع ثانیِ دو بیتی که پیش نظرِ آقای سلیم است "روج" بجای "روز" و در مصرع چهارم "هم" بجای "مو" آمده است و این هیچ فرقِ معانی ندارد و بیك نظر می توان فهمید که ترجمه آقای سلیم از ترجمهٔ انگلیسیِ خانم برنتون بهتر و جالب تر و روان تر است:

مرے گھر کو بھی کر اک شب مُنَوّر
نہ چھوڑ اندوہِ تنہائی میں دلبر
ترے محرابِ ابرو کی قسم ہے
بہت غمگین ہوں تجھ سے بچھڑ کر

می توان این ترجمه را یکی از بهترین ترجمه آقای سلیم دانست که حق ترجمه به طریقِ احسن ادا شده است.

آقای صادق حسین استادِ زبان فارسی و شاعر معروف معاصر فارسی هم دوبیتی های بابا طاهر عریان را بکمال خوبی به شعر اردو ترجمه کرده است. واین دوبیتی را هم به ترجمهٔ جالب و روان این طور آورده اند. می توان گفت که لفظاً و معناً در کار ترجمه موفق شده است بلکه روحِ متن هم ازاین ترجمه آشکار است.

منور کر کسی شب میری خلوت
نہ غفلت کر کہ غم میں مبتلا ہوں
ترے ہی طاقِ ابرو کی قسم ہے
کہ جُفتِ غم ہوں جب تجھ سے جُدا ہوں

این ترجمه در همان وزنِ دوبیتی های بابا طاهر است و خوب است ولی در مصراع اول قافیه آورده نشده است و این سقمِ فنی دوبیتی را ناقص ساخته است که قافیه در اول و دوم و چهارم مصراع

لازم است و در نتیجه دوبیتی صورت قطعه اختیار کرده است.

همچنین بابا طاهر می گوید:

دو زلفونت بَود تارِ ربابم
چه می خواهی ازین حالِ خرابم
ته که با مو سرِ یاری نداری
چرا هر نیمه شو آیی بخوابم

در نسخه آقای سلیم در مصراع اوّل دو بیتی بابا «دو زلفانت» بجای «دو زلفونت» چاپ شده است که مطابق بازبانِ فارسی امروز است و از لهجه بابا دور اُفتاده ولی این تغیّر لفظی در ترجمه هیچ فرقی ندارد.
خانم برنتون مفهومِ این دو بیتی را (که ترانه می دانسته است) این طور بنظمِ انگلیسی ترجمه نموده است:

Strung with my hair, O'Love The Rabab gleems,
How far from the, my degradation seems,
Thou lov'st me not, and would'st not by my Love,
Then wherefore, comest thou to me in Dreams.

اکنون آن را به ترجمه های اردو مقایسه کنید:

ترجمۂ سلیم:

دو زلفوں کو ربابِ جاں پہ کھینچا
خرابی سے مری ہے مدعا کیا
خیالِ دوستی تجھ کو نہیں جب
تو کیوں خوابوں میں ہے ہر شب کو آتا

ترجمۂ صادق حسین:

تری زلفیں ہیں میرے ساز کے تار
تو کیا ہو اس سے بڑھ کر حالتِ زار
تجھے مجھ سے اگر الفت نہیں ہے
مرے خوابوں میں کیوں آتا ہے اے یار

ترجمۂ آقای سلیم در سادگی و طلاقت همرنگِ اصل است و

ترجمهٔ انگلیسی با ترجمه اردو نمی رسد. ولی ترجمهٔ مصراع چهارم آقای سلیمِ خلاف دستور و محاوره روزمرّه زبان اردو است و این ترجمه از ترتیب نثر اردو بسیار دور است بنا براین بر گوش و طبعِ اهلِ زبان و ادب شناسان گران است. ترجمهٔ آغا صادق حسین شسته و روان است. اینك دوبیتیِ معروفِ بابا که نزد اهل ذوق در سایرِ کلام بابا طاهر منتخب است.

نسیمی کز بُن آن کاکل آیو
مرا خوشتر زبوی سنبل آیو
به شو گیرم خیالت را در آغوش
سحر از بسترم بوی گل آیو

ترجمهٔ انگلیسی الیزابت برتون خواندنی است و از لحاظِ زبان و اندازِ بیان یکی از بهترین ترجمه هایش بشمار می رود:

Sweeter Than Hyacinths to me is borne,
The Breeze that sighing from thy curls torne,
All night when I have pressed thy picture close,
The scent of Roses fills my couch at Dawn.

ولی محیط و فضای این ترجمه از اصل خیلی دور افتاده است، چنان که گفته اند «شرق شرق است و غرب غرب و این دو بعدالمشرقین دارند» ترجمه این دوبیتی بابا طاهر از آقای سلیم قشنگ تر و به متن خیلی نزدیك تر است و هم دارای مختصاتِ شعری بابا طاهر عریان است. این ترجمه منظوم کیفیتی دارد که در ترجمه درنگنجد و باعثِ تسکین ذوق و احساس خوانندگان و منتقدان است:

نسیم آئی ہے جو زلفوں کو چھو کر
مجھے ہے نکہتِ سنبل سے بہتر
جو رہتا ہے تصوّر شب کو تیرا
مہک اُٹھتا ہے وقتِ صبح بستر

مُتأسفانه آغا صادق حسین این دوبیتی را ترجمه نکرده و نه شادوران پرفسور حامد حسن قادری، والاّ ترجمه های این دو شاعر اخیر خوبی های مخصوص دارد و بویژه ترجمه پرفسور حامد حسن قادری بترجمه

منظوم خود را در وزن رباعی انجام داده است.

دوبیتی دیگر بابا طاهر بدین قرار است:

دلم از دردِ ته دایم غمینه
به بالش خَشتم و بستر زمینه
همین جُرمم که موته دوست دیرم
ز هر کت دوست دارد حالش اینه

ترجمۀ سلیم:

وفورِ غم سے ہے دل زارو مضطر
ہے بالین خشت اور خاشاک بستر
مرے مانند جُرم عشق کر کے
ہر عاشق کی یہی حالت ہے اکثر

ترجمۀ صادق حسین:

مرا دل تیری الفت سے غمیں ہے
سرہانے اینٹ ہے بستر زمیں ہے
خطا میری کہ تجھکو چاہتا ہوں
مگر سب کی تو یہ حالت نہیں ہے

هر دو ترجمۀ آقای سلیم و آغا صادق حسین دارای خوبی های طرز بیان و زبانِ مخصوص به ایشان است ولی ترجمۀ شادروان پرفسور حامد حسن قادری چنانکه گفته شد ازین دو منفرد است که در وزنِ دوبیتی های بابا طاهر نیست و در این ضمن مترجم بر خود لازم داشته است که دوبیتی های بابا را در وزن رباعی ترجمه کند.

ترجمۀ حامد حسن قادری:

دایم ترے درد سے ہوں اندوہ و حزیں
تکیہ مرا خشت اور بستر ہے زمیں

یہ جرم سہی کہ میں ترا عاشق ہوں
لیکن، سب عاشقوں کا یہ حال نہیں

در زمانیکه مرحوم حامد حسن این ترجمه نموده دوبیتی های بابا طاهر را در شبه قاره باسم رباعی موسوم کرده بودند و فرق بینِ رباعی و ترانه ندانسته بودند بدین علت که حامد حسن قادری این دوبیتی ها را در وزن رباعی آورده است. این ترجمه خوبی های بسیار دارد ولی وزنِ رباعی این ترجمه را از لهجه و مختصاتِ کلام بابا طاهر جدا کرده است، زیرا در تمام فهلویات (که سایرِ ترانه های روستائی و دوبیتی های بابا و کلام عین القضاة و دیگران جزو آن است) وزنِ ترانه های روستایی لازم است لذا ترجمه دوبیتی ها در وزنِ رباعی چندان مناسب نیست. اگر از این وزن صرف نظر کرده معیار ترجمه را بسنجیم ترجمه آقای قادری بهترین ترجمهٔ منظومِ اردو است. در آخر چند ترجمه منظوم اردو اینجا نقل می گردد، تا نظر به مختصات کلامِ بابا هر سه ترجمه اردوی بابا مقایسه بعمل آید.

بابا طاهر:

ته که نازنده بالا دل ربائی
ته که بی سرمه لازم سُرمه سایی
ته که مشکیں دو گیسو در قنائیی
بواجی که سرِ گردون چرائی

سلیم:

تو با ایں قدِ رعنا دلربا ہے
تو بے سرمہ بھی گویا سرمہ سا ہے
سر دوش اپنے تو لہرا کے گیسو
ہے کیوں حیراں یہ مجھ سے پوچھتا ہے

آغا صادق حسین:

یہ چشمِ نازنیں ہے سر مگیں ہے

جو یہ قامت حسیں ہے دلنشیں ہے
برای دوش زلفِ عنبریں ہے
یہ کیا وجہِ پریشانی نہیں ہے

بابا طاہر:

مو آن محرم کہ در ظرف آمدستم
چو نقطہ برسرِ حرف آمدستم
بھر الفی الف قدی برآید
الف قدم کہ در الف آمدستم

سلیم:

سمندر ہوں پہ کوزے میں سمایا
وہ نقطہ ہوں جو حرفوں پر ہے چھایا
ہر الف ایک آتا ہے مُجدّد
میں خود بھی ہوں مجدّد بن کے آیا

آغا صادق حسین:

میں وہ دریا ہوں جو کوزے میں آیا
وہ نقطہ حرف میں ہے جو سمایا
ہزاروں سال میں آتا ہے اک مرد
وہی میں ہوں الف پر ہے جو چھایا

بابا طاہر:

ہمیشہ زلف بر رو ریتہ دیری
گل و سنبل بھم آمیتہ دیری
پریشاں چوں گری آں تارِ زلفاں
بہ ہر تاری دلی آویتہ دیری

سلیم:

ترے عارض پہ یہ زلفیں دلارا
گل و سنبل کہیں باھم ہیں گویا
پریشاں تو کرے گا جب یہ زلفیں
تو اک اک بال میں ہو گا دم اٹکا

آغا صادق حسین:

مرے دلبر یہ زلفیں ریختہ ہوں
گل و سنبل بہم آمیختہ ہوں
پریشان تارِ گیسو جب کرے تو
تو اس سے دل ہی دل آویختہ ہوں

بابا طاہر:

فگارینہ دل و جانم تہ داری
ہمہ پیدا و پنہانم تہ داری
نمی دونم کہ این درد از کہ دارم
ہمی دونم کہ در مانم تہ داری

سلیم:

تو ہے اے دوست مالک جان و دل کا
مرا ظاہر کہ باطن سب ہے تیرا
ہے کون اس غم کا باعث بے خبر ہوں
خبر یہ ہے کہ بس تو ہے مداوا

آغا صادق حسین:

مرے دلبر دل و جاں ہے تیرے پاس
مرا پیدا و پنہاں ہے ترے پاس
خبر کیا درد یہ کس نے دیا ہے
مگر ہے درد کا درماں ترے پاس

بابا طاہر:

الالہ کوھسارون ھفتۂ بی
بنفشہ کوکنازون ھفتۂ بی

منادی می کرم شہرویہ شہرو
وفای گلعذارون ھفتۂ بی

سلیم:

ہے لالہ کوہساروں میں دو روزہ
بنفشہ جوئباروں میں دو روزہ
صدا دوں گا میں جاکر شہر در شہر
وفا ہے گلعذاروں میں دو روزہ

آغا صادق حسین:

جمالِ کوہساراں چند روزہ
بہارِ مرغزاراں چند روزہ
منادی کر رہا ہوں شہر در شہر
وفائے گلعذاراں چند روزہ

بابا طاہر:

ز دستِ دیدہ و دل از تو فریاد
ہر آنچہ دیدہ بیند دل کند یاد
بسازم خنجرِ نیشش زپولاد
زنم بردیدہ تا دل گردد آزاد

سلیم:

یہ دل اور آنکھ دونوں سے ہے فریاد
وہ جس کو دیکھ لے کرتا ہے دل یاد

یہ سوچا ہے بہ نوکِ تیغِ فولاد
میں آنکھیں پھوڑ لوں تا دل ہو آزاد

آغا صادق حسین:

دل و دیدہ کے ہاتھوں آہ فریاد
جو دیکھے آنکھ رکھ لیتا ہے دل یاد
بنا لوں خنجرِ فولاد جس کو
چبھو لوں آنکھ میں کہ دل ہو آزاد

حامد حسن قادری:

فریاد ہے دیدہ و دل سے فریاد
دیکھے جو آنکھ دل کرے پھر کیوں یاد
فولاد کی نوک سے بنا لوں خنجر
اور بھونک لوں آنکھ میں کہ دل ہو آزاد

بابا طاہر:

دلِ نازک مثالِ شیشہ ام بی
اگر آهی کشم اندیشه ام بی
سرشکم گر بود خونین عجب نی
مو آزارم که در خون ریشه ام بی

سلیم:

ہے مثلِ آبگینہ دل کی بستی
وہ نازک ہے کہ ٹوٹے آہ سے بھی
تعجب کیا جو ہیں یہ اشک خونیں
ہوں نخل ایسا جڑیں خوں میں ہوں جس کی

آغا صادق حسین:

دلِ نازک ہے مثل شیشہ میرا
ہے آہوں سے شکست اندیشہ میرا
تعجب کیا اگر آنسو ہیں گلرنگ
لہو میں غرق ہے ہر ریشہ میرا

حامد حسن قادری:

شیشے کی طرح دل ہے نزاکت پیشہ
اک آہ میں ہے شکست کا اندیشہ
خونیں نہ ہوں اشک کیونکر میں ہوں وہ شجر
ہے خون میں غرق جس کا ریشہ ریشہ

ترجمۀ پرفسور حامد حسن قادری اولین کوششِ ترجمۀ دوبیتی های باباطاهر عریان به نظم اردو است. این ترجمه موجب معرفیِ کلام بابا در زبانِ اردو بشمار می رود. ترجمه های آقای حضور احمد سلیم و آغا صادق حسین یکی بعد از دیگری به سالهای ۱۹۷۲م و ۱۹۷۳م میلادی چاپ و منتشر شده است. اگر این سال های چاپی را درست بدانیم حتماً ترجمۀ آغا صادق حسین یك سال پیشتر چاپ شده و پیشِ نظر آقای سلیم بوده است چنان که از بعضی ترجمه ها واضح می شود. واگر ترجمۀ آغا صادق حسین در سال ۱۹۷۷م چاپ شده لازماً ترجمۀ آقای سلیم را آغا صادق حسین خوانده است، چنانکه از اکثر ترجمه های هر دو مترجم ظاهر است. امّا هر دو ترجمه دارای مختصات و سبك مجزاّی مترجمین است و این هم بجای خود مهم است. ترجمه پرفسور حامد حسن قادری از هر دو ترجمۀ اخیر جالب تر و عالی تر است ولی ترجمه ایشان در بحر رُباعی است و ترجمه را از سبك و مختصات بابا طاهر جدا می سازد.

بابا طاهر عریان شاعری است پاکیزه فکر و احساس فوق‌العاده ای که قادر بر بیان و جذبه و خیال بتمام باریکی و نزاکت و صداقت است. بیانش ساده و اثر انگیز و زبانش سلیس و روان که هر لفظ آن سحر خوابیده را بیدار کند. لهجه محلیِ او را نمی شود ترجمه کرد و متونِ مختلفی که بما رسیده است، در لهجه های مختلف

زبان های محلی ایران مثل لری وکردی و تویسرکانی وغیره نوشته شده است اغلبِ آنها با زبانِ و لهجه محلی همدان بکلیّ متفاوت است. و بصورتی که مختلف نسخه های چاپی بما رسیده است برای خوانندگانِ با ذوق که همواره جویای متن صحیح و معتبری بوده اند موجب خیلی زحمت و سرگرادنی است و باید دانشمندی از محققان و زبان شناسانِ در ایران زمین که کاملاً به لهجه های زبان های محلی ایران با اطلاع باشد، اینِ هفت خوان را بگشایند و متن محقق از شعرِ بابا طاهر که از هر جهت مورد اعتماد عمومِ ادب شناسان باشد تهیّه و چاپ کنند، و بر علاقه مندان و دوستداران و خوانندگان بابا طاهر عریان منتّی نهند تا از گونا گونی سرسام آور متون بابا طاهر راه نجات بیابند و حلِ قانع کُننده برای تفاوت های لغویِ ترانه ها بدست بیاید.

کتاب سروده های بابا طاهر گردآوردهٔ پژوهندهٔ ارجمند آقای مراد اورنگ این مسئله را بتمام اشکال جلوه داده است و لهجه های مختلف و متعدد محلی ایران که در این کتاب جمع آوری شده اعتماد خوانندهٔ بابا طاهر را از هر متنی موجود از بین برده است ولی در عین حال راهِ حلیّ را هم نشان داده است و برای لهجه شناسان ترتیب نسخه مصحح و در خور اعتماد آسان تر شده است تا دَینی را که از بابا بگردن خود دارند هرچه زود تر بپردازند. امید دارم که این خدمت را از بابا دریغ نخواهند داشت و هرگز بابا را گله مند نمی-گذارند که نالیده است.

مو از جور بتان دلریش دیرم
زلاله داغ بر دل بیش دیرم
شکایت نی زگردون نی ز افلاك
مگر از سرنوشتِ خویش دیرم



مآخذ

۱- رباعیات بابا طاهر،تدوین و تعلیقات عندلیب شادانی. توضیحاتی درباره مختصات ترجمه ندارد.

۲- هفت صد ترانهٔ روستایی ایران، گردآوردهٔ آقای کوهی کرمانی، چاپ دوم مختصات ندارد. (کانون معرفت تهران).

۳- ترانه های بابا طاهر عریان، ترجمه ادوارد بیرون آلن و ترجمهٔ منظوم الیزابت کرتیس برنتون ـ یوسف جمشیدی پور، کتابفروشی فروغی ۱۳٤۲ش (۱۹٦۳ میلادی).

٤- سروده های بابا طاهر ـ مراد اورنگ.

۵- دیوانِ بابا طاهر عریان ـ وحید دستگردی، چاپ دوم، امیر کبیر تهران، ۱۳۳۳ش./۱۹۵٤م

٦- شرح احوال و آثار و دوبیتی های بابا طاهرعریان بانضمام و ترجمهٔ کلمات قصارِ وی منسوب به عینِ القضاة شرح و تفسیر محمد ابراهیم مشهور به خطیب وزیری، به کوشش جوادِ مقصود ـ (از انتشارات انجمن آثار ملیّ تهران)

۷- دوبیتی نامه بابا طاهر، ترجمهٔ منظوم اردو از حضور احمد سلیم، مکتبه مسعود

۸- ترجمهٔ رباعیات بابا طاهر (به زبان اردو) حیدر آباد،از پروفیسر حامد حسن قادری. رجوع شود به تاریخ رباعیات أردو، (اردو رُباعی) از دکتر فرمان فتحپوری، مکتبهٔ سنگ میل کراچی چاپ اول (۱۹٦۰م).

۹- دو بیتی های مُنتخب بابا طاهر عریان با ترجمه به شعر اردو و انگلیسی از پروفیسر آغا محمد صادق حسین (کویته) چاپ اول (۱۹۷۲ یا ۱۹۷۷ میلادی)



عارف نوشاهی

کتابهای تازه

☆ دراین بخش فقط آثار مربوط به زبان و ادبیات فارسی و فرهنگ اسلامی و ایرانشناسی نقدو معرّفی می شود.

☆ مؤلفان و ناشران از هر کتاب دو نسخه به دفتر مجلّهٔ دانش ارسال کنند.



❀ پیر حسام الدین راشدی اور اُن کے علمی کارنامے (اردو)
مولانا صباح الدین عبدالرحمن
مؤسسه تحقیقات علمی آسیائی میانه و غربی ، دانشگاه کراچی
۱۹۸۴م، ۸ + ۷۲ص، ٦۰ روپیه

پیر حسام الدین راشدی ایراندوست و ایرانشناس معروفِ پاکستان در ۱۹۸۲م از ماجدا شده است. مؤسسه نامبرده هر سال جلسه ای به یاد بودِ مرحوم راشدی برگزار نموده دوستانِ راشدی و راشدی شناسان را در یکجا جمع می کند. کتاب حاضر مشتمل بر خطابهٔ مولانا صباح الدین عبدالرحمن مسئول دارالمصنفین،اعظم گر (هند) دوستِ دیرینهٔ مرحوم راشدی میباشد که در جلسهٔ سال ۱۹۸٤م ایراد شده است. دراین سخنرانی مولانا صباح الدین ــــ که او نیز در ماه نوامبر ۱۹۸۷م به عالمِ جاودانی شتافته است ــــ یك به یك آثار مرحوم راشدی را مورد بررسی قرار داده است.

ضمناً چهار مقالهٔ دیگر نگاشتهٔ دوستانِ صمیمی پیر راشدی مبنی بر احساساتِ آنان نسبت به اخلاق و کارهای آن مرحوم دراین کتاب درج گردیده است.

خدمات استاد راشدی برای زبان فارسی و فرهنگ ایرانی یا بهتر است بگوییم فرهنگ مشترك ایران و شبه قاره چنان گسترده است

که مجموعهٔ حاضر را میتوان صرفاً مقدمهٔ یك کتاب بزرگ پیرامون شرح حال و آثار و خدماتِ پیر راشدی که هنوز جای آن خالی است، قرارداد. دانشگاه های پاکستان و ایران باید بدین کار بزرگ و بنیادی توجه نمایند.

❀ کلیات عطا (فارسی)

عطاءالله خاں عطا

پشاور، ۱۹۸۲م، ۳۸۲ + ۲۰۶ص

عطاءالله خان متخلص به عطا شاعر معاصر فارسی گوی پاکستان است که در ۱۸۹۸م در حوالی پشاور در روستایی بنام "ثکواژه" (بخش ڈیره اسمعیل خان) متولد شد و تحصیلات خود را در دانشکدهٔ اسلامی پشاور آغاز کرد و در دانشگاه اسلامی علیگره پایان داد. شغلِ او "وکالت" بوده امّا شوقِ او "شعر گویی" است و احیاناً شعر بفارسی گفتن، که اینك کم تر خواننده و شنونده دارد. شاید به همین علت وی گفته است:

عطا که در وطنِ تو سُخن نمی ورزند
بیا که عازمِ شیراز و فاریاب شوم

کلیاتِ عطا که مشتمل بر حدود ششصد صفحه می باشد، دارای همه نوع اشعار است. یعنی اشعار دینی، عشقی، فکاهی و اجتماعی.

جلد اول کلیات دارای اشعار مذهبی و مثنویاتِ اجتماعی و ملیّ است و در جلد دوم غزلیات، قصاید و مراثی، و قطعات آمده است.

شرح حالِ سراینده در مجلّهٔ « وحید » (تهران) شماره ماه رمضان ۱۳۸۶هـ. ق آمده است. اینك گزیده ای از اشعارِ او:

غزل

گفتم: صنمی یا قمری؟ گفت که هر دو
حورا پسری یا بشری؟ گفت که هر دو
گفتم: ز رُخ خوب و لب لعل روان بخش
گلبرگ تری یا شکری؟ گفت که هر دو

گفتم: دُرِ یکدانهٔ دریای جمالی؟
یا چون سخنِ من گُهری؟ گفت که هر دو
گفتم: شبِ هجرانِ مرا کوکب نوری؟
یا شام غمم را سحری؟ گفت که هر دو
گفتم که تو چون مصرع من گوهرِ نابی
یا قطرهٔ خون جگری؟ گفت که هر دو
گفتم ز بنارس پسر برهمن استی؟
یا شاهد مُلك تتری؟ گفت که هر دو
گفتم کهَ تو غَلمان پری روی بهشتی
یا مغبچهٔ سیم بری؟ گفت که هر دو
گفتم که «عطا» تو هدف تیرِ بلائی؟
یا تیغِ غمش را سپری؟ گفت کَه هر دو
(ج ا ص ۱۸)

خطاب به ترکیه و ایران وافغانستان و پاکستان

پیامم به تُرکی و ایران یکسیت
به اقلیم خویش و به افغان یکسیت
که مامُسلم و اصلِ ما اعجمی است
بیکدیگری نسبتِ ما قویست
همه پیروانِ کتَاب و سُنن
عبادت گزارانِ یك ذوالمنن
به توحید حق اعتقادیم هست
یقین بر حساب و معادیم هست
به پیغمبران است ایمانِ ما
به هر یك فدا مال و هم جانِ ما
خصوصاً محمد علیه السَّلام
که ختم رُسُل هست و خیرالانام
ز تعلیم اویك جهان روشن است
دل و دیدهٔ مؤمنان روشن است

چراغ خموشِ عجم ضوگرفت
به نوع دگر جلوهٔ نَو گرفت
ز شمع عجم وادی قندهار
درخشان چو از ماه شبهای تار
سوی غرب روشن شده «انقره»
منوّر سوی شرق تا «آگره»
عجم داد از دینِ قیّم پیام
علوم کتاب و علومِ کلام
ز سعدیِ شیراز و مولای روم
درخشید بر چرخ ایران نجوم
سنائی و خاقانی و عنصری
عراقی و فردوسی و انوری
همینطور فارابی و بوعلی
بچرخ عجم زهره و مُشتری
همه عندلیبانِ باغِ عجم
همه طوطیانِ بهشتِ اِرم
فرستاد هر سو عجم نورِ علم
منوّر جهان گشت از طورِ علم
به بنگاله آمد چو قند سخن
شده طوطی هند شکر شکن
نظیری و عرفیِ صاحبْ قلم
به هند آمده از دیار عجم
به اقلیم هندوستان اهلِ فن
گهر ریخت جای سخن از دهن
ز پیشینیان خسروِ دهلوی
کلیم و غنی، بیدل و آملی
اسیر و ظهوری و مخفی دگر
ابو طالب و غالبِ نام وَر
دگر فیضی و سرمدِ دهلوی
قتیل و قُمی، ملاّ ناصر علی

ازان بعد در هند اهل سخن
گرامی و شبلی و اقبال و من
بقولِ نبی کفر یک ملّت است
به دین دشمنی صاحبِ جدّت است
سمِ سیم و زر می دهد قند پوش
حشیشی دهد می برَد عقل و هوش
اگر ده دهد می برَد ده وصد
به خیرات سوداگری می کند
ترا چند روزی بجان پرورد
که روزی ز جانِ عزیزت خورد
حذر از چنین دشمن هوشیار
که مار است با کفچهٔ زهر دار
بترس از کرمهای آن دلبری
که در آستینش بوَد نشتری
پس ای دوستانِ عجم زادگان
بجو مامنی زیرِ یک سایبان
زیک مرغزاریم ما هر چهار
یکی درخزان و یکی در بهار
گل و برگِ یک گلستانیم ما
نگارندهٔ یک بهاریم ما
اگر خار در پای ایران خلَد
دلِ کابل و پاک و ترکی تپد
وگر ملکِ ما را زیانی رسد
گریبانِ خوَد ترک و افغان درَد
وگر ترک و افغان بنالند گاه
بسر دیگران را نماند کلاه
در آمیز بایک دگر همچنان
که بینیم در انقره اصفهان
به لاهور سیرِ صفا هان کنیم
به کابل تماشای مُلتان کنیم

نشاپور و مشهد، کراچی شوند
سمرنا و لاهور غزنی شوند
بیا تا نمك خوار یك خوان شویم
بیکدیگری باز اخوان شویم
بیاتا چو طفلانِ یك مادری
رویم و درآییم از یك دَری
اگر دهر قصد یك از ما کند
در آن یك همه چار را بنگرد
به یك چار بیند و در چار یك
به افکار و گفتار و کردار یك
(۱ : ۲۱۵-۲۲۲ ملخصاً)



اینك قطعه شعر فکاهی عطا:

سوگندهای معشوق

ز لطف آن بتِ طنّاز کرد وعدهٔ وصل
وثوق داده به سوگندهای گوناگون
بحقِ رفعتِ ارض و بحقِ پستیِ چرخ
بحقِ تنگیِ هامون و خشکیِ جیحون
بحقِ زشتیِ حور و بحقِ ظلمتِ مهر
بحقِ حسن دلاویز رنگی شبگون
بحقِ سیر لبی های ساحلِ دریا
بحقِ خشکیِ بادام و روغنِ زیتون
بحقِ لاغری پُشتِ پیلِ کوه پیکر
بحقِ فربهیِ جسمِ عاشقِ محزون
بحقِ دانش گاوخر و شعاریِ خر
بحقِ کودنیِ بوعلی و افلاطون
بحقِ کوریِ شاهین و خُرد بینیِ مور
بحقِ نرمیِ فولاد و سختیِ اکسون
بحقِ ساده دلی های مردم افرنگ
بحقِ پختگی عهد هندوی ملعون

بحقِ دیدهٔ حق بینِ احولِ بینا
که عین در نظر او همی نماید نون
به سرد مهری و بی التفاتی عاشق
به گرمیِ نگه مهر دلبرِ مفتون
به قهر و غصّه و بُغض و عداوتِ کینه
که بود جانب لیلی به سینهٔ مجنون
به زهرداری نوش و به نوشداری زهر
[illegible] اری ادوارِ چرخِ مینا گون
به عجز رستم دستان و سستی لندهور
به بُخلِ حاتم طی و فقیری قارون
به شعر ناقص رومی و سعدی و عرفی
که اکثرش همه بی معنی است و ناموزون
چو کرد از ره اخلاص عهد وصل به من
بتی که هست به اقلیم راستان بیچون
بگفتمش که یقین کرده ام به وعدهٔ تو
ولی بکامِ «عطا» نیست گردشِ گردون



❀ مخدوم محمد هاشم تتوی (بزبان سندی)

عبدالرسول قادری بلوچ

سندی ادبی بورڈ، حیدرآباد، ۱۴۰۸ه، ۱٦٤ص، ۲۰ روپیه.

مخدوم محمد هاشم تتوی(۱۱۰٤-۱۱۷٤ه) یکی از مفاخرِ سرزمینِ تاریخی سند است که بخاطرِ خدمات علمی دینی خود در جهان اسلامی همیشه موردِ احترام بوده است. کتابِ حاضر در شرح احوال و آثار همان نابغهٔ سند میباشد. دراین کتاب نام ۱٤۱ تالیف مخدوم درج شده است که از انمیان ۲۱ کتاب بزبان فارسی است و بقیه بزبان عربی و سندی. مخدوم به این هرسه زبان شعر نیز می سرود. اینك رباعی فارسی او:

ای عاشق صادق، محبِ خوش نام
در تعزیتِ حسین کُن حزن تمام
با سوزِ دلت اشك همین ریز زچشم
لیکن ندهی رازِ محبت به عوام



پنج اثر جدید عارف نوشاهی

❀ پاکستان میں مخطوطات کی فہرستیں (کتابیات)

جلد اوّل (اردو)

عارف نوشاهی

مقتدره قومی زبان، اسلام آباد، ۱۹۸۸م، ۱۲۹ص، ۲۲ روپیہ

کتابشناسی فارسِ نُسخ خطّی در پاکستان است. دراین کتاب مشخّصات ۱۵۲ مجلّد فهرست مربوط به نسخه های خطّی عربی و فارسی و اردو و زبانهای محلیّ شبه قاره درج شده است.

❀ بھارت میں مخطوطات کی فہرستیں (اردو)

سیّد عارف نوشاهی

مغربی پاکستان اردو اکیدمی ـ لاهور، ۱۹۸۸م، ۱۶۰ صفحه، ۵۵ روپیه

کتابشناسی فهرست های نسخه های خطی در هند است. در این کتابشناسی رویهم رفته ۲۲٤ مجلد فهرست معرّفی شده است که عمدةً مربوط به نسخ عربی، فارسی و اُردو میباشند.

❀ فهرست مخطوطات اردو کتابخانهٔ گنج بخش (اردو)

عارف نوشاهی

مغربی پاکستان اردو اکیدمی، لاهور، ۱۹۸۸، ۱٦٦ص، ۵۰ روپیه

کتابخانهٔ گنج بخش در مرکزِ تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد به خاطرآثار نفیسِ خود موردِ توجهٔ کتابشناسان و دانش

پژوهان جهان میباشد. دراین کتابخانه تعدادی از نَسخِ خطی بزبانهای پاکستان و هند میباشد. از انجمله نسخه هاي بزبانِ اردو است. در این فهرست ۱۹۷ نسخه از ۱۸۵ اثرِ اردو معرّفی شده است..

❀ مجموعهٔ اشعارپراکندهٔ محمد ماه صداقت کنجاهی

(م ۱۱٤۸ه) (فارسی)

فراهم آوردهٔ عارف نوشاهی

شرح حالِ سراینده بقلم استاد خلیل الله خلیلی

ادارهٔ معارف نوشاهیه، ساهن پال، ضلع گجرات، ۱۳٦۷ش،

۱٤۲ص.

صداقت کنجاهی برادر زادهٔ غنیمت کنجاهی از میان شاعرانِ خوش فکر پنجاب است که بیشتر آثار منظوم خود را در اثر حالتی که عرفا آن را « سکر » می خوانند، بآب شُسته بُود. آنچه که از آثار منظوم او باقی مانده مثنوی « خط بغداد » است و یا اشعاری که در کتابِ منشور او « ثواقب المناقب » و تذکره های شعراء ضبط شده است. در مجموعهٔ حاضر غیر از مثنوی خط بغداد، هر اثر منظوم صداقت که در ثواقب المناقب و سایر تذکره ها دیده شُد، فراهم آمده است. این آثار منظوم به صورت مثنوی، غزل، مرثیه، رباعی، قطعه و تك بیت ها آمده است. اینك نمونهٔ اشعار:

امشب طلبِ شراب گلگون کردم
بر لشکر توبه فکر شبخون کردم
سودای زهد خشك بودم عمری
آخر این خونِ مُرده بیرون کردم



فکرِ منِ روزه دار کنید
خرما و نمك از لبِ دلدار کنید
در موسم زبوسه پرهیز چه سود؟
اکنون شام است اذنِ افطار کنید

از شور طرب شیونِ افغان خوش تر
و ز عشرتِ دوران غمِ جانان خوش تر
مانند طفل اشک در مکتبِ عشق
عاشوره مرا زعیدِ قربان خوش تر



هر چند که بزم گاه وحدت تنگ است
با جام جهان نمای جم هم سنگ است
آیینه که هست ساده پُر کاری
بی رنگی او نمونهٔ هر رنگ است

❀ کتاب شناسی ــ شمارهٔ دوّم

زیر نظر سیّد عارف نوشاهی و دکتر گوهر نوشاهی

ادارهٔ معارفِ نوشاهیه، ٦٩ـماڈل ٹاؤن، سهاله روڈ، اسلام آباد، ۱۹۸۸م، ۲۲۸ص، ۷۰ روپیه.

مجموعهٔ مقالاتِ اردو است مربوط به مسائل کتاب شناسی، به شرح زیر:

۱- (متنِ) ثلاثهٔ غسّاله تالیف حکیم حبیب الرحمن، باهتمام عارف نوشاهی و بتعاون دکتر کلثوم ابوالبشر. فهرست ۱۷۲ اثر فارسی است که در بنگال تالیف شده است.

۲- مسائل املای فارسی از نظر تدوینِ متون، نوشتهٔ دکتر رشید حسن خان استاد دانشگاه دهلی.

۳- کتابشناسی مآخذ تاریخ قصور، نوشتهٔ محمد اقبال مجددی استادیار ام ـ آ ـ او کالج لاهور.

٤- تدوینِ جدید دیوان غالب نسخهٔ حمیدیه، سرگزشت آن از تسوید تا چاپ، نوشتهٔ دکتر گوهر نوشاهی معاونِ علمی مقتدره قومی زبان اسلام آباد.

٥- لوازم کتابت ـ از روی بیاض خوشبوئی مورخ ١١١٠ﻫ محفوظ در کتابخانهٔ دیوانِ هند منقول شده است.

٦- نقدی بر ترجمهٔ اردو کتابِ «با کاروان حلّه» و دو کتابِ دیگر.

٧- (متنِ) «الف نامهٔ کبیر» (اردو) باهتمام دکتر محمد انصارالله استاد دانشگاه اسلامی علیگره.



❀ از دربا به دریا ـ کشف الابیات مثنوی

محمد تقی جعفری

وزارتِ ارشاد اسلامی، تهران، ١٣٦٥ش.

چهار جلد ٤٨٨ + ٥٠٢ + ٥٢٠ + ٥٤٤ص، قیمت هر جلد ٣٠٠٠ ریال.

❀ تجزیهٔ شبه قاره هند و استقلال بنگلادش

محمد مهدی آخوند زاده

وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ١٣٦٥، ١٦٨ص، ٣٥٠ ریال

❀ تفسیر کابلی ـ جلد چهارم

محمود حسن دیوبندی

فضل، بیرجند، ١٣٦٥ش، ٦٣٦ص، ٢١٠٠ ریال.

❀ گزیدهٔ اشعار فارسی اقبال لاهوری

بکوشش ابوالقاسم رادفر

امیر کبیر تهران، ١٣٦٥ش، ٩٠ص، ١١٥ ریال.

❀ فتوح الحرمین

محی الدین لاری

به کوشش علی محدث

تهران، اطلاعات، ۱۳۶۶ ش، ۱۲۸ص، ۴۰۰ ریال.

❀ مقالات علامه قزوینی _ جلد های۲ ،۳ ،۴

عبدالکریم جزبزه دار

تهران، اساطیر، ۱۳۶۳ش، ۱۶۵۰ ریال.

❀ حدیقة الشعراء

احمد دیوان بیگی شیرازی

تهران، زرین، ۱۳۶۵ش

تذکره ای است ارزنده و مفصّل از شاعران و ادیبان و عارفان و درویشان و بزرگان عصر قاجاری، از سال ۱۲۰۰ تا ۱۳۱۰هـ.

❀ حیرت نامه، سفر نامه به لندن

میرزا ابو الحسن خان ایلچی

به کوشش حسن مرسل وند

تهران، رسا، ۱۳۶۴ش، ۲۸۸ص

همان کتابیست که در دانش شماره ۱۲ معرفی شده و آنجا صاحبِ مقاله احتمال داده بود که شاید این کتاب چاپ نشده است.



آینه گرِ «شاعرِ آینه ها»

معرّفیِ چند اثرِ استادَ شفیعی کدکنی

هنگامِ سفرم به تهران در سال ۱۳۶۲ش توسط خانم منصوره کاویانی (شیوا) اوّلین بار گوشم با نام دکتر کدکنی آشنا شد. خانم اصرار داشت که حتماً دکتر کدکنی استاد دانشکدهٔ ادبیات را ببینم. امّا من که فرصت بسیار کوتاه داشتم، ترجیح دادم که هرچه بیشتر با «آشنایان» ملاقات کنم. آشنایانیکه از سالها از راه دُور با آنان سلام و پیام ردّ و بدل می شد و یا آثارِ مکتوب آنان حرز جانم بوده است. و

برای من فرصت خوبی بوده که اینك خود را به محضرِ آن سروران برسانم. البته موفق هم شدم. بعضی تلاشها مثمر به ثمر نشد. مثلاً یاد دارم که یك روز تلفنی با استاد خدیوجم قرار گزاشتم که فلان ساعت به حضورش می رسم. امّا ترافیك «گم راه کنندۀ» تهران ما را چنان در راه نگهداشت که نتوانستیم سرِ وقتِ موعود به میعادگاه برسیم. کمی دیر تر به منزلِ استاد رسیدیم و هرچه زنگ زدیم صدایی برنخاست. شاید استاد پس از انتظار مایوس شده، سرِ کار رفته بود. پس از چند ماه در پاکستان شنیدم که استاد خدیوجم دعوت اجلِ را لبیك گفته است. من هنوز افسوس حسرت ملاقات می خورم. قصّه کوتاه اینکه دکتر کدکنی برای من «بیگانه» مانندی بود و نتوانستم این بیگانگی را از میان بردارم. تااینکه در ۱۳۶۷ش خبر انتشار کتابِ ایشان دربارۀ بیدل «شاعر آینه ها» به پاکستان رسید و من در طی نامه ای از ایشان تقاضا کردم که نسخه ای از کتاب خود به بنده ارسال نمایند. استاد از راه تلطّف همراه با «شاعر آینه ها» آثارِ دیگر خود را نیز مرحمت فرمودند و بادیدنِ این آثار باز پشیمان شدم که چرا با این استادِ گرانمایه که زنده کنندۀ سنّتِ مرحومان علامه قزوینی و دکتر معین یعنیَ کار بُردِ دقّت و وسواس فوق العاده ای در کارهای علمی می باشد، «آشنا» نشدم. البته گاهی آشنایی غایبانه بهتر از ملاقاتِ حضوری است. و خطابِ ما به استاد کدکنی از زبانِ حافظ است:

ای غایب از نظر که شدی همنشینِ دل
میگویمت دعا و ثنا می فرستمت

آثارِ پیشینیان که پیش از این بتصحیح استادانِ طراز اول عرضه شده اند، پرداختن به تصحیح و تنقیح مجدّد آنها «جواز و جسارت» می خواهد. وکار استاد کدکنی تاحدّی بلند است که خود بخود جوازِ این جسارت را فراهم می کند. اینك آشنائی مختصری با آثارِ دکتر کدکنی که بدست ما رسیده است:

❀ اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید

(در دو بخش).

تألیف محمد بن منّور بن ابی سعد بن ابی طاهر بن ابی سعید

میهنی.
مقدمه، تصحیح و تعلیقات دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی.
مؤسسهٔ انتشارات آگاه، تهران، ۱۳٦٦ ش، دویست و سی و نه + ۱۰٦۳ص، ۵۰۰۰ ریال.

پیش از این، سه استادِ برجسته یعنی ژو کوفسکی، مرحوم احمد بهمنیار کرمانی و دکتر ذبیح الله صفا به تصحیح این متن مبادرت ورزیده اند. اما به قول دکتر کدکنی: «این چاپِ اسرارالتوحید بلحاظ اصولِ تحقیق و نسخه هایی که در تصحیح آن موردِ استفاده بوده است و نیز روشِ علمی تهیهٔ متن با هیچکدام از چاپهای قبلی قابلِ مقایسه نیست. بی گمان این چاپ بلحاظِ صحتِ ضبطِ کلمات و درستی عبارات و سلامتِ ترکیبِ جُمله ها از اَصالتی بَرخوردار است که چاپهای قبلی یکسره از آن محروم بوده اند». (ص پنج). بخشِ دوم این چاپ مشتمل بر تعلیقات و توضیحات و فهارس گوناگون است (از ص۴٤۲ تا ۱۰٦۳).

❀ حالات و سخنانِ ابوسعید ابوالخیر
تألیف جمال الدین ابو روح لطف الله ابن ابی سعید بن ابی سعد (متوفی ۵٤۱ هـ)
مقدّمه، تصحیح و تعلیقات دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی.
مؤسسه انتشارات آگاه، تهران، ۱۳٦٦ش، ۱۹۹ص، ۹۰۰ ریال.

پیش از این دو تن از اهلِ فضل به چاپ و نشر این کتاب همت گماشته اند. نخست استاد ژو کوفسکی و سپس استاد ایرج افشار که آنرا دوبار دیگر منتشر کرده است و بقولِ دکتر کدکنی چاپِ حاضر «درست ترین و قابلِ اعتماد ترین چاپ این کتاب می تواند بشمار آید».

❀ صُوَرِ خیال در شعر فارسی. تحقیق انتقادی در تطوّر ایماژهای * شعر پارسی و سیرِ نظریهٔ بلاغت در اسلام و ایران

تالیف دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی

مؤسسه انتشاراتِ آگاه، تهران، ۱۳۶۶ش، چاپ سوم، ۷۳۲ص، ۸۰۰ ریال.

این کتاب در دو بخش فراهم آمده است. در بخشِ نخستین به طرح کُلیّ و عمومی مسائل مربوط به صُوَرِ خیال و نقد و تحلیل آراء علمای بلاغتِ اسلامی در باب بیان و شیوه های مختلف آن پرداخته شده و در بخشِ دوم مؤلف یك یك شاعرانِ برجستهٔ زبان پارسی را از آغاز پیدایش ادبِ دری تا پایانِ قرن پنجم هجری موردِ نظر قرار داده و در سراسرِ شعر های موجود این دوره بررسی کرده است.



آثار تازه چاپ نجیب مایل هروی

❀ چهل مجلس یا رسالهٔ اقبالیه

املیِ شیخ علاءالدوله سمنانی. تحریرِ امیر اقبالشاه بن سابق سجستانی

مقدمه، تصحیح و تعلیقات نجیب مایل هروی.

انتشاراتِ ادیب، تهران، ۱۳۶۶ش، ۲۷۲ص، ۱۵۰۰ ریال.

مجموعهٔ ملفوظاتِ شیخ سمنانی است که پیش از این بکوشش عبدالرفیع حقیقت بطور ناقص چاپ شده بود.

آقای مایل در پیشگفتارِ خود به تتّبع دکتر محمد بشیر حسین، امیر اقبال شاه و مخدوم جهانیانِ جهانگشت را یکی پنداشته و در نتیجه سالِ وفاتِ مخدوم (۷۸۵هـ.ق) را سالِ وفات امیر اقبال قرار داده اند که درست نیست.

---

* IMAGES

❀ رسائل ابنِ عربی ـ ده رسالهٔ فارسی شده

مقدمهٔ، تصحیح و تعلیقات نجیب مایل هروی.
انتشاراتِ مولی، تهران، ۱۳۶۷ش، پنجاه و نه + ۲۷۱ص، ۲۰۰۰ ریال.

ترجمهٔ فارسی ده اثر ابن عربی است که افرادِ مختلف در زمانهای مختلف بدان پرداخته بودند. اسامی رسایل بشرح زیر است: ۱- حلیه الابدال. ۲- رسالة الغوثیه. ۳- اسرارالخلوة. ٤-حقیقة الحقایق. ۵- معرفة رجال الغیب. ٦- نقوش الفصوص . ۷- ابیات دهگانه. ۸- رسالة الانوار. ۹- معرفتِ عالم اکبرو عالم اصغر. ۱۰- رساله الی الامام الرازی.

❀ معارف

سلطان ولد فرزند مولانا جلال الدین محمد مولوی به کوشش نجیب مایل هروی.
انتشارات مولی تهران، ۱۳۶۷ش، بیست و چهار + ۳۵۱ص، ۱۸۰۰ ریال.

مجموعهٔ تقریرات عرفانیست. کتابیست استوار در راستای شناخت طریقتِ مولویه.

همین کتاب را پیش از این حاج شیخ عبدالله حائری با مقدمهٔ خود چاپ کرده بود که افتادگیهایی بسیار زیاد و نواقص چشمگیر و اغلاطِ بی شمار داشت. امّا چاپ حاضر نسخه ایست کامل و پاکیزه.



❀ اقبال کا فارسی کلام ـ ایک مطالعه «اردو»

تألیف رفیق خاور

بزم اقبال ـ لاهور، ۱۹۸۸م، ۲۱۸ص، ۸۰ روپیه.

بررسی منظومه های فارسی اقبال لاهوری است که سبک بیانیه و غنائی و تمثیلی دارد. و نیز مثنوی «پس چه باید کرد ای اقوام شرق» و مثنوی «مسافر» و غزلیات فارسی او مورد بررسی قرار گرفته است.

❀ تصوف (اردو). حصّه اول

سید وحید اشرف

دائرة المعارف حضرت مکان ،ویلور،هند ، ١٤٠٨هـ ، ٢٤٥ص ، ٤٠روپیه

مجموعهٔ مقالات عرفانی مؤلف است از انجمله مقاله ای بعنوانِ «ابن عربی و شیخ علاءالدوله سمنانی و سیّد محمد گیسودراز».

تجدید چاپ چند تذکرهٔ شاعران

اقبال اکادمی پاکستان بیست سال پیش سه تذکرهٔ ارزندهٔ شعرای فارسی گوی منطقهٔ شبه قاره را عرضه نموده بود که بعلّتِ خواستار زیاد و به مرور روزگار تقریباً کمیاب شده بود. اینك اکادمی مزبور دست به چاپ افست آنها زده و بار دیگر این کتابهای مفید را در دسترسِ همگانی قرار داده است. این سه تذکره بشرح زیر است:

❀ تذکرهٔ شعرای کشمیر تالیف اصلح میرزا. قیمت ٥١ روپیه.

❀ تذکرهٔ شعرای کشمیر تالیف حسام الدین راشدی، در چهار جلد و قیمت هر جلد ٥١ روپیه.

❀ تذکرهٔ شعرای پنجاب تالیف خواجه عبدالرشید.قیمت ٥١ روپیه.

محل فروش: اقبال اکادمی پاکستان، ١٢٩ ـ اے نیو مسلم ٹاؤن، وحدت روڈ، لاهور.

❀ کتاب « شاعرانِ فارسی گوی سند » تالیف سدا رنگانی نخستین بار در ١٩٥٦م انتشار یافته بود، اینك تجدید چاپ شده است با مشخصّات زیر:

PERSIAN POETS OF SINDH
by H.I. Sadarangani
Sindhi Abadi Board, Hyderabad.
XXI + 319 + 26 p.p. 1987, Rs. 75.

این کتاب مشتمل بر تاریخِ شعر فارسی در سند است از ابتدا تا روزگارِ حکومت انگلیس.



❀ ایران میں قومی زبان کے نفاذ کا مسئلہ: مشکلات اور حل (اُردو) (مسئلۀ نفاذ زبان رسمی در ایران: مشکلات و راه حل آن)

دکتر محمد ریاض

۱۹۸۸م، ۱۲۸ص، ۲۰ روپیه

در اوائل قرن نوزرهم میلادی راه ورود واژه های زبانهای فرانسه و انگلیسی و روسی به زبان فارسی بازشد و پیش از این زبانهای عربی و ترکی نفوذی در زبان فارسی داشته اند. دراین کتاب بررسی شده است که دولت مردان ایران یا علمای آنجا در قرنِ حاضر برای ترویج زبان فارسی در دانشگاهها و ادارات چه تلاشهای کرده اند، و از زبانهای خارجی تا چه حد کمك گرفته اند و یا برعکس بجای لغات و اصطلاحاتِ خارجی چه تراکیب فارسی وضع نموده اند.

کتاب در پنج بخش تقسیم شده است : ۱- نفاذ زبان فارسی. ۲- سبك های زبان یعنی زبان نوشتاری، زبانِ اداری، زبان علوم، زبان علوم، زبان فنی و تکنیکی، زبان ادبی. ۳- اصطلاح سازی. ٤- فرهنگستان زبانِ ایران. ۵- پیاده کردنِ زبان فارسی در درس گاه ها.

❀ سفارشات املاء و رموز اوقاف (اردو)

اعجاز راهی

۱۹۸٦م، ۸۰ص

❀ کتابیات اردو مطبوعات ۱۹۸۲

خالد اقبال یاسر

۱۹۸٦م، ۸۸ص، ۲۵ روپیه.

در آن کتابهای که از فارسی به اردو ترجمه شده یا مربوط به تاریخ ایران است، نیز نشان داده شده است.

❀ کتابیاتِ قواعد اُردو

ابو سلمان شاهجهانپوری

۱۹۸۵م، ۱۳٦ص، ۲۰ روپیه.

کتابشناسی کتابهای دستور زبان اردو است. چون مؤلف فصلی برای کتابهای چاپ شده در خارج نیز باز کرده است، بجا بود کتابهای چاپ ایران را هم می آورد مثلاً کتاب «راهنمای زبان اردو» تالیف دکتر شهریار نقوی از انتشارات دانشگاه تهران.



مجلّات دانشگاه پنجاب لاهور

❀ اورینٹل کالج میگزین

جلد ۶۱ شماره او ۲، شمارهٔ مسلسل ۲۴۲ - ۲۴۳
بمدیریت پروفسور سید محمد اکرم
دانشکده خاور شناسی، دانشگاه پنجاب لاهور.

بعضی مقالات این شماره: معرفی کتاب حلیه شریفه یا شمائل و اخلاق نبوی اثر فارسی قاضی محمد ثناءالله پانی پتی، بقلم دکتر محمودالحسن عارف/قند پارسی: یکی از جُنگهای کمیاب شعر فارسی، بقلم رئیس نعمانی/نظر غالب دهلوی راجع به زندگی، بقلم دکتر تحسین فراقی.

❀ مجلّهٔ تحقیق

جلد ۹ شماره ۱ تا ٤، شمارهٔ مسلسل ۲۷ تا ۳۰
بمدیریت پروفسور دکتر سید محمد اکرم
دانشکدهٔ علوم اسلامی و شرقی، دانشگاه پنجاب، لاهور

بعضی محتویات این شماره: اجدادِ قاضی محمد ثناءالله پانی پتی بقلم دکتر محمود الحسن عارف/بررسی تحقیقی زبانهای سامی بقلم دکتر مظهر معین/متن فارسی چهار رسالهٔ علامه جلال الدین دوّانی، بتصحیح دکتر ظهورالدین احمد. این چهار رساله بقرار زیر است:

۱- دیوان مظالم یافی تحقیق احکام السیاسة
۲- صیحه و صدا
۳- رسالهٔ تهلیله (در تحقیق معنی کلمهٔ توحید)
٤- شرح غزلِ حافظ



انتشارِ آخرین اثر منظومِ استاد خلیلی

آخرین مثنوی سرودهٔ استاد خلیل الله خلیلی(م ۱۳٦٦ ش) به عنوانِ " در سایه های خیبر " بکوشش پسرش مسعود خلیلی، در ماه حمل (فروردین) ۱۳٦۷ ش در اسلام آباد منتشر گشته است. این مثنوی بالغ بر ۱۱٤٥ بیت و در ۱۷۲ صفحه می باشد و بیشتر منظومه هایی را در بر می دارد که استاد خلیلی در واپسین روز های خود در اسلام آباد سروده بود.

این مثنوی مشتمل است برحکایات اخلاقی و عرفانی و نیز منظومات بیاد افغانستان و در آرزوی آزادی آن. اشعارش همان سوز و گداز را در خود دارد که در سایر آثار استاد که در ایّام دوری از وطن سروده شده است، دیده می شود، در پیشگفتارِ مثنوی، مسعود خلیلی نوشته است که " از پدرم نزد من اثری دیگر برای طبع نمانده بجُز پارچه یی چند، آنهم در نثر که خود در آخرینِ لحات حیات خویش از من خواسته بودند که این نوشته ها را در افغانستانِ آزاد، افغانستانی که بر پشته هایش عَلَم های توحید در اهتراز باشد، به چاپ برسانم ". اینك افغانستان در آستانهٔ آزادی می باشد و امیدواریم هرچه زود تر از نثرِ دری استاد خلیلی ـــــ که همان حلاوت و عذوبت شعرِ او را دارد ـــــ نیز بهره مند بشویم.



سید حسنین کاظمی (شاد)

غزل

استقبال از استادِ سخن محمد حسین شهریار

سَرای دشمنی ، تعبیر شد دل
به عشقِ من گهی تفسیر شد دل
نصیبم بین که روزِ آفرینش
بقدرِ دردِ من تقدیر شد دل
کجا گیرم خدایا ، درد الفت؟
به لوحِ سینه ام تحریر شد « دل »
به نقش عشق گرچه رسم کردم
برنگِ درد و غم تصویر شد دل
ز چشمِ من چو اشکی گرم، غلتید
چنان با آهِ من تقطیر شد دل
چرا بیگانهَ گشتی در برِ من
مسیحا را مگر تغییر شد دل
به آه و ناله بس معمور بودش
چرا در عشق، بی تاثیر شد دل
چو کوهی بود راسخ در وفایش
بدستِ بیوفا تسخیر شد دل
علاج عَاشقان کرده بخونش
به عقده ، ناخن تدبیر شد دل
بسانِ شهریار، ای (شاد) من هم
« جوان بودم که ناگه پیر شد دل »



غزل

دَر دشت عشق، بوده مرا جستجوی دل
مانند بیدلی که کُند آرزوی دل
چون کاروانِ تشنه ای اَندر دلِ کویر
اشکی بچشم یار بُود، جستجوی دل
عشقی پدید آمده زین ربط باهمی
دل سوی چشم میکشد وچشم سوی دل
مِقراض کینه اَرچه کُند پاره پاره، لیك
ممکن شود به رشتهٔ الفت رفوی دل
زان قطره های اشك که در چشم داشتم
شُستم غُبارِ غصّه که بودش بروی دل
خونابه وار بوده بچشم سرشك غم
غلتید روی گونه و بُرد آبروی دل
از سنگ هیچگاه، تراوش نمی کند
آخر چگونه آب روان شد زجوی دل
دل را به دل رهست، گهی یاد ما بکن
باخوی خود عوض مکن ای دوست خوی دل
پوشد لباس سرخ و شود لاله گون زمین
گیرد اگر شفق بفلك رنگ روی دل
آهم چو میرسد بحریمش، سبك شود
دارد صنم گرانی سنگی، بروی دل
نخچیرِ خارِ عشقِ گلی گشت و گشت (شاد)
پیروز شد که بوده همین آرزوی دل

* * *

اسلم انصاری ـ ملتان

از خوابِ گران خیز

[در استقبالِ اقبال]

از سبزهٔ نوخاسته چون شاخِ جوان خیز
از ابرِ فرو آمده چون برقِ تپان خیز
از ذوقِ یقین تاز، ز صحرای گمان خیز
چون عشقِ جهان تاب بهر سُو نگران خیز
از خوابِ گران، خوابِ گران، خوابِ گران خیز
از خوابِ گران خیز

رهوار جهان را تو عنان دار و روان دار
این رازِ تگ و پُو به جهان نیز عیان دار
در راهِ خرد از شرفِ عشق نشان دار
ای موجهٔ گُل تُند بَه تاراجِ خزان خیز
از خوابِ گرن، خوابِ گران، خوابِ گران خیز
از خوابِ گران خیز

خمخانهٔ امروز فسون است، نه اعجاز
بی شعلهٔ الهام چه شعری و چه آواز
این عهد جنون ساز نه دمساز نه همراز
چون جانِ جهانی تو، ز اعماقِ جهان خیز
از خوابِ گران، خوابِ گران، خوابِ گران خیز
از خوابِ گران خیز

ای طائرِ رنگ از قفسِ رنگ برون آی
ای نقشِ فرومانده، خود از سنگ برون آی
ای نغمهٔ گم گشته به آهنگ برون آی
از سینهٔ عشاقِ جهان همچو فغان خیز،
از خوابِ گران، خوابِ گران، خوابِ گران خیز
از خوابِ گران خیز

در قافلهٔ عهد نوی، بانگ درائی
صد صبح دمد گر تو کمی جلوه نُمائی

بیباک تر از خاطرِ ترکانه بیائی
گر ذوقِ سفرداری، پی هم سفران خیز
از خوابِ گران، خوابِ گران، خوابِ گران خیز
از خوابِ گران خیز

تو عشق بیاموز و چراغ خرد افروز
از گلشنِ دانش دو صد انبار گل اندوز
با بزمِ جهان ساز، تو ای شعلهٔ جان سوز
ای جانِ جهان، جانِ جهان، جانِ جهان خیز
از
خوابِ گران، خوابِ گران، خوابِ گران خیز
از خوابِ گران خیز



محمد اکبر الدین صدیقی
حیدر آباد - دکن

نصاب کمالیہ از شاہ کمال

بر صغیر ہند و پاک میں جہاں جائیے آبادی میں ایک درگاہ ضرور ملے گی۔ خواہ سیدھا سادہ مزار ہو یا چبوترہ، چوکھنڈی ہو یا معمولی گنبد یا شاہوں کے بنائے ہوئے شاندار گنبد۔ ان بزرگوں نے اپنے کردار سے عوام کے قلوب کو مسخّر کیا اور صدیاں گذرنے کے بعد بھی ان کا فیض جاری ہے۔ ان میں ایسے حضرات بھی تھے وجنہوں نے اپنی تعلیمات سے عوام کے دلوں کو منوّر کیا اور ایسے بھی ہیں جنہوں نے اپنی تعلیمات اور خیالات کو قلم بند کیا، نہ صرف تصوّف بلکہ علم کی روشنی پھیلائی اور کتابیں بطور یادگار چھوڑ گئے۔

شہ میری خاندان نے بھی اس سلسلے میں نمایاں خدمات انجام دیں اور اب تک اس کا سلسلہ جاری ہے۔ اس خاندان کا تعلق حضرت سید جلال الدین بخاری معروف بہ مخدوم جہانیاں جہاں گشت سے ہے۔

سید کمال الدین بادشاہ بخاری (اولیٰ) کا سلسلۂ نسب بارہ واسطوں سے حضرت مخدوم سے ملتا ہے۔ (۱) آپ کے پردادا سید جمال الدین بخاری ملتان سے گلبرگہ تشریف لائے۔ آپ کی شادی حضرت خواجہ بندہ نواز گیسو دراز کے خاندان میں ہوئی۔ (۲) سید کمال الدین نے اپنے والد سے اکتساب فیض کیا اور گلبرگہ سے بیجاپور کرنول (۳) ہوتے ہوئے کڑپہ کے ایک تعلقہ رائے چوٹی میں قیام کیا۔ (۴) آپ کا مزار گُرَم کُنڈہ ضلع چتّور آندھرا پردیش میں ہے۔

آپ کے تیسرے فرزند سید جمال الدین تھے جو علم و فضل میں یگانۂ روزگار تھے۔ آپ کی نقل کردہ دو کتابیں الملل و النحل (علامہ شہرستانی) اور حضرت امام غزالی کی عظیم الروایات المسانید المخلوقات جو خطِ نسخ میں ہیں کتب خانہ سعیدیہ حیدر آباد میں

موجود ہیں۔ آپ نے ۱۱۶۲ھ/۱۷۴۹ء میں وفات پائی۔ رائے چوٹی ضلع کڑپہ میں آپ کا مزار مرجع خلایق ہے۔

آپ کے تین فرزند تھے۔ (۱) سید محمد حسینی عرف شاہ میر المتخلص بہ میر (۲) سید نوراللہ بادشاہ (۳) سید کمال الدین بادشاہ بخاری کمال۔ پہلے صاحبزادے شاہ میر ۱۱۸۲ھ/۱۷۶۱ء میں پیدا ہوئے۔ ظاہری و باطنی علوم اپنے والد سے حاصل کئے۔ نواب حیدر علی والئ میسور نے دعوت دی آپ نے ردّ کردی۔ جب زیادہ اصرار ہوا تو آپ نے اپنے چھوٹے بھائی سید کمال الدین شاہ کمال کو بھیجا۔ آپ تصوف میں کئی رسالوں کے مصنف ہیں۔

۱- اسرار التوحید (۵)
۲- انتباہ الطالبین
۳- رسالہ عینیت و غیریت (۶)
۴- رسالہ نوریہ
۵- نہ بطون چشتیہ
۶- ضیاءالعلوم
۷- عقاید صوفیہ

ان کی تصانیف سے ہیں۔ آپ شاعر بھی تھے " میر " تخلص تھا کلام میں تصوف کا رنگ غالب ہے۔ آپ نے ۱۱۸۶ھ/۱۷۷۲ء میں وفات پائی۔ مدفن قصبہ تلپول تعلقہ کدری ضلع اننت پور (آندھراپردیش) میں ہے۔

آپ کے چھوٹے بھائی سید کمال الدین بخاری معروف بہ شاہ کمال اپنے دور کے جیّد عالم، شاعر، صوفی شہ میری خاندان کے چشم و چراغ تھے۔ آپ اپنے بھائی شاہ میر کے زیر تربیت رہے اور انہیں کے دست حق پرست پر بیعت کی۔ اپنے اشعار میں پیر کا نام نہایت احترام سے لیا ہے۔ مثنوی " نصاب " میں فرماتے ہیں:

مرشد فیاض پیردستگیر
حضرت سید محمد شاہ میر
کافتاب فیض او تابندہ باد
ظل فضلش بر سرم پایندہ باد

پہلے ذکر آگیا ہے کہ حیدر علی کے اصرار پر حضرت شاہ میر نے اپنے چھوٹے بھائی شاہ کمال کو میسور بھیجا تھا آپ چند دن وہاں رہے. ٹیپو سلطان شہید آپ کے بے حد معتقد تھے. انگریزوں نے ۱۲۱۲ھ/۱۷۹۷ء میں جنگ سے پہلے سلطان کو سوال نامہ بھیجا جس کی عبارت تھی:

" ٹیپو سلطان سلمہ اللہ. اگر صلح خواہید رحمکم اللہ واگر جنگ جوئید بسم اللہ".

سلطان نے یہ سوالنامہ حضرت شاہ کمال کے پاس بھیجا تاکہ وہ جو مشورہ دیں اس پر عمل کیا جائے. آپ اس وقت وظایف میں مصروف تھے. قاصد نے سوال نامہ پیش کیا آپ نے " در صلح خیر " فرمایا. قاصد نے غلط املا میں "در سلح خیر" لکھ دیا. جنگ ہوئی اور سلطان نے جام شہادت نوش کیا.

آپ نے فن تصوف میں چند رسایل تصنیف فرمائے ہیں:

۱- آداب مریدین
۲- اذکار (خواجہ بندہ نواز گیسو دراز کی عربی کتاب اذکار کا فارسی ترجمہ)
۳- ترجمہ چہل حدیث منظوم (فارسی)
۴- حسن السوال و حسن الجواب (شرح فصوص الحکم،اردو)
۵- دیوان کمال فارسی، ۱۰۶ صفحات
۶- دیوان کمال اردو، جلد اول ۲۸۰ صفحات جلد دوم ۱۹۶ صفحات مطبوعہ.
۷- رحیما
۸- ضیافت نامہ
۹- کلام کمال کمالی کلام (منظوم فارسی، موضوع تصوف)
۱۰- کلمات کمالیہ
۱۱- کمال معرفت
۱۲- معدن محاسن (منظوم فارسی)
۱۳- معراج نامہ

۱۴- نصاب کمالیہ (زیر بحث)
۱۵- چکّی نامہ
۱۶- مترادف الاضداد
فارسی دیوان سے کچھ اشعار پیش ہیں:

جفا از تو وفا از من ترا زیبد مرا زیبد
بلا از تو ولا از من ترا زیبد مرا زیبد
بہ بخشی یا ستانی جان بہر تقدیر خوشنودم
قضا از تو رضا از من ترا زیبد مرا زیبد
تو از روے حقیقت ہستی و من نیستم جانان
بقا از تو فنا از من ترا زیبد مرا زیبد

شاہ کمال کو تاریخ گوئی میں بھی مہارت تامّہ حاصل تھی۔ یہاں ایک تاریخ پیش ہے جو انہوں نے اپنے بھائی اور مرشد کے وصال پر تحریر فرمائی۔ (۷)

صاحب کمال حضرت شہ میر قطب دین
مخدوم و رہنمائے سرِ تاج عارفین
آمد ندا ز غیب بتاریخ شان عجب
" سلطان اصفیا و شہنشاہ واصلین " = ۱۱۸۶ھ



نصاب پڑھانی کا کورس ہے۔ نو آموزوں کو مشکل الفاظ کے معنی بتاے جاتے ہیں۔ اگر یہ منظوم ہوں تو ازبر کرنے کیلئے سہولت ہوتی ہے۔ اسی لئے اکثر علما نے اپنے دوستوں یا عزیزوں کی فرمایش پر یا اپنی ضرورت کے لحاظ سے نثر اور نظم میں لغات تیار کیں۔ ابتداً تو الفاظ کے معنی بتلائے گئے اور پھر منظوم لغات لکھی گئیں۔ خسرو کی حفظ اللسان یا خالق باری، اشرف بیابانی (۸) کی واحد باری، رازق باری، صمد باری، قادر نامہ، فیض جاری، فیض شاھجہانی وغیرہ متعدد لغات لکھی گئیں، اکثر لغات طبع ہو چکی ہیں اور بیشتر کمیاب ہیں۔ چند حضرات نے بیت بازی کیلیے لغات تیار کیں بعض نے نیا طریق اپنایا مثلاً غیر منقوط الفاظ کا لغت جس

کو "ارم" سے موسوم کیا گیا منقوط الفاظ لغت کا جس‌کو "جنت" سے موسوم کیا گیا۔ لغات مقلوبہ، لغات مقلوب بعض بہ بعض مسمی بہ قلب اللغات وغیرہ۔

ہم یہاں "نصاب کمالیہ" پیش کر رہے ہیں۔ اس کی شان نزول یہ ہے کہ شاہ کمال کے ایک دوست بازی الدین نے جو خود بھی "اہل دانش اور روشن ضمیر" تھے فرمایش کی کہ علمی طریقے سے ایک لغت لکھنا چاہئے کہ اس سے پہلے یہ کام کسی نے نہ کیا ہو۔ حالانکہ اس موضوع پر کئی صنعتوں میں لکھا گیا ہے۔

باعث آن شد کہ نظم مختصر
در لغت سازیم از نوع دگر

اس میں ہم تلفظ الفاظ کو پیش کیا گیا ہے لیکن یہ املا اور معنی میں مختلف ہیں ا ،ع ـ ت ،ط ـ ث ،س ،ص ـ ذ ،ز ،ض ،ظ ـ یہ ہم آواز و ہم تلفظ حروف ہیں۔ ایک ہم آواز حرف کی تبدیلی سے معنی بدل جاتے ہیں۔ اس کی ترتیب میں مصنف نے جن ماخذات کا ذکر کیا ہے وہ تین لغات ہیں۔ کہتے ہیں:

افتدت شک گر بحرفی زین نکات
بین صراح (۹) و قنیه (۱۰) و کشف اللغات (۱۱)
در درونت تا یقین گیرد مقام
حق ز باطل بازیابی والسلام

مصنف کہتے ہیں:

سہ صد ابیاتش چو آمد در حساب
لاجرم نامش ہمی کردم " نصاب "
وانچہ در دیباچہ است و خاتمہ
درج بیرون زین شمار است آن ہمہ

بہ استثنائے دیباچہ و خاتمہ یعنی ۲۵ ابیات کو شامل نہ کرتے ہوئے تین سو ابیات ہیں۔ لیکن ابیات کی جملہ تعداد (۳۶۲) ہوتی

ہے۔ ممکن ہے کہ بعد میں کچھ اضافہ ہو گیا ہو. قدیم ترین مخطوطہ تک رسائی ہو تو اضافہ کا علم ہو سکتا ہے. یہ راقم کی دسترس میں نہیں. شاہ کمال نے یہ نصاب ۱۱۷۴ھ مطابق ۱۷۵۲ء میں مرتّب فرمایا. کہتے ہیں:

یک ہزار و یک صد و ہفتاد و چار
بود از ہجری چو شد کامل عیار

ترقیمہ حسب ذیل ہے:

" تمت کتاب نصاب کمالیہ از تالیفات حضرت سید کمال الدین شاہ صاحب ساکن گُرَم کنڈہ امروز روز شنبہ بتاریخ پنجم شوال المکرم ۱۳۱۸ھ/۱۹۰۰ء احقر سید شمس الدین حسینی مشایخ ".

گویا یہ نسخہ تصنیف کے (۱۴۴) سال بعد نقل ہوا ہے. لیکن اس سے بیس سال قبل یہ کتاب شاہ کمال کے نبیرہ حضرت افضل کی فرمایش پر مالکان مطبع نبوی بنگلور نے ۱۲۹۸ھ/۱۸۸۱ء میں شایع کر دی تھی. جو اَب نایاب ہے.

شاہ کمال نے فن لغات میں ایک اور رسالہ بھی تصنیف کیا ہے. اس کا نام مترادف الاضداد ہے. یہ رسالہ ابھی تک قعر گمنامی میں تھا. اس کا کہیں ذکر بھی نہیں ملتا. یہ منظوم ہے اور سترہ قطعات پر مشتمل ہے. ہر قطعہ میں اشعار کی تعداد مختلف ہے۱۲، ۱۹،۱۳ اور ۲۵ اشعار کے بھی قطعے ہیں اور ۵۴،۵۲، اور ۲۱ اشعار کے بھی اشعار کی کل تعداد (۵۲۲) ہے. پہلی سطر اس طرح ہے:

" ایں نصاب مترادف الاضداد من تصنیف حضرت سید کمال الدین شاہ صاحب نور اللہ مرقدہ ".

ابتدا میں گیارہ اشعار حمد، نعت اور مناجات میں ہیں اس کے بعد سرخی سے بحر کا نام اس طرح لکھا گیا ہے: " القطعة الاولی فی بحرالرمل المثمن المقصور هذا وزنه فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن" اسی طرح ہر قطعہ میں بحر کا نام اور وزن تحریر کیا گیا ہے کاتب نے اپنا نام نہیں لکھا. ترقیمہ حسب ذیل ہے:

" کتاب لغات بنیاد نصاب مترادف الاضداد در شہر گنجام مبارک نام بہ ۱۲۷۹ ہجری ماہ رمضان المبارک بمورخہ اول روز جمعہ صورت اختتام و حلیہ ارقام یافت.

اس سے نیچے "محمد سعداللہ خاں ۱۲۵۸ھ" نام کی تین مہریں ثبت ہیں. یہ مہر دوسرے صفحہ پر بھی ثبت ہے

چار قطعات سے نمونۃً دو دو اشعار پیش ہیں:

پہلے قطعہ سے:

احمد و محمود و ممدوح و محمد چون حمید
دان ستودہ بر چہار و یک ستودہ تر بود
شاہ و میر و والی و سلطان ملک فرمانروا
تاجدار و شہریار و حاکم و داور بود

چوتھے قطعے سے:

مملو و مشحون مالا مال پُر
گوہر و لؤلؤ و مروارید دُر
ہفت جوشن آئینہ زرین ترنج
شارق و بیضا و یوح و شمس و خور

پانچویں قطعے سے:

شادی نشاط عیش و اشاش وبشاشت است
نشّت سرور و بہجت و فرحت مسرت است
بگَریستن و نویدن و نالیدن و انین
نوحہ و نوبہ شیون وماتم مصیبت است

دسویں قطعہ سے:

بزرگوار اُلغ فخم و نہد و فاضل وبار
نبیہ نابہ وبارِع چہ کابر و کبّار

چمن چہ باغ وحش محرفہ بارستان
چوبوستان وگلستان وگلشن وگلزار

کتاب کے آخری تین اشعار حسب ذیل ہیں

پانصد و پنجش ابیات بوَد ازبر کن
در لغات مترادف متقارب متضاد
لغتی چند پے حفظ فراہم کردم
ورنہ کوکی کہ کسی کو من وفکر سرداد (کذا)
بندہ بارگہہ حضرت شبمیر کمال
دارد از قاری این فاتحہ استمداد

حضرت سیّد شاہ کمال الدین نے ۱۲۲۳ھ/۱۸۰۹ء میں وفات پائی اور قصبہ گرم کنڈہ ضلع چتّور میں اپنے جدّ امجد کے پائین دفن ہوئے۔ یہ مزارات آج بھی زیارت گاہِ خاص و عام ہیں۔

حواشی

۱۔ شہ میری اولیا مولف حکیم محمود بخاری، ناشر بزم آستانۂ شہ میریہ، کڑپہ، آندھرا پردیش، صفحہ ۲۲۔

۲۔ ایضاً

۳۔ کرنول اور کڑپہ آندھرا پردیش کے دو اضلاع جو لسانی تقسیم کے بعد ۱۹۵۶ء میں آندھرا کو ملے۔

۴۔ شہ میری اولیا، ص ۲۹۔

۵۔ اردوئے قدیم از شمس اللہ قادری، تاج پریس حیدرآباد، ص۱۱۱۔

دکن میں اردو از نصیرالدین ہاشمی، ترقی اردو بیورو، نئی دہلی، ص ۲۷۷ و ۲۵۵۔

۶۔ شہ میری اولیا، ص ۱۲۲ عینیت سے مراد بندہ روحانی ترقی کر کے بقا باللہ کے مرتبے کو پہنچ سکتا ہے مگر خدا نہیں بن جاتا۔ نیز صوفیہ کا عقیدہ لا موجود الااللہ ہے۔ غیریت بندہ خدا کا غیر ہے اور تکالیف شرعیہ سے مکلّف بھی ہے۔ دونوں نسبتوں کا ثابت رکھنا ضروری ہے۔

۷- مخزن العرفان۔ جلد دوم ص ۱۹۶ و شہ میری اولیا ص ۲۷.

۸- اشرف بیابانی دکن کے پہلے شاعر ہیں جنھوں نے ملاّحسین واعظ کاشفی کی روضۃ الشہدا کی طرح واقعات کربلا کو "نوسرہار" کے نام سے ۹۰۹ھ/۱۵۰۳ء میں یعنی تقریباً اسی سال جب کہ روضۃ الشہدا لکھی گئی نظم کیا. آپ کا مزار قصبہ فخرآباد تعلقہ انبڑ ضلع اورنگ آباد میں مرجع خلایق ہے.

۹- صراح. عربی لغت. ابوالفضل جمال قریشیؒ محمد بن عمر بن خالد ادیب لغوی نے ۶۸۰ھ/۱۲۸۱ء میں لکھی.

۱۰- قنیتہ الطالبین قاضی نصیر الدین گنبدی کی تالیف ہے.

۱۱- کشف اللغات عبدالرحیم ابن احمد سور نے لکھی ہے.

* * *



بسم اللہ الرحمٰن الرحیم

از پس حمد و سپاس ذوالجلال
کو بوَد موصوف اوصافِ کمال
تحفۂ صلوات بر روح رسول
می فرستم کو بوَد اصلِ اصول
یارِ وی بوبکر صدیقِ صدیق
بودش اندر غار غم خوار و رفیق
بادشاہی داد گر ہمچو عمر
نیست اندر ملک و عالم کس دگر
بعد او عثمان ذی النورین شد
دوستیش دولتِ دارین شد
چارم آن حضرت علی مرتضیٰ است
نائب پیغمبر و شیرِ خدا است
حیدرِ صفدر لقب شایان اوست
لافتیٰ الاّ علی در شانِ اوست
مرتضیٰ جسم است و جان پیغمبر است
شہرِ علم آمد نبی حیدر درست

چون تواند مدحتِ حسنین کرد
چون منی چون مدحِ شان کونین کرد
معترف با عجز از اوصاف شان
بر روانِ پاک و جانِ صاف شان
می فرستم لاجرم هر صبح و شام
لک لک والف الف صلوات و سلام

سبب تصنیف نصاب

چون زبعضی دوستان این فقیر
جمله اهل دانش و روشن ضمیر
برعذار شاهد علم لغات
داشتند از دیدهٔ جان التفات
وز فنون شعر و نظم و مثنوی
در دلِ شان بود الفت با قوی
همچو بازالدین ✱ که مردی نیک خوست
گاه و بیگاهش درین فن جستجوست
باعث آن شد که نظم مختصر
در لغت سازیم از نوعی دگر
کان نگفت از شعر پردازان کسی
گرچه خود کردند صنعت ها بسی
قاریانِ وقت را باشد مفید
کاتبان گردند از وی مستفید
بهرِ پاسِ خاطرش ابیات چند
گفته آمد تا شود زان سودمند
التماس آن ست از اهل عطا
کاندرین مجموع اگر جای خطا
باشد از ذیل کرم پوشش کنند
باز در اصلاح آن کوشش کنند

✱ دراصل: بازی الدین

سه صد ابیاتش چو آمد در حساب
لاجرم نامش همی کردم «نصاب»
وانچه در دیباچه هست و خاتمه
درج بیرون زین شمار است آن همه
پس کشیدم رنج در تصحیح آن
خوش نباشد حاسدا تقبیح آن
مرشد فیاض پیر دستگیر
حضرت سید محمد شاه میر
کافتاب فیض او تابنده باد
ظلِّ فضلش برسرم پاینده باد
کرد تا منثور و منظومم پسند
از پسند این و آن کردم پسند
دست گاهت هست اگر زین گوی به
ورنه در راه تعنُّت پا منه
افتدت شك گر بحرفی زین نکات
بین صراح و قُنیه و کشف اللغات
در درونت تا یقین گیرد مقام
حق ز باطل بازیابی والسّلام

افتتاح لغات

جز ستایش نی ثنا ای حمد گوی
غیر تابش نی سنا ای ماهروی
نام پیغمبر بشیر است و نذیر
هیچ کس وی را نه مانند و نظیر
چون بدانی ابر باران را سحاب
چون بخوانی باز یاران را صحاب
اثم را معنی گناه و اسم نام
سبحه تسبیح است و صبحه ضد شام
برقرار شنبه ثبت و سبت دان

باز مردی راست قامت سبط خوان
تخت شاهی دان سریر آمد صریر
ماده گاو خسر سِهر و صهر گیر
عِزّه آهو برۀ ماده شمار
عضه نوعی از درخت خار دار
اولاً آواز رعد آمد هزیم
غنچۀ نشگفته بعد آمد هضیم
سبر اصل و هنیت مردم نگر
ابر اسپید انگهی صبر دگر
کازه صیاد زرب و ضرب لت
حرث کشت و حرس دزدی درلغت
سرشکستن ای همایون طبع حرص
فرث سرگین فرس کشتن قطع فرص
فث درخت خورد خرما فص نگین
سست فاتر، فاطر آفاق آفرین
گر نیوشی ثاج بانگ گوسپند
طیلسان سبز ساج ای هوش مند
فرز چیزی را جدا کردن نکوست
فرض امر حق ادا کردن نکوست
زهردادن زعف و کشتن زعف دان
ناتوان و سست گشتن ضعف خوان
طاقت و پیچ و فروغ و رنج تاب
پاك و خوش ای گنج معنی سنج طاب
سرزنش ثرب است و سرب اشتر همی
صرب شیر ترش خواهی خور همی
گشت مرغ اندر هوا گرد شکار
حوت و حوط از سیم و زر نوعی شمار
سِره ناف و صِره همیان ای خلیل
خوار وهم لغزش ذلیل وهم زلیل
بیشتر بطال و گمره دان ضلیل
دایماً سایه کننده خوان ظلیل

چونکه بازو ساعد است ای سرفراز
نیست صاعد جز رونده برفراز
بَز جامه مرد نازك بض نه سخت
وقت حز انگیختن حض، حظ چه بخت
قصهٔ مشهور را خوانی مثل
داب رفتن در زمین دانی مَسَل
سُخره آن کس خلق می دارد فسوس
صُخره سنگستان بود ای پاك توس
راست کاری ای برادر دان سَدد
باز نزدیك و برابر خوان صَدد
خم گر و خراس باهم توامان
کاذب و خراص خواهم زو امان
نذر پیمان نزر اندك نضر زر
نظر ایضاً چشم زخم است و ضرر
نفث باشد در دمیدن از دهان
نفس خون و چشم زخم جسم و جان
تور فرزند فریدون شاه دان
طور پس کوه کلیم الله خوان
هست نو پیدا چو حادث ای حبیب
دان تو دریابند حادس ای لبیب
زود خوردن کس ز لشکر هذم هزم
ریزش طعمست در معده هضم
ثوط تیز و تازیانه سوط باز
سوت شیر آواز صوت ای نغمه ساز
حرز تعویذ آمد و تعویض پس
بدله قت و قط سخن چینی و بس
تَور ظرف شرب و پس یکباره طور
گاو نرّه ثور وکردن پاره صور
جنبش گیسوی وهم زیور بوَد

نوس وانکه نوص وحشی خر بوَد
نیك محسن محصن ای منکوحه در
چون سبا شهر و صبا باد سحر
هست ثائب باد سخت اندر مطر
حق رس صائب فرود آینده تر
ساب بگرفتن گلو ای کامیاب
صاب دان بسیار آشامیدن آب
عاس شب گرد ، وگنه گار است عاص
قاس اندازه چون قصه گوئی قاص
خورد تر سوراخ های تن مسام
چیست دانی جای استادن مصام
شد ثمر میوه چون افسانه سمر
گوشت گندیده شدن یارا صمر
نکس دان کردن نگونسار ای عزیز
واپس استادن زکاری نکص نیز
ثلع و سلع و ثلغ و سلغ ای هوشیار
سر شکستن معنی این هر چهار
چون قصاص کشته امثال آمده
هرزه صرف مال امصال آمده
بخشش و مردن تو فیض و فیظ دان
غیض و غیظ است اندك و خشم نهان
باد سخت آمد سفی طاهر صفی
ثوب و صوب جهت است ای حفی
شد عبث بیهوده و سرکین عبس جامه
لاغری و عیب گوی غث و غس
قیس نام عاشقِ لیلی شناس
قیص دندان اوفتادن کن قیاس
پس رود پیك و رسول آمد سفیر
بانگ مرغان بی فضول آمد صفیر
ذیل دامن نیست کردن هست زیل
ضیل لاغر بشنو ای سردار خیل

تنگدستی عسرت و عصرت پناه
مال پنهان کنز و سختی کنظ خواه
نیست جز خرما نهال آری فسیل
واندرون قلعه دیواری فصیل
رذم زاوند، آب بررفتن بدان
رزم جنگ و رضم احجار کلان
دان وذیمه هدیهٔ کعبه ای اخ
پس وزیمه گوشتِ خشک ملَخ
چیز چوبین فریس و پس فریص
دان رگان گردن ار باشی حریص
شد هزیز آواز باد و بانگ کلب
کوفته باشد هضیض ای صاف قلب
دان مسوس آب میانه پس مصوص
خور طعامِ با کبوتر را خصوص
قث کشش قس جستن و قص قطع موی
قرس سرما و گزیدن قرص کوی
مرد انبه ریش کث کس باخرد
کرث و کرس است انده وریم جسد
دان فسیله و فصیله ای لبیب
کلّهٔ اسپان و خویشانِ قریب
نیست جز اندیشهٔ بد وسوسه
برقع اندر تازی آمد وصوصه
دان گیاه نیل وسمه، وصمه عیب
ذن چه سستی و هلاکی ظن چه ریب
سمت راه و خامشی صمت ای حریف
سمط در تازی بود مرد خفیف
قیمتی چیزی ثمین فربه سمین
همچو نیکو رو حسین زندان حصین

سرزنش کن عارز و عارض سحاب
عوز لحم و عوض هرگز بازیاب
سرح هشتن چار وا را در چرا
صرح کوشک نبودت ازبر چرا
وصف حسن اندر غزل خوانی نسیب
بهره و برکه همی دانی نصیب
ره سراط وهم صراط ای خوش قدم
سفل آئینه زدودن صفل هم
ثلب دان عیب وربودن سلب گیر
صلب سخت غرث جوع ای دل پذیر
غرس درغبرا شجر بنشاندن است
چیست معنی نثار افشاندن است
نام جوئی از بنی عامر نسار
قفس مردن قفص بربستن شکار
ثارق و ثادق چه جاری دور آن
دُزد سارق راست گو صادق بخوان
خوش مزه لذ ، سخت لز،لظ زشت خوی
بوریابافی سف و صف رسته کوی
رسف رفتار و سزاواریست رصف
خسف نقصان نعل دوزی چیست خصف
خوردن و آهنگ هان عذم است عزم
قبضهٔ قوس استخوان عضم است و عظم
سینه بند اشتران پندار نسع
نوعی از ثوب سپید انگار نصع
ساختن معنی حریص الذام راست
باز لازم کردن است الزام راست
هان تو سختی ها عَثاعث را شناس
خار پشتان کن عساعس را قیاس
پوزش و تقصیردان تعذیر را
وانگهی کردن ادب تعزیر را

مث بچیزی دست مالیدن بدان
مس بسودن مص مکیدن پس بخوان
راز گفتن ✵ وهس شیرین مقال
وهص یعنی سخت کردن پائمال
وحس در قومی فگندن فتنها
جنبش مقتول وحص از دست وپا
سفر نامه صفر خالی کن قیاس
عیس اشترها و عیص اصل أُناس
هر دو یعنی هسم و هصم اشکستن است
ذم و ضم بدگفتن و پیوستن است
شد دلیری ذار و بانگ شیر زار
فسل ناکس فصل یك بخش از چهار
هست شخصی گوشت آگنده وثیم
خوبروی و داغ دارنده وسیم
حسر رنجانیدن و حصر ای شعار
ذغذغه ای راز کردن آشکار
باز جنبانید آمد زغزغه
خوار گردانیدن آمد صغصغه
رعس لرزش رعص جنبش کی متی
پس مطاپشت است بی سود و خطا
هست در غبرا شدن غرقه خسوف
بچۂ نُه ماهه زا ناقه خصوف
توس اصل و طبع و خلق و سیرت است
طوس شهر و ماه و حسن صورت است
نوعی از بازی طفلان طث شناس
طشت طس ذی زی صاحب لباس
گل گر و خوشنود راز و راض دان
بی نیازی ناز و درهم ناض دان

✵ یہ شعر صرف مطبوعہ نسخہ میں ہے۔

شد بزرگی دادن اعزاز ای عزیز
پس گزانیدن بود اعضاض نیز
ماس فتنه ماص مه یعنی قمر
روز و شب سدف و صدف بیت الدرر
راز پنهان گفته مضمر نسیف
نیمه و پیمانه و معجز نصیف
طیلسان بت، بط شگاف زخم تیغ
فازه خیمه، فاضه سختی بی دریغ
یک قبیله از عرب نامش تمیم
جای پنهان کردنِ آتش طمیم
ذام عیب و زام مردی سربلند
شور و غوغا ظام ای خاطر پسند
خرس حیوانی دد است و مو دراز
حلقهٔ از زرد نقره خرص ساز
از جراحت ریم و خون رفتن فزیز
پس فضیض آب روان هست ای عزیز
بانگ شیر است از پی نادرد ذمر
نی زدن زمر و سبک تن مرد ضمر
ذرف جریان سرشک از چشم زرف
چست و چابک رفتن و آوند ظرف
لوذ همچون عوذ بگرفتن پناه
لوز بادام و همیشه عوض خواه
ذات تازی هست چون هستی دری
ضات یعنی خردگی و لاغری
شد فساد زخم ای حشگی زلع
کرشدن ضلع است و جا تنگی ظلع
حایضه باشد ذنا کوته زنا
کثرت فرزند و مال ای شه ضنا

عیب چون گنگی وکری سد بوَد
کوه در تازی نه دری صد بوَد
کند چشم و مانده دان باری حسیر
شدبساط وجای خس آری حصیر
مرکسی راجذم بگرفتن جذام
جزم ساکن کردن حرف ای همام
بس دلیر آمد ذمیر و دل ضمیر
نالهٔ باریك زیر و دایه ظیر
هست نابینا ضریر ای دیده ور
پس ظریر آمد زمینِ سخت تر
سام باشد مرگ و موزه داشت صام
همچو ثایر کینه کش سایر تمام
ذال در تازی بود تاج خروس
پیر فرتوت است زال ای نو عروس
روشنی چشم را دارد ذرور
ناگزیر ای مهربان مه رو ضرور
حرمت است و حق زنهاری ذمام
وزمهار از حاجتی داری زمام
کار سخت آمد غموس ای ذوالخصوص
نام کوکب قلعهٔ خیبر غموص
سازش آمیختن با حوس ساز
حوص را بردوختن دان چشم باز
پس اشارت کردن از چشم است غمز
دشت وهامون غمض ای دانای رمز
تیز تر چیزی یقین دانی ذَرب
پستهٔ خورد زمین خوانی ضرب (!)
ورس اسپرگست ورص انداختن
ثل چه باشد خانه ویران ساختن
برکشیدن سل چه شمشیر از نیام
صل بود تغییر بوی ای خوش مشام
واثق و واسق گرت دانستن است

استوار و ناقهٔ آبستن است
هست سلسال آب صاف و خوشگوار
لای خشك و خام صلصال ای نگار
قصد و بهرِ جنگ رفتن غزو شد
روشن و تاریك گشتن غضو شد
ماذی اسپید انگبین ماضی رمان
حتم حکم است و شکستن حطم دان
پس زهر دانی شگوفه و ظهر
درد پشت و زه وتر حاجت وطر
نقث چون بشافتن باشد همی
عیب کردن نقس و نقص آمد کمی
دان ثری خاك و سری جوی صغیر
گیر دشوار از عسیر و می عصیر
پارسی تازه تازی ناضر است
باغبان گردیده بازی ناظر است
دان گرامی کردن تو ثقل و صقل باز
اسپ کش باشد تهی کاه دراز
منزلت سورت چو صورت شکل و روی
شتر عیب و شطر باشد نصف و سوی
پس خبر را فاش کردن نث بدان
خشك گشتن نس و نص قرآن بخوان
ثرد و نان در کاسه بشکستن شناس
سرد و حلقه صرد ساده کن قیاس
مرگ فاش آمد ذریع و پس ضریع
گوسپندی کش بود پستان وسیع
از وسیله دست آویزست یاد
وز وصیله باشد آبادی مراد
کِرمهای پشم عُث عُس جام دان
رَث کهن رس چه رص استحکام دان

لحم خوشبو قاتر و قاطر سپس
هم چکیده هم چکاننده است وبس
دان شمار و مهتری دین حسب
پس حصب نیمه است ای عالی حسب
خویشی آمد از سوی آبا نسب
یادکن رنجه شدن را با نصب
ذرع قی و زرع کشتن ناله ضرع
شاخ رز سرع است و نوع و گونه صرع
راستی و خوردی انگاری ذَلَف
رتبه پنداری زَلَف خواری ظلف
حض تشویر آمدو تسویر پس
دست رنجن کردن اندر دست کس
همچو تصویر است صورت ساختن
ترح غمگینی و طرح انداختن
پنج خامس خامص ای لاغر میان
ثبر نبود جز رسانیدن زیان
آزمودن سبر و صبر آمد شکیب
چون سبب خویشی صبب خاک نشیب
قسر نام قبیله قصر کشك
تره باطل طَره گیسوئی چو مشك
باز ازانکه مُذ نیوش از گوش هوش
مُز شراب ترش و شیرین گیر و نوش
بارهٔ شهر ای سخنور سور دان
شاخ گاو و نای محشر صور خوان
چونکه بشتابنده را دانند ساع
چار من پیمانه را خوانند صاع
پشتهٔ ریگ است عشعث بیکهه
کرک و عسعس چاهی اندر هاویه
ذب گاوِدشتی و ضب سوسمار
ستر پوشیدن سطر آمد قطار
عرث را معنی کشیدن دان برون

شد ستون خانه عرس ای ذوفنون
آهن نرم است انیث ویس انیس
خوی گبر و همدم و یار ای جلیس
همچو سمسم کنجدو صمصم دلیر
ثَمْ آنجا زهر سم بی فوق و زیر
امر برداری قُنوتت وهم دعاست
وز قنوطت ناامیدی مُدعاست
دان رکاب جرم غرز ای مردِ حُر
غرض باشد تنگ بستن برشتر
معنی نافذ روان نافض تپ است
میبثره زین میسره دست چپ است
دان زبون تر را اَخس ای نامور
خوان اخص یعنی که ضد عام تر
رخنه ثلم و سلم صلح و دلو آب
صلم گوش از بن بریدن بازیاب
ذر چه موران زر چه زال و ضر زیان
ستَه شش چون سطَه رفتن درمیان
آنکه چون چیزی بگیرد بشکند
گونیش ثمثام ای صاحب خرد
معنی سمسام، صمصام ای جوان
مرد چست و تیغ خون آشام دان
ثب سخن چینی وسب دشنام باب
مرد عاشق صب بود ای کامیاب
نسل فرزند است و پیکان نصل راست
سوختن نهز است نهض استادوخاست
نَبت رستن و آب قعر چاه نبط
خبت ریگستان شدن به راه خبط
شد حذر ترس و سکونت گه حضر
دور رفتن چون سفر یك مه صفر

دان اثاث اسباب چون بنیاد اساس
شیر حارث پاسبان حارس شناس
عفس جنس و عفص چون برکندن است
دعث بیماری و دعس آگندنست
کوفتن سدع وبریدن صدع بین
نبث آنکه چاه کندن کن یقین
گفتگو شد نبس و نبص آواز طیر
سیر رفتن میل دادن همچو صیر
دختری بردن ستردن طمث، طمس
شیر پستان دفن مرده رمث و رمس
رمص صلح است و زیان عبث و عبس
آب گُشن و شیر لیث و نیست لیس
دان تَصرُف خوردن ای دانش شعار
خوان تصرّف حیله و آغاز کار
مرد بی زن هم زن بی شو عَزَب
تیغ بس برّنده آنك کو عَضَب
دان سحیفه در لغت بارانِ سخت
خوان صحیفه زود ای نیكِ بخت
قوم صالح را نمود آمد ثمود
سعی و بازی و سرود آمد سمود
تابع و طابع چه پیرو مهر ساز
ساحه میدان صاحه نام کوه باز
چیست یعنی شیث و شیص ای پرهُنر
نام یك پیغمبر و خُرمای تر
چون فراخی و خوشی دان فسیح
گفتهٔ پاك و روان خوانی فصیح
برهنه است ای در فنون ماهر سریح
پس سخن گفتن بود ظاهر صریح
وان چریدن سوم و روزه صوم دار
خور عسل شهد و عصل روده شمار
هان کلام غیر موزون نثر گوی

گرکس و یاری تو نسر و نصر جوی
سیف شمشیر است و تابستان چه صیف
ناسره زیف آمده و مهمان چه ضیف
غوث را فریاد رس خوانی شتاب
غوص را غوطه زدن دانی در آب
ارجمندی عز بود عض تندرست
ذاب عیب و زاب رفتن لیک چُست
ابرهای متصل ضاب از زمین
ظاب شوی خواهر زن دان یقین
داروی اکسیردان تر قطع طر
چون زفر کله دهان نصرت ظفر
چیست تر بگذشتن خویش است ذور
خون چکیدن از رگ و ریش است ضرو
ذاد پژمرده شناس و زاد راز
غایت و غایط چه پایان و براز
چونکه فرزند نرینه شد سلیل
بانگ زخم تیغ دانی خود صلیل
جث بود پر مگس ای نکته رس
کج که از سنگ است جص دانی و بس
جذ بریدن جز درِو جض جمله دان
مرد ذفرك جظ بود ای بذله خوان
وطث و وطس این هردو سخت آمد زدن
شخس گوناگون شدن چون شخص تن
دان نفیث از ریش خون جستن برون
خوان گرانمایه نفیس ای ذوفنون
شد ثمل مستی سمل ثوب کهن
پس زغن خاذ است و خاز ای ریم تن
ثن علف دندان سن ای دانش فروز
صین بود روزی زایام عجوز

شد سفا خاك و صفا ضد كدر
خور ذكا پاكی زكا هست ای سدر
نیك بخت آمد دری تازی سعید
روی خاك از مسئلت ساری صعید
سست و بیهوش است ای دانا نزیف
پاك و پاكیزه بود مانا نضیف
دان درنگی در تربّث بی قصور
خوان توقف از تربص بی فتور
سه یك مال استدن را ثلث دان
تار منظوم شبه را سلس خوان
رفتن راه است ای رهرو ذهاب
چشمهٔ آب از پیش بشنو زهاب
بس تخخ ؟ ساز سین و صین چین
پس بگو انجیر و گل را تین و طین
آنكه بی پاك است و حیران ساد راست
باز گردنده بی آن صاد راست
دان هلاكی و عطا تلف و طلف
سابقان ولاف را سلف و صلف
پس درنگی لبث و پوشش لبس گوی
لحسن لیسیدن و تنگی لحصن جوی
ثلط سرگین تر است و سلط قهر
اثر مسكه اصر باری شاد بهر
لوث آلایش چشیدن لوس دان
وز دریچه باز دیدن لوص خوان
آب شیرین عذب ودشنام است عضب
ثعب سردابه است همچو جوع سعب
شومی و ماهی خُرْد آمد حُساس
پس حصاص آنكه دویدن را شناس
سالح آن مردی كه می پوشد سلاح
ضد فاسق صالح ای اهل صلاح
سفح خونریزی و ایضاً روی كوه

صفح را پهلوی هر چیزی پژوه
چون بود طرتوث نوعی از گیاه
باز نام موضعی طرطوس خواه
هرز را با بیهده دادم صله
هرض دانه خورد مثل آبله
کهث گشتن گوشت از حالش تغییر
سر کشیدن در گریبان کبس گیر
شد شگاف دست ساف ای نور چشم
ضد تیره صاف و میش بیش پشم
از کسیس گر بجان مشتاق تو
خورمی خرما ولحم قاق تو
پس کصیص اندر لغت ترسیدن است
ترف و طرف اینك پنیر و دیدن است
ثعب آمد آب با کردن دوای
صعب باشد تندو دشخوار ای جوان
روی گردانیدن ای مقبل ذرار
سنگهای تیز آب ای دل ظرار
کوث کفش و سرنگونی کوس دان
ثُم پس سوراخ سُم و صُم کران
روغن زیتون و بارش زیت نیز
ضیط آگاهی نمودن ای عزیز
چه تکثُر پیشتر جستن همی
چه تکَسُر خرد و بشکستن همی
مرد بی راه و ستم کاره عسوف
ناقهٔ بس تیز رفتاره عصوف
تمر نام علتی مرچشم راست
جامهٔ کهنه شناسی طمر راست
شد تباشیر اول هر صبح چیز
سرد داروی طباشیر است نیز

کیست عتریف ای خبیث و رستگار
شیر دل عطریف شد در کارزار
دان سباحب آشنا کردن در آب
نیکوی خوبی صباحت بازیاب
نوعی از خرما عسا چوبی عصا
پس ذکی زیرك زکی دان پارسا
ما بعیش الخلق ثا من کل شئی
سا خراج و جزیه و مانند هی
دان مسافر سافر و صافر یکی
کاسه ساغر مار صاغر بی شکی
نم و سرما ثاد و مس وروی صاد
زاد توشه پس خصومت گوی ضاد
چن خطاها جرمها دانی ذنوب
استخوان ساق را خوانی ظنوب
بَث غم و بَس هرزه ای نیکو سرشت
عصف کاسه عصف باشد برگ کشت
ذا و زا این مردك و بسیار خوار
ضا و ظاشد روشن و پستان یار
تاپی تاکید و بسیار آمده
طا بزن آنکس که بس جامع شده
گندم ویا جو علیث است ای انیس
گوشت یا پوست بریان علیس
عت مکرّر قول باید یافتن
عط بوَد ببریدن و بشگافتن
شد مثوبته اجر و پاداش و جزا
پس مصوبته رنج و سختی و عذا
بیض تخم مرغ و خود آهنی
بیظ حیوان را بود آب منی
دان مسارع را تو پویندو شتاب
پس مصارع مرد کشتی گیر یاب
مرکسی را زَجر ترسانیدن است

ضجر از غم تنگ دل گردیدن است
معنی عثلان و عسلان ای برگ
نیزه جنبیدن دویدن انس و گرگ
شکوه کردن عذل و گفتن ناسزا
ساختن عزل است بیکار و جدا
طنج لحم و طعنه هرت و هرط گو
هبت ضرب و هبط آوردن فرو
عنف عقل و خوشهٔ خرماست عطل
بارش باران و جریان متل و مطل
نمس راز دل نه کردن فاش دان
نمص مو بر کندن از منقاش دان
واسل آنکو دل بطاعت بسته است
واصل آنگو باخدا پیوسته است
وزع را معنی چه باشد باز داشت
وضع بنهادن بدل باید نگاشت
ضرب مشت ونیزه وکز ای پهلوان
وکظ باشد دفع کردن ای جوان
ضبط کن حثحاث و حسحاس ای اخی
اولین حارص دوم مرد سخی
سومین حصحاص چوبنده شتاب
وقت گه وقط آبگیر ای کامیاب
جمع آسایش تو از اسبات جوی
پس بنی یعقوب را اسباط گوی
مت تقرب بهر خویشی باکسان
مط کشیدن از تکبّر ابروان
علتی باشد سل و صل یك گیاه
ذیم عیب و ضیم ظلم است و گناه
چون نصاب واصل هر چیز است عتر
داروی خوشبوی تر نیز است عطر

دان لباس کهنه درس ای دَرس خوان
درص بچه گربه و موش و جز آن
هر که بس بی شرم میدانش سفیق
هر چه ضدِ نرم می خوانش صفیق
عشم آمدَ راست را کژ ساختن
عصم در کسب و عمل پرداختن
سخت راندن حوذ، حوز آمد کنار
حوض چاه است و مغاك آب دار
چون نکوهش سرزنش دانی عذل
یك قبیله نام آن خوانی عضل
ذبر بنوشتن خرد زبر ای غلام
ذود راندن ضود علت ای زکام
دیده در کشتن چه عشر و قرض عسر
دهر وهم دیگر نماز فرض عصر
شرمگه باشد زهار و پس ظهار
گفتن مرداست زن را زینهار
پشت تو ماند به پشت مادرم
لازمش کفارت آید لاجرم
ای رو فرج مرو مرات ذَبذَب است
نوع کشتی نیست شبهت زِبزَب است
هتر قول باطل است و بیهده
ضرب چوبین هطر را معنی شده
رنگ روگشتن زتاب آفتاب
دان قسف سستی قصف بی ارتیاب
بذل بخشش کردن آمد ای سخی
بزل است پالانیدنِ می ای اخی
شد زبانِ هر که تیز آنکس ذلیق
بچه کافتد از شکم نارس زلیق
نبذ را معنی زدست انداختن
جستن رگ نبض باید ساختن
همچو دهرو دور را دانی سَمیر

مرد خشک آنچ آنگهی خوانی صمیر
معنی لفظ ذفیف و هم زفیف
شد شتاب وچست رفتار خفیف
دُم بریده کیست می دانی بتر
ناسپاسی هست و حیرانی بطر
از یکی سر تا دوم سر سرسر است
باد سخت و سرد بسته صرصر است
آشکارا خواندن از ترتیل جوی
چرب کردن موی را ترطیل گوی
بیهده گوی است هذر ای پارسا
هزر را معنی زدن لیک از عصا
گوشهٔ کز کوه پیدا هست جذل
قتل کشتن قطع کردن قطل و جزل
اسپ را بر پاشنه دان کوثُنن
راههای روشن آنکه کوسنن
معنی غلت و غلط ای کامیاب
سهو کردن در سخن یا در حساب
یک گیاه زشت بودار است سیر
آخر و نزدیکی کار است صیر
پس بسَل جمع بسیل است ای دلیر
خور پیاز آنکه بصل بی لبث ودیر
هست نجث از دست کاویدن زمین
نجس گردیدن پلیدو ریمکین
برز یعنی عاقل و پرهیزگار
برض کم آب آمدن از چشمه سار
استواری و گزیدن حمز دان
هر گیاه تلخ را پس حمض خوان
وقس باشد زن ولیکن فاحشه
گردن اشکستن چه وقص ای شهنشه

دشتِ همـوار و بـرابـر شـد سَلَق
هم بـدان مـعـنـی مقـررشـد صَلَق
بـوث همـچـو بـحـث کـاویـدن بـود
بـوص مـن بـعـدش سـریـنِ زن بـود
گـوشـت پـاره بـحـص کـو رویـد بـعـیـن
مـزح لاغ و مـضـح بـاشـد عـیـب و شـیـن
فـوز فـیـروزی و مـقـصـد یـافـتـن
فـوظ یـعـنـی جـان بـدر رفـتـن ز تـن
فـرت بـاشـد تـار یـعـنـی ضـد بُـود
فـرط ازحـد در گـذشـتـن کـوی زود
ثـقـب جـز سـوراخ کـردن نـی دگـر
سـقـب و صـقـب اسـتـون و اشـتـر کـرّه نـر
مـهـره کـردن بـر ورق تـرزیـز کـو
مـعـنـی تـرضـیـض بـگـرفـتـن نـکـو
دان زبـون سـفـسـاف را ای نـیـك خـوی
پـس درخـت بـیـد را صـفـصـاف گـوی
لـیـت کـاش وبـازگـردانـیـدن اسـت
لـیـط گـل انـدودن و چـسـپـیـدن اسـت
شـخـص کـس را رثـم کـردن خـون فـشـان
رسـم تـعـریـف اسـت و آئـیـن و نـشـان
رشـتـه بـرانـگـشـت خـود بـسـتـن چـو رتـم
پـس نـکـاح مـرد شـد بـازن چـه رطـم
هـسـت وثـنـي آنـکـه بـپـرسـتـد صـنـم
دو زنِ یـك شـوی وسـنـي شـد بـهـم
غـمـت بـی هـضـمـی طـعـم انـدر شـکـم
غـمـط بـاشـد نـاسـپـاسـیِ نـعـم
کـثـب جـمـع و گـردآوردن بـوَد
کـسـب تـحـصـیـل و طـلـب کـردن بـوَد
مـعـنـی لـفـظ نـذیـل وهـم نـزیـل
دان فـرومـایـه و مـهـمـان ای خـلـیـل
کـن تـنـاسـيِ وتـنـاسـي را رقـم

سهو و اخذ موی پیشانی هم
ساعت و هنگام و وقت وگه زمان
پس میانجی کردن است آنکه ضمان
حزب قوم و حضب مارمزشناس
کن زنه وزن و ظنه تهمت قیاس
چاه کآبش بس کشیده شد نَزَح
آب گیرو حوض دیده شد نضَج
رفتن است و ره نوردیدن مسیر
هچو جائی بازگرویدن مصیر
هست مضنون عیب برتن داشته
بالیقین مظنون بوَد پنداشته
آلتی زآهن تبر بهر نبَرد
یک ولایت دان طبر ای رادمَرد
مصمص و مضمض با صاد ضاد
آب کردن در دهان میدار یاد
مثمثه و مزمزه با ثا و زا
هست جنبانیدن ای بهجت فزا
گفتمت حیتان و حیطان بارها
این چه ماهی ها و آن دیوار ها
زوج جُفت و ضوج میل اندر حزن
عاج و هم در نجد نام که حضن
شد برابر کردن شی بادگر
حذو و حضو افروختن آتش نگر
طعم آسان در گلوبُردن چه سوغ
آفریدن زرگری کردن چه صوغ
دل کشش کردن بچیزی گیر نزد
وز نشانه برگذشتن تیر نضد
دان عَلَث همچون غلَث اصرار حرب
خوان علس گند و غلس ظلمات صعب

وعدهٔ باطل ملث ظلمت ملس
لغزش چیزی ملس از دست کس
غمس در آبی فرو بردن بود
غمص یعنی خورده بشمردن بود
هرچه لازم پاس آن برتو ذمار
بانگ شتر مرغ را میگو زمار
مال غائب وعدهٔ باطل ضمار
ذفر بوی و زفر باشد حمل بار
ظفر تنگ چارپایان یاد دار
تبل کینه طبل نقّاره شمار
اندك اندك خوردن آب پاك ذاج
جنث اصل و جنس کونه زاك زاج
اشتر و بُسر زمین دانی ذریح
دور و قبر مسلمین خوانی ضریح
آخر چیزی ختام است ای امام
پس خطام آنکه مهار است و زمام
فذ و فز تنها و گوساله بگوی
فض و فظ ختم کتاب و زشت خوی
مژده طاعت شد مسلم الثواب
راستی والله اعلم بالصواب

خاتمه

شکر و منّت مرخدا را بی حساب
کز سر لطف عمیمش این نصاب
یك هزار ویك صد و هفتاد وچار
بود از هجرت چوشد کامل عیار
خواهم از خوانندهٔ آن مدعا
بهر عفوِ جرم خویش از حق دعا

بس کمال الدین مگو زین بیشتر
دل پذیر آمد کلام مختصر
صد هزاران گوی صلوات وسلام
بر نبی و آل و اصحابش تمام



ڈاکٹر مختارالدین احمد
پروفیسر شعبہ عربی، مسلم یونیورسٹی، علی گڑھ

فارسی کی ایک نادر بیاض

مدراس میں ایک قدیم عربی درس گاہ مدرسہ محمدی کے نام سے مشہور ہے، جہاں بدلتے ہوئے حالات کے باوجود، اب بھی درس و تدریس کا سلسلہ جاری ہے. لیکن اس مدرسے کی ایک بڑی اہمیت یہ ہے کہ یہاں کے کتابخانے میں عربی، فارسی اور اردو مخطوطات، وثائق اور فرامین کا نادر ذخیرہ محفوظ ہے جس کی عام طور پر اہل علم کو بھی اطلاع نہیں ہے. یہ ذخیرہ نوائط خاندان کے مختلف اصحاب کی ملکیت ہے لیکن ایک ہی کتابخانے میں ایک ہی جگہ محفوظ ہے. مجھے ڈاکٹر محمد غوث ام اے، پی ایچ ڈی (عثمانیہ) کی مہربانی سے متعدد بار اس کتاب خانے کی زیارت کا اور یہاں کام کرنے کا موقع ملا.

ڈاکٹر محمد غوث، ڈاکٹر محمد حمیداللہ حیدرآبادی، جو تقسیم ہند کے بعد سے اب تک پیرس میں مقیم ہیں اور ڈاکٹر محمد یوسف الدین سابق صدر شعبۂ مذہب و ثقافت عثمانیہ یونیورسٹی کے خاندان سے تعلق رکھتے ہیں انہوں نے " جنایات بر جائداد " پر مولانا سید مناظر احسن گیلانی صدر شعبۂ دینیات کی نگرانی میں ایک تحقیقی مقالہ لکھ کر عثمانیہ یونیورسٹی سے ڈاکٹریٹ حاصل کی تھی. یہ مقالہ عرصہ ہوا مولوی عبدالحق صاحب نے انجمن ترقی اردو سے شائع کر دیا ہے. انھوں نے عثمانیہ یونیورسٹی کے مخطوطات کی تفصیلی فہرست انگریزی میں مرتب کی ہے اور بڑی جانفشانی اور محنت سے مدرسۂ محمّدی کے کتابخانے کی قلمی کتابوں کی فہرست مرتب کر رہے تھے، افسوس ہے کہ کئی سال ہوئے ان کا مدراس میں انتقال ہو گیا. (۱) خدا ان کی مغفرت فرمائے. خدا کرے فہرست مخطوطات مرتب ہو گئی ہو اور اس کی اشاعت کا بھی مناسب انتظام ہو گیا ہو.

کتابخانۂ مدرسۂ محمدی میں کتابوں کے علاوہ فارسی زبان

میں فرامین، وثائق اور تاریخی مراسلات و مکتوبات کا بڑا اہم ذخیرہ محفوظ ہے جن کی تعداد ایک لاکھ بتائی جاتی ہے. یہ وثائق و مراسلات زیادہ تر نواب محمد علی والا جاہ اول (حاکم ولایت کرناٹک) متوفی ۱۲۱۰ھ اور ان کے اخلاف کے ہیں جو لندن اور (ہندوستان کے اس وقت کے دارالسلطنت) کلکتہ کے انگریز حاکموں کو سپرد قلم کیے گئے ہیں. اسی طرح جنوبی ہند کے مسلم حکمرانوں اور حاکمان انگریز کی خط و کتابت کا بھی بیش بہا ذخیرہ یہاں موجود ہے. میری نظر سے عربی زبان میں لکھے ہوئے ایسے سینکڑوں مراسلات بھی گزرے ہیں جو مدراس کے حکمرانوں اور وہاں کے علماء نے اشراف مکہ اور حجاز، عراق، یمن، عدن اور حضرت موت کے علماء و مشاہیر کو سپرد قلم کیے تھے. ان مراسلات کے جواب میں جو تحریرات موصول ہوئی ہیں وہ بھی یہاں محفوظ ہیں.

اس کتابخانے میں ایک خاص بات یہ دیکھنے میں آئی کہ یہاں انیسویں اور بیسویں صدی کے لکھے ہوئے ایسے روزنامچے بھی محفوظ ہیں جو کتابخانے کے مؤسسین اور اس خاندان کے بزرگوں نے یکے بعد دیگرے تحریر کیے ہیں؛ جن میں جنوبی ہند کے خاص طور پر اور عالم اسلام کے عام طور پر اہم تاریخی واقعات درج ہیں. یہ روزنامچے، صدیوں سے مسلسل لکھے جاتے رہے ہیں اور غالباً اب بھی یہ سلسلہ جاری ہے. یہ روزنامچے گزشتہ دو صدیوں کی ہندوستانی تاریخ و ثقافت پر کام کرنے والوں کے لیے بہت قیمتی سرمایہ ہیں اور اس لحاظ سے ان کی اہمیت ظاہر ہے.

میں نے کئی سال پہلے اس کتابخانے میں بیٹھ کر، مختلف صحبتوں میں بعض اہم مخطوطات کے متعلق کچھ اشارات لکھ لیے تھے، آج انہی اشارات کی مدد سے ایک اہم مخطوطے پر مختصر معروضات پیش کر رہا ہوں.

کتابخانۂ مدرسۂ محمدی، مدراس میں ایک مختصر سی بیاض دیکھنے میں آئی جس میں کسی نے فارسی شعرا کے اشعار انتخاب کرکے درج کیے ہیں اور یہ بھی اہتمام کیا ہے کہ اپنے بعض معاصرین سے انہی کے قلم سے اپنی بیاض میں ان کے پسندیدہ اشعار لکھوائے ہیں. اس بیاض کے اوراق کی تعداد ۸۲ ہے. سطور

ہر صفحے میں مختلف ہیں ، کہیں کم کہیں زیادہ ، تقطیع خرد ، مرتّبِ بیاض کا نام درج نہیں ، نہ اس کا کوئی اشارہ بیاض میں ملتا ہے. اُس کے ص ۲۲ پر صرف یہ عبارت لکھی ہوئی ملتی ہے:

" حسب الامر بندگانِ وزارت پناہ تحریر یافت "

اِس بیاض کا سالِ ترتیب معلوم نہیں چونکہ اس میں متعدد غزلیں حیدر محمد خصالی (۲)کے ہاتھ کی لکھی ہوئی درج ہیں جو گیارہویں صدی ہجری کے شاعر ہیں اس بنا پر کہا جا سکتا ہے کہ بیاض کی ترتیب کی ابتدا گیارہویں صدی ہجری میں ہوئی. اس میں بارہویں صدی ہجری کے نصفِ اول تک کے اضافے موجود ہیں. اس لیے کہ اس میں متعدد غزلیں مرزا عبدالقادر بیدل کے ہاتھ کی لکھی ہوئی ملتی ہیں جن کا سالِ وفات ۱۱۳۳ھ ہے. یہ امر مستبعد نہیں کہ بیاض خصالی ہی کی مرتّب کردہ ہو اور بعد کو کسی صاحبِ ذوق کے پاس پہنچ گئی ہو جس نے اس میں اضافے کیے اور بیدل اور اشرف کی غزلیات ان کے قلم سے اس بیاض پر درج کرائیں. اشرف تخلص کے کئی شاعر اس زمانے میں گزرے ہیں اگر اس شاعر کا تعیّن ہو جائے تو زیر نظر بیاض میں موجود اس کا کلام اس کے دیوان میں ایک قابلِ قدر اضافہ ہوگا.

اس بیاض میں میررضی دانش ، مجد ہمگر ، میر سنجر ، مرزا ابراہیم ادہم ، غنی کشمیری ، شفائی ، نصیرائے ہمدانی ، آقا زمان اصفہانی ، آصف قلندر ، قلیج خاں ،ملک قمی ، کمال اسمعیل ، مرزا فصیحی ، نواب مرزا رستم ، حسین ثنائی ، عرفی ، صائب ، فیضی ، بابا فغانی ، سحابی ، اثیر اخسیکتی ، میر یحییٰ کاشی ، طالب آملی ، وجہی الہروی ، امیر خسرو ، مظہری ، خان خاناں ، جلال اسیر ، چندربھان برہمن ، طاہر وحید ، وغیرہم کی منتخب غزلیں درج کی گئی ہیں کسی شاعر کا نام نہیں معلوم ہو سکا ہے تو غزل کے سرنامے پر " لا ادری" لکھ دیا گیا ہے. بیاض کی ابتدا عرفی کے مشہور قصیدے

اے متاع دور در بازار جاں انداختہ

کے منتخب اشعار سے ہوتی ہے

اس بیاض کی اہمیت یہ ہے کہ اُس میں اشرف ، حیدر محمد خصالی اور مرزا عبدالقادر بیدل کی متعدد غزلیں انہی شعرا کے قلم

کی لکھی ہوئی ملتی ہیں. اس بیاض میں بیدل کے قلم کے لکھے ہوئے متعدد اشعار ایسے درج ہیں جو دیوان مطبوعہ کے اس نسخے میں موجود نہیں جو راقم کے پیش نظر ہے اس سے اس بیاض کی اہمیت میں مزید اضافہ ہو جاتا ہے.

حسب ذیل تین غزلیں اشرف کی ہیں اور " لمحررہ اشرف " لکھ کر درج کی گئی ہیں. یہاں ان کے مطالع درج کیے جاتے ہیں:

لمحررہ اشرف

بامداں بہ (۳) کہ دل فگار کند
عہد بگذشتہ استوار کند

* * *

باز امشب سخن تازہ و تر یافتہ ام
ایں عطایست کہ از فیض سحر یافتہ ام

* * *

دریں چمن ہمہ گل آفت خزاں دارد
گلے شگفتہ کہ بے آفتست داغ منست

* * *

سات غزلیں مرزا عبدالقادر بیدل کے ہاتھ کی لکی ہوئی ہیں، یہ غزلیں بیاض میں مکمل درج ہیں، یہاں مطلع یا دو تین شعر درج کیے جاتے ہیں،

(۱)

لمحررہ عبدالقادر بیدل (۴)

نیست بامژگان تعلق اشك وحشت (۵) پیشہ را
دانۂ بادام (٦) راهِ خویش داند ریشہ را

(۲)

لمحررہ عبدالقادر بیدل

بہ بیند گر ادائے جلوۂ آن شوخ قاتل را
ببال و پرطپیدن محو گردد مرغ بسمل را (۷)

بیدل کی بقیہ پانچ غزلوں کے سرنامے پر کہیں صرف "لمحررہ" اور کہیں " ایضاً " لکھا ہوا ہے. یہ اشعار بیدل ہی کے قلم کے ہیں جن کے ہاتھ کی لکھی ہوئی تحریرات راقم کی نظر سے پہلے بھی گزر چکی ہیں.

(۳)

لمحررہ

داغ شوقم نیست الفت تاتن آسانی مرا
پیچ و تابِ شعلہ باشد خطِ پیشانی مرا (۸)

(۴)

لمحررہ

شکوہ تیغ (۹) تو نکشاید دہانِ زخم را
سرمہ باشد جوہر تیغت زبان زخم را
صبح را خورشید روشن میکند بیدل ز تیغ (۱۰)
میل بیداری بود خواب گرانِ زخم را (۱۱)

(۵)

خط جبیں ماست ہم آغوش نقش پا (۱۲)
بنگر ز موجِ(۱۳) سجدۂ ما جوش نقش پا
در ہر قدم ز شوق خرام تو می کشد
خمیازۂ فغان لب خاموش نقش پا
راہے عدم بہ پائے نفس می کنیم طے
افگندہ ایم بار خود از دوش نقش پا (۱۴)
گاہ خرام می چکد از پاے نازکت
رنگَ حنا ز گرمیِ(۱۵) آغوش نقش پا

(۶)

دلِ آگاه بر ماموری عالم چہ دل بندد (۱۶)
کہ فرصت گردش چشمے است دور آسمانہا را
بہ بال و پر دہد پرواز مرغان درد بیتابی
طپیدن بیش نبود حاصل از گفتن زبانہا را
گرانی کے کشد پاے طلب در وادیِ شوقت
کہ چشم ایں با سبک روحی کند تعلیم جانہا را
ز بس گر کلکِ(من)گلہاے رنگین می چکد"بیدل"(۱۷)
توان گفتن رگ ابر بہار ایں ناودانہا را

(۷)

عشق چون گرم طلب سازد سر پرشور را
شعلۂ افسردہ می داند چراغ طور را (۱۸)
از فلک بے نالہ کام دل نمی آید بدست
بہر شہد آتش توان زد خانۂ زنبود را
در طریق نفع خود کس را نمی باید دلیل
بے عصا راہ دہن معلوم باشد کور را
صاف دردے نیست . . . (۱۹) لیک
دار(۲۰) بالا برد شور نشۂ منصور را
کم ز بزم عشرتِ مے نیست بیدل بزم ساز
تار موج بادہ باشد کاسۂ طنبور را

اس بیاض میں حیدر محمد " خصالی " کی متعدد غزلیں ان کے قلم سے درج ہیں، یہاں ایک غزل نقل کی جاتی ہے:

لمحررہ

نہ تنہا گل کند شاگردیٔ لبہاے خندانش
بہ نرگس میدہد تعلیم دیدن چشم فتّانش
نگہ دارد خدا از چشم زخم اے دل نگاہش را
کہ می غلطد زمستی مردم شمشیر مژگانش

زمینِ سجده گاه خوبرویانِ نقش پائے او
کند دعوائے ہم چشمی...(۲۱) گرد جولانش

میں مولانا ابو احمد محمد عبداللہ معتمد مدرسۂ محمدی مدراس کا ممنوں ہوں کہ انھوں نے توجہ فرما کر بیاض کے چند عکس فراہم کیے۔ ان کا شکریہ ادا کیا جاتا ہے۔



حواشی

۱- ان کی وفات ۵رجب ۱۲۰۳ھ/۱۹اپریل ۱۹۸۳ء کو ہوئی۔ تاریخ ولادت ۱۰صفر۱۳۱۹ھ/۳۰مئی۱۹۰۱ء(شب پنج شنبہ) ہے۔

۲- عبدالنبی قزوینی: میخانہ، (طبع پروفیسر محمد شفیع) لاہور، ص۵۵۰۔

۳- بیاض میں یہ الفاظ واضح نہیں۔

۴- دیوان بیدل جلد اول ص۲۰ مطبوع مطبع احمدی واقع دلبانی اموجان اور دیوان بیدل مطبوع نول کشور ۱۲۸۷ھ/۱۸۷۷ء اور دیوان بیدل(مطبع صفدری ۱۳۰۲ھ) ص۸ میں یہ غزل موجود ہے۔

۵- بیاض اور دیوان طبع صفدری میں "وحشت پیشہ" ہے لیکن دیوان کے پہلے دونوں نسخوں میں "تیمت پیشہ" درج ہے۔

۶- دیوان طبع صفدری: دانۂ ما دام راه خویش داند ریشہ را

۷- یہ غزل دیوان کے تینوں مطبوعہ نسخوں میں جو راقم کے پیش نظر ہیں، نہیں ملی۔ بیاض میں اس غزل کے پانچ شعر درج ہیں۔

۸- دیوان بیدل ص۱٦، نول کشوری اڈیشن میں یہ غزل ص ۲۲۲ پر موجود ہے۔

۹- دیوان کی پیش نظر دونوں اشاعتوں میں " تیغ " کی جگہ "جور"ہے۔

۱۰- روایت دیوان : صبح از خورشید دارد روشنی بیدل کہ تیغ۔

۱۱- دیوان بیدل ص۲۳؛ دیوان بیدل طبع نول کشور ص ۲۲۷۔

۱۲- اس وقت دیوان بیدل طبع مطبع صفدری(۱۳۰۲ھ بمبئی) پیش نظر ہے۔ اس میں گیارہ شعروں کی یہ غزل موجود ہے (ص ۲۷)

۱۳- روایت دیوان: دارد بجوم سجدۂ ما

۱۴- یہ شعر دیوان میں موجود نہیں۔ اسکی اہمیت ظاہر ہے۔

۱۵- دیوان: رنگ حنا بگرمی

۱۶- ۷ شعروں کی یہ غزل دیوان (طبع صفدری ۱۳۰۲ھ) میں موجود ہے(ص۸-۹). لیکن بیدل نے بیاض میں جو اشعار اپنے قلم سے لکھے ہیں ان میں سے پہلے تین شعر دیوان میں نہیں ہیں. ظاہراً یہ بعد کے اضافے ہیں. مقطع کی روایت بھی مختلف ہے.

۱۷- روایت دیوان: چنیں کز خامہا گلہاے معنی می چکد بیدل

۱۸- راقم کے پیش نظر اسوقت دیوان بیدل طبع صفدری بمبئی ہے اس میں یہ غزل موجود نہیں اگر یہ اشعار دیوان کے دوسرے مطبوعہ میں بھی نہیں ہیں تو غیر مطبوعہ ہونے کی وجہ سے ان کی اہمیّت ظاہر ہے.

۱۹- یہاں کچھ الفاظ پڑھے نہیں جاتے.

۲۰- بیدل نے "دارد" لکھا ہے جو سہو قلم ہے.

۲۱- یہاں ایک لفظ پڑھا نہیں جاتا

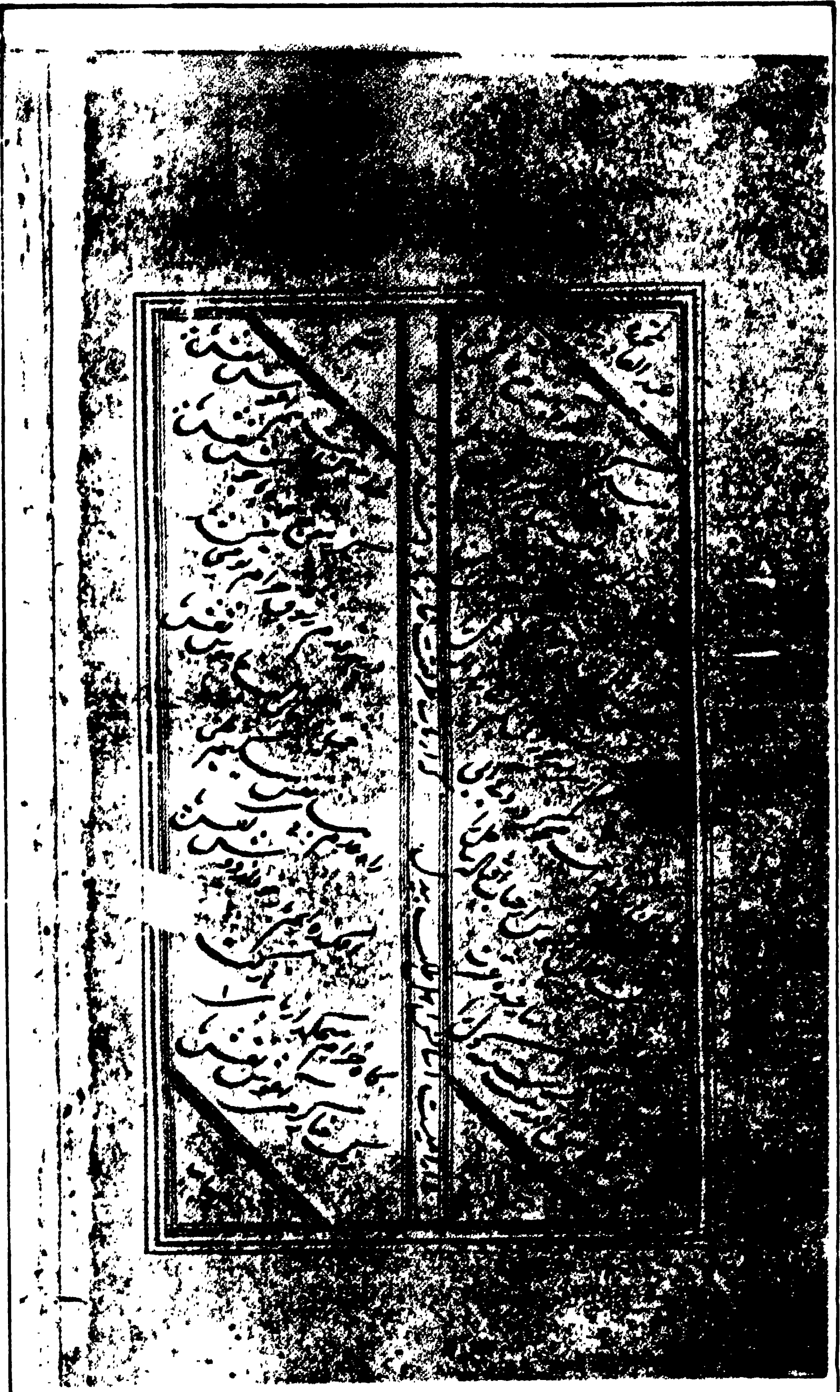




زیر بحث فارسی بیاض کا پہلا صفحہ



زیر بحث فارسی بیاض میں غزل بخط بیدل



زیر بحث درسی بیاض میں غزل، بخط بیدل



زیر بحث فارسی بیاض کا ایک صفحہ

اخبار فرهنگی

سیمینار بین المللی بزرگداشت حافظ در لاهور

در ۲۲-۲۳ آذر ۱۳۶۷ ه‍/ش برابر به ۱۲-۱۴ دسامبر ۱۹۸۸م از طرف رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران، اسلام آباد باهمکاری یونسکو، سیمینار بین المللی بزرگداشت حافظ در لاهور برگزارشد که باشرکت دانشمندان و شاعران ایرانی و پاکستانی و افغانی و حضور صدها نفر حافظ دوست پاکستان دو روز ادامه داشت. جلسهٔ افتتاحیه بریاست دکتر جمیل جالبی رئیس فرهنگستان زبان اردو (مقتدرهٔ قومی زبان) و حضور سردار فاروق احمد خان لغاری نمایندهٔ مجلس ایالت پنجاب تشکیل شد.

آغاز مراسم با سرود دو کشور برادر ایران و پاکستان و درمیان سکوت کامل شرکت کنندگان افتتاح و سپس تلاوت قرآن مجید توسط یکی از بهترین قاریان پاکستانی و بهمین ترتیب نعت حضرت رسول(ص) توسط استاد مرغوب همدانی برعظمت مجلس افزود. بعنوان اولین قدم در جهت شروع برنامه ها آقای سید موسی حسینی سرپرست رایزنی فرهنگی طی سخنان کوتاهی انگیزه های جمهوری اسلامی از برگزاری چنین سیميناری را تشریح نمود و آنگاه توسّط ایشان پیام آقای دکتر خاتمی وزیر محترم وزارت ارشاد و فرهنگ اسلامی بزبان فارسی قرأت و در همانحال متن ترجمه شدهٔ پیام در بین مردم توزیع گردید و سپس پیام مدیر منطقه ای یونسکو در شبه قاره قرأت گردید. درآن پیام نسبت بهاهمیت این چنین سیمینار هایی که در نزدیك نمودن روابط فرهنگی بین ملل نقش مؤثری دارند، اشاره شده بود.

آقای فاروق لغاری به عنوان ریاست جلسه طیِ سخنانی اظهار داشت که: گفت و گو پیرامون شخصیت و فن حافظ شیرازی که تحقیقاً از نامور ترین ادباء و دانشوران عصر خویش و گذشته و حال بوده، امریست بس مشکل و من باید اعتراف کنم که عظمت و جلالت حافظ دربین ما و همهٔ مسلمانها بدین خاطر است که او از جمله سمبل های مبارزه باریاکاری، دروغ، طمع و منافقت بود بلکه یقیناً حافظ

مفسّر قرآن و صوفی و حکیم مخلص بود. علامه اقبال نیز ازتبارِ این قافلهٔ بزرگانی است که باالهام از فکر ایشان راهِ واقعی خویش را دریافت و ما برای همیشه مدیون ایشانیم. حافظ مبلّغ راستی در مقابل کج روی و یقین در مقابل بدگمانی بود. بهمین خاطر برای همیشه جاودان است و این بزرگترین افتخار سرزمین ایران است که در هر زمان شخصیتهای چون حافظ، سعدی، رومی، عراقی، خیّام و فردوسی و نظیر اینها داشته است. من از این که جمهوری اسلامی علیرغم همه مشکلات دست به چنین اقدام بزرگی، زده بار دیگر مراتب تشکر و قدردانی خویش را اعلام نموده و آرزوی دوستی پاینده تر دو کشور را دارم.

اسامیِ سخنرانانِ این جلسه بدینقرار بود:

۱- دکتر سید سبط حسن رضوی ـ اسلام آباد (لسان الغیب خواجه حافظ در کشور ما)

۲- دکتر اصغر دادبه ـ تهران (نگاهی به الهام حافظ از احادیث)

۳- دکتر ساجد الله تفهیمی ـ کراچی (یادآوری چند نکته در موضوع حافظ شناسی)

٤- دکتر احمد تمیم داری ـ اسلام آباد (حافظ و اقبال)

٥- دکتر خانم حکیمه دبیران ـ تهران (وسعتِ مشرب عرفان حافظ)

٦- دکتر صدیق شبلی ـ اسلام آباد (سر رواج و امتیاز حافظ)

۷- دکتر محمد ریاض ـ اسلام آباد (تاثیر حافظ در هنر و اندیشهٔ اقبال)

۸- دکتر انعام الحق کوثر ـ کویته (حافظ شناسی در بلوچستان)

۹- دکتر غلام رضا اعوانی ـ تهران (مقام انسان در تفکّر حافظ)

برنامه روز دوم در چهار قسمت بود. نخست حضور برمزار علامه اقبال و نثار گل، سپس مجلس سخنرانی، آنگاه شب شعر و درپایان قوالی از عزیز میان قوّال معروف پاکستان. ریاست جسلهٔ سخنرانی

بعهدهٔ دکتر رفیق احمد رئیس دانشگاه پنجاب لاهور بود و مخدوم زاده شاه محمود قریشي وزیر برنامه ریزی ایالت پنجاب و دکتر وحید قریشي رئیس بزم اقبال لاهور و دکتر سید محمد علوی مقدم استاد دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه فردوسی مشهد به عنوان مهمانان خصوصي حضور داشتند.

اینجا چند جمله از سخنراني مخدوم زاده شاه محمود قریشي نقل مي شود «ما پاکستانیها بادرك عظمت بزرگاني چون حافظ در طول زمان به روابط دیرینه فرهنگي خویش با ایران افتخار کرده و از اینکه شاهد فعالیتهای صمیمانهٔ برادران ایرانی هستیم موجب لبسی خوشحالی است. زبان فارسي یگانه پیوند محکمي است که در صورت توسّل به آن مي توانیم بخوبی از حال و روز برادران مسلمان خویش در ایران مطلع شده و با کلام بزرگاني چون حافظ و سعدی که سالیان درازی است بر قلوب مردمان شبه قاره نفوذ دارند، آشنا تر شویم. اینجانب ضمن اعلام حمایت از کلیّه طرحهای که برای پیشبرد اهداف زبان فارسي در پاکستان صورت مي گیرد، اعلام مي نمایم که باکمال افتخار درکنار عزیزان علاقه مند بوده و هرکاری که از دستم برآید، در حق گسترش این زبان شیرین و پراهمیت کوتاهي نخواهم ورزید.

در آخر دکتر رفیق احمد به عنوان ریاست جلسه با اشاره به مطالب ارائه شده و خصوصاً اظهاراتِ آقای قریشي، به حمایت از گسترش زبان فارسي در سطح دانشگاهها پرداخت و عنوان داشت اکنون که شاهد چنین شورو شوقي از ناحیهٔ شرکت کنندگان در سیمینارم، باید عرض شود که وعده حقیقي ما حمایت جدّی از زبان فارسي و کرسیهای مربوط به این زبان است. من بعنوان رئیس دانشگاه قول مي دهم که در محیطي فعالتر و عمیق تر در راه توسعه زباني که به ماکمك مي کند تا بهترین و بزرگ شخصیتهای مان را بشناسیم، بکوشم و انشاءالله مشکلات موجود برطرف خواهد شد.

اسامي سخنرانان این جلسه بدین قرار بود.

۱- دکتر سید محمد اکرم اکرام ـ لاهور

۲- دکتر گوهر نوشاهي ـ اسلام آباد (حافظ و اقبال)

۳- دکتر محمد ظفر خان ـ جهنگ (ترک شیرازی از دیدگاه دانشورانِ ایرانی)

٤- سید عارف نوشاهی ـ اسلام آباد (قدیم ترین شرح فارسی دیوان حافظ در شبه قاره)

٥- دکتر صابر آفاقی ـ مظفر آباد (حافظ شیرازی بعنوان مروّج اخلاق)

٦- دکتر مهدی درخشان ـ تهران (آیا تکرار قافیه در شعر حافظ عیب است؟)

۷- دکتر کتابی ـ ایران

۸- دکتر محمد علوی مقدم ـ مشهد (سرّ عظمتِ حافظ)

۹- دکتر وحید قریشی ـ لاهور (حافظ شناسی در شبه قاره)

بمناسبت این سمینار رایزنی فرهنگی دو نشریهٔ ویژه ای نیز منتشر کرد. یکی فصلنامهٔ دانش شماره ۱۵ ویژه نامهٔ حافظ، بزبان فارسی، دیگری «حافظ محرم راز» بزبانِ اُردو.

در محلِ سمینار، به همت کتابخانهٔ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد نمایش کتبِ چاپی و خطّی دربارهٔ حافظ نیز منعقد شد.



تأسیس انجمن فارسی پاکستان

در تاریخ ۲۲ آذر ۱۳۶۷ با حضورِ شرکت کنندگانِ سمینار بزرگداشت حافظ در لاهور، نخستین جلسۀ عمومی « انجمن فارسی پاکستان » در محل اکادمی اقبال، لاهور دائر شد. این انجمن که به سرپرستی دکتر جاوید اقبال (فرزند علامه محمد اقبال لاهوری) و ریاستِ میرزا محمد منوّر رئیس اکادمی اقبال و سردبیری دکتر محمد اکرم رئیس دانشکدۀ خاور شناسی دانشگاه پنجاب لاهور تازه تأسیس شده است، هدفِ عمومی آن حفظ زبانِ فارسی در پاکستان میباشد و ترجیحاً تلاش می کند که مثلِ سابق زبان فارسی جزوِ برنامۀ درسی دبیرستانهای پاکستان قرار گیرد.

علاقه مندانِ ایرانی و پاکستانی که میخواهند عضوِ این انجمن باشند و این را تقویت بخشند به آدرس زیر مکاتبه فرمایند:

دکتر محمد اکرم
اورئینٹل کالج ـ پنجاب یونیورسٹی
لاهور ـ پاکستان

مؤسسۀ تحقیقات علوم آسیائی میانه و غربی - دانشگاه کراچی

چند هفته پیش جلسۀ سالیانۀ مؤسسۀ تحقیقات علوم آسیائی میانه و غربی، بریاستِ حکیم محمد سعید در « خانۀ همدرد » منعقد شد. دبیر مؤسّسۀ آقایِ دکتر ریاض الاسلام گزارش سالیانه را عرضه داشت. مؤسسه ای که بدست شادروان پیر حسام الدین راشدی در سال ۱۹۶۸ میلادی تأسیس شده بود، تا حالا دوازده کتاب مهم و پر-ارزش را انتشار داده است. محققین از داخل و خارج کشور در بررسیهای خود این مطبوعات را مورد تحسین قرار داده و معیار علمی و تحقیقی آنها را تعریف کرده اند. در سالِ گذشته مؤسّسه دو کتاب جدید منتشر کرده است:

۱-« جامع التواریخ حسنی »، تالیف حسن بن شهاب یزدی که نوشتۀ معاصری است، در تاریخ « تیموریان پس از تیمور ». این

کتاب را آقای ایرج افشار تصحیح کرده است.

۲-« سید پیر حسام الدین راشدی اور انکے علمی کارنامے » (سید پیر حسام الدین راشدی و کارهای علمی او)، تألیف دانشمند مشهور شبه قاره، مولانا صباح الدین عبدالرحمن.

۱-« تجارت سند با هلند در قرن های هفدهم و هیجدهم » تألیف پروفسور ولیم فلور. این کتاب بر مطالعهٔ گزارشهای هلندی مبنی است.

۲-« مثمر » تألیف سراج الدین علی خان آرزو، شخصیت معروف قرن هجدهم. اولین کتابی است در موضوع زبانشناسی فارسی.

هر دو کتاب مزبور انشاالله در سال ۱۹۸۹ انتشار خواهد یافت.

با طبع و نشر دوازده کتاب در سالهای گذشته و با این دو کتابی که زیر چاپ است، این مؤسّسه در پاکستان یکی از مؤسّسه های ممتاز علمی و ادبی میباشد. ولی متأسفانه بنا بر کمبود وسایل، اوضاع مالی آن اطمینان بخش نیست. از طرف دولت مبلغ ناچیزی بطور کمك میرسد. حقیقتاً ابقای این مؤسسه منحصر بر کمك مرتب مالی « بنیاد همدرد » است که مانع از تعطیل این مؤسسه میباشد.



استاد غلام رضا سعیدی کی وفات

اسلام اور اقبال پر متعدد کتب کے مصنف سیّد غلام رضا سعیدی (ولادت ۱۳۱۲ھ. ق) جمادی الاوّل ۱۴۰۹ھ میں تہران میں وفات پاگئے. مرحوم کو برّصغیر میں مسلمانوں کے لئے جداگانہ مملکت کی تحریک سے خاص دلچسپی تھی اور وہ اُس زمانے میں دو بار ہندوستان تشریف لائے تھے اور یہاں مولانا محمد علی جوہر سے ملاقات کی. تأسیس پاکستان کے بعد وہ ۱۹۴۹ء میں موتمر اسلامی کانفرنس منعقدہ کراچی میں شریک ہونے تھے. ایران میں مرحوم سعیدی ایک اقبال شناس اور برّصغیر کے مسلمانوں کے دردمند کے طور پر پہچانے جاتے تھے. ان کی بعض کتابیں براہ راست انہی موضوعات سے متعلق ہیں. مثلاً

۱-زندگانی قائداعظم مؤسس پاکستان مرحوم محمد علی جناح

۲-اول اخلاقِ ما بعد تمدن آنہا ـ مولانا ابوالاعلی مودودی کی تصنیف کا ترجمہ

۳-برنامۂ انقلابِ اسلامی ـ سیّد مولانا ابوالاعلی مودودی کی تصنیف کا ترجمہ

۴-شالودۂ علوم جدید در اسلام ـ اس کتاب میں افکارِ اقبال سے استفادہ کیا گیا ہے۔

۵-ماہیت و اہمیت فلسفۂ اقبال

٦-تشکیل پاکستان

۷-اندیشہ ہای اقبال

۸-مسئلہ کشمیر و حیدر آباد۔

۹-در جنگ پاکستان متجاوز کیست؟

۱۰-اقبال شناسی۔

سیرت النبی پر اُن کی کتاب " زندگانی محمد " پر حکومتِ پاکستان نے انہیں سیرت ایوارڈ بھی پیش کیا تھا۔

استاد سعیدی ایران میں پاکستان دوست اور پاکستان شناس حلقے کی ایک بزرگ اور معتبر شخصیت تھے۔ اُن کی وفات پر پاکستان میں اظہار افسوس کیا گیا ہے۔ ہم سوگوار خاندان، بالخصوص استاد سیّد جعفر شہیدی سرپرستِ مؤسسہ لعت نامہ دھخدا، تہران کی خدمت میں تعزیت پیش کرتے ہیں۔ خداوند تعالی مرحوم کے درجات بُلند فرمائے۔



استدراکات

آزاد بلگرامی کی فارسی تاریخ گوئی

شمارہ ۱۲ ـ ص ۲۲۲

میر سیّد جعفر روحی کا وطن زیدپور لکھا گیا ہے. اب تذکرۂ شمع انجمن از نواب سید محمد صدیق حسن خان بہادر اور نتائج الافکار از محمد قدرت اللہ گوپاموی دیکھے تو ان کا وطن "زنبیر پور" (زنبیر بروزنِ نخچیر) ملا. اسی کی تائید نشتر عشق از حسین قلی خان عاشقی سے بھی ہوتی ہے. زنبیر پور، صوبہ اودھ میں لکھنو سے پندرہ کوس کے فاصلے پر واقع ہے. (نشتر عشق، خطی نسخہ سلطان المدارس لکھنو، (ورق ۲۸۲ - ۲۸۳).

سید محمد تقی علی ـ لکھنو



نخستین شرح فارسی دیوان حافظ در شبہ قارہ

شمارہ ۱۵

در آن مقالہ بعضی سطور افتادہ و بجای آن بعضی سطور تکراری چاپ شدہ است کہ بدینوسیلہ اصلاح می گردد :

صفحہ	سطر	
۵۲	۱ تا ۵	مطلب تکرار شدہ است، حذف گردد.
۵۲	۲۵	دنبالۂ مطلب چنین است:الخ، و بموجب این فال بی تامّل و اهمال بسرعت روانہ شدہ بملازمت ایشان مشرف گشتند و قضا را بعد از شش ماہ اکبر پادشاہ فوت کردند و ایشان پادشاہ شدند. این فقیر بدستخط حضرتِ جهانگیر پادشاہ دیدہ کہ در حاشیۂ دیوان

٥٦ ١٥ دنبالهٔ مطلب چنین است:دانشمند به عربی و فارسی شعر می سرود و منازل سلوکِ عرفانی را براهنمایی عبدالله گجراتی طی نموده بود متاسفانه شرح حالِ او نه در تذکره های شاعران آمده و نه در تذکره های صوفیان، (۲۳) امّا اثرِ او " مرج البحرین " چنان مطبوع و

٥٦ حاشیه چهار سطر اول بتکرار آمده است، حذف شود.



DANESH

QUARTERLY JOURNAL

Chief Editor:
Cultural Counsellor Islamic Republic of Iran

Editor:
Dr. Syed Sibte Hasan Rizvi

Honorary Advisor:
Dr. S. Ali Raza Naqvi

Published by:
Office of The Cultural Counsellor
EMBASSY OF THE ISLAMIC
REPUBLIC OF IRAN
House No. 25, Street No. 27, F/6-2
Islamabad, Pakistan.
© 825104 / 825549

DANESH

Quarterly Journal
of the
Office of the Cultural Counsellor Islamic Republic of Iran,
Islamabad

A collection of research articles
with background of Persian language
and literature and common cultural heritage
of Iran and Indo-Pak Subcontinent.

